

باسمه تعالی

سوره نور

(تفسیر نمونه)

ششمین دوره مسابقات سراسری قرآن قوه قضائیه

منبع رشته درک مفاهیم (بزرگسالان)

مرحله مقدماتی کشوری

اداره کل فرهنگ دینی و انقلابی

اداره ترویج فرهنگ و ارزشهای اسلامی

مرداد ۱۳۹۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱) الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَهَّدَ عَلَيْكُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲) الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۳)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱- این سوره‌ای است که ما آن را فرو فرستادیم و واجب نمودیم، و در آن آیات بینات نازل کردیم، شاید شما متذکر شوید.

۲- زن و مرد زناکار را هر یک، صد تازیانه بزنید، و هرگز در دین خدا رافت (و محبت کاذب) شما را نگیرد اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید، و باید گروهی از مؤمنان مجازات آنها را مشاهده کنند.

۳- مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی‌کند، و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک به ازدواج خود در نمی‌آورد، و این کار بر مؤمنان تحریم شده است.

تفسیر: حد "زانی" و "زانیه"

می‌دانیم نام این سوره، سوره نور است به خاطر آیه نور که یکی از چشمگیرترین آیات سوره است، ولی گذشته از این، محتوای سوره نیز از نورانیت خاصی برخوردار است، به انسانها، به خانواده‌ها، به زن و مرد نور عفت و پاکدامنی می‌بخشد، به زبانها و سخنها نورانیت تقوی و راستی می‌دهد، به دلها و جانها نور توحید و خدا پرستی و ایمان به معاد و تسلیم در برابر دعوت پیامبر ص می‌دهد.

نخستین آیه این سوره در حقیقت اشاره اجمالی به مجموع بحثهای سوره دارد و می‌گوید: "این سوره‌ای است که ما آن را فرو فرستادیم و واجب نمودیم، و در آن آیات بینات نازل کردیم شاید شما متذکر شوید" (سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

"سوره" از ماده "سور" به معنی ارتفاع و بلندی بنا است، سپس به دیوارهای بلندی که در گذشته اطراف شهرها برای حفظ از هجوم دشمنان می‌کشیدند، سور اطلاق کرده‌اند، و از آنجا که این دیوارها شهر را از منطقه بیرون جدا می‌کرد، تدریجا این کلمه به قطعه و بخش از چیزی- از جمله قطعه و بخشی از قرآن که از بقیه جدا شده است- اطلاق گردیده.

بعضی از ارباب لغت نیز گفته‌اند که "سوره" به بناهای زیبا و بلند و برافراشته گفته می‌شود، و به بخشهای مختلف از یک بنای بزرگ نیز سوره می‌گویند، به همین تناسب به بخشهای مختلف قرآن که از یکدیگر جدا است سوره اطلاق شده است^۱.

به هر حال این تعبیر، اشاره به این حقیقت است که تمام احکام و مطالب این سوره اعم از عقائد و آداب و دستورات همه دارای اهمیت فوق العاده‌ای است زیرا همه از طرف خداوند نازل شده است.

مخصوصاً جمله "فَرَضْنَاهَا" (آن را فرض کردیم) با توجه به معنی "فرض" که به معنی "قطع" می‌باشد نیز این معنی را تاکید می‌کند.

تعبیر به "آیاتِ بَيِّنَاتٍ" ممکن است اشاره به حقایقی از توحید و مبدء و معاد و نبوت باشد که در آن مطرح شده، در برابر "فرضنا" که اشاره به احکام و دستوراتی است که در این سوره، بیان گردیده، و به عبارت دیگر یکی اشاره به "عقائد" است و دیگری اشاره به "احکام".

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از "آیات بینات"، دلائلی است که برای احکام مفروض در این سوره آمده است.

جمله "لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ" (شاید شما متذکر شوید) بار دیگر این واقعیت را در نظرها مجسم می‌کند که ریشه همه اعتقادات راستین و برنامه‌های عملی اسلام در درون فطرت انسانها نهفته است، و بر این اساس، توضیح آنها یک نوع "تذکر و یاد آوری" محسوب می‌شود.

بعد از این بیان کلی، به نخستین دستور قاطع و محکم پیرامون زن و مرد زناکار پرداخته می‌گوید: "زن و مرد زناکار را هر یک صد تازیانه بزنید" (الرَّانِيَةُ وَ الرَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً).

و برای تاکید بیشتر اضافه می‌کند "هرگز نباید در اجرای این حد الهی گرفتار رافت (و محبت کاذب و دروغین) شوید، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید" (وَ لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ).

و سر انجام در پایان این آیه به نکته دیگری برای تکمیل نتیجه‌گیری از این مجازات الهی اشاره کرده می‌گوید: "و باید گروهی از مؤمنان حضور داشته باشند و مجازات آن دو را مشاهده کنند" (وَ لِيَشْهَدُوا عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

^۱ (۱) لسان العرب" جلد ۴ ماده" سور".

در واقع این آیه مشتمل بر سه دستور است:

۱- حکم مجازات زنان و مردان آلوده به فحشاء (منظور از زنا آمیزش جنسی مرد و زن غیر همسر و بدون مجوز شرعی است).

۲- تاکید بر این که در اجرای این حد الهی گرفتار محبتها و احساسات بی مورد نشوید، احساسات و محبتی که نتیجه‌ای جز فساد و آلودگی اجتماع ندارد منتها برای خنثی کردن انگیزه‌های این گونه احساسات مساله ایمان به خدا و روز جزا را پیش می‌کشد چرا که نشانه ایمان به مبدء و معاد، تسلیم مطلق در برابر فرمان او است، ایمان به خداوند عالم حکیم سبب می‌شود که انسان بداند هر حکمی فلسفه و حکمتی دارد و بی دلیل تشریح نشده، و ایمان به معاد سبب می‌شود که انسان در برابر تخلفها احساس مسئولیت کند.

در اینجا حدیث جالبی (از پیامبر ص) نقل شده که توجه به آن لازم است:

یؤتی بوال نقص من الحد سوطا فیقال له لم فعلت ذاک؟ فیقول: رحمه لعیبادک، فیقال له انت ارحم بهم منی؟! فیؤمر به الی النار، و یؤتی بمن زاد سوطا، فیقال له لم فعلت ذلک؟ فیقول لینهتوا عن معاصیک! فیقول: انت احکم به منی؟! فیؤمر به الی النار!

" روز قیامت بعضی از زمامداران را که یک تازیانه از حد الهی کم کرده‌اند در صحنه محشر می‌آورند و به او گفته می‌شود چرا چنین کردی؟ می‌گوید: برای رحمت به بندگان تو! پروردگار به او می‌گوید:

آیا تو نسبت به آنها از من مهربانتر بودی؟! و دستور داده می‌شود او را به آتش بیفکنید! دیگری را می‌آورند که یک تازیانه بر حد الهی افزوده، به او گفته می‌شود:

چرا چنین کردی؟ در پاسخ می‌گوید: تا بندگان از معصیت تو خودداری کنند! خداوند می‌فرماید: تو از من آگاهتر و حکیم‌تر بودی؟! سپس دستور داده می‌شود او را هم به آتش دوزخ ببرند"^۲.

۳- دستور حضور جمعی از مؤمنان در صحنه مجازات است چرا که هدف تنها این نیست که گنهکار عبرت گیرد، بلکه هدف آنست که مجازات او سبب عبرت دیگران هم شود، و به تعبیر دیگر: با توجه به بافت زندگی اجتماعی بشر، آلودگیهای اخلاقی در یک فرد ثابت نمی‌ماند، و به جامعه سرایت می‌کند، برای پاکسازی باید همانگونه که گناه برملا شده مجازات نیز برملا گردد.

^۲ (۱) تفسیر فخر رازی جلد ۲۳ صفحه ۱۴۸.

و به این ترتیب اساس پاسخ این سؤال که چرا اسلام اجازه می‌دهد آبروی انسانی در جمع بریزد روشن می‌شود، زیرا ما دام که گناه آشکار نگردیده و به دادگاه اسلامی کشیده نشده است " خداوند ستار العیوب " راضی به پرده دری نیست اما بعد از ثبوت جرم و بیرون افتادن راز از پرده استتار، و آلوده شدن جامعه و کم شدن اهمیت گناه، باید به گونه‌ای مجازات صورت گیرد که اثرات منفی گناه خنثی شود و عظمت گناه به حال نخستین باز گردد.

اصولا در یک جامعه سالم باید " تخلف از قانون " با اهمیت تلقی شود، مسلما اگر تخلف تکرار گردد آن اهمیت شکسته می‌شود و تجدید آن تنها با علنی شدن کیفر متخلفان است.

این واقعیت را نیز از نظر نباید دور داشت که بسیاری از مردم برای حیثیت و آبروی خود بیش از مساله تنبیهات بدنی اهمیت قائلند، و همین علنی شدن کیفر ترمز نیرومندی بر روی هوسهای سرکش آنها است.

*** از آنجا که در آیه مورد بحث سخن از مجازات زن و مرد زناکار در میان است، به همین مناسبت سؤالی پیش می‌آید که ازدواج مشروع با چنین زنان چه حکمی دارد؟

آیه سوم این سؤال را چنین پاسخ می‌گوید: " مرد زناکار جز با زن آلوده دامان یا مشرک و بی ایمان ازدواج نمی‌کند، همانگونه که زن آلوده دامان جز با مرد زانی یا مشرک پیمان همسری نمی‌بندد " (الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَلَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ).

" و این کار بر مؤمنان تحریم شده است " (وَ حُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ).

در اینکه این آیه بیان یک حکم الهی است، یا خبر از یک قضیه خارجی و طبیعی؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی معتقدند آیه تنها یک واقعیت عینی را بیان می‌کند که آلودگان همیشه دنبال آلودگان می‌روند، و همجنس با همجنس پرواز می‌کند، اما افراد پاک و با ایمان هرگز تن به چنین آلودگیها و انتخاب همسران آلوده نمی‌دهند، و آن را بر خویشتن تحریم می‌کنند، شاهد این تفسیر همان ظاهر آیه است که به صورت " جمله خبریه " بیان شده.

ولی گروه دیگر معتقدند که این جمله بیان یک حکم شرعی و الهی است مخصوصا می‌خواهد مسلمانان را از ازدواج با افراد زناکار باز دارد، چرا که بیماریهای اخلاقی همچون بیماریهای جسمی غالبا واگیردار است.

و از این گذشته این کار یک نوع ننگ و عار برای افراد پاک محسوب می‌شود.

بعلاوه فرزندان که در چنین دامانهای لکه‌دار یا مشکوکی پرورش می‌یابند سر نوشت مبهمی دارند.

روی این جهات اسلام این کار را منع کرده است.

شاهد این تفسیر جمله و **حُرْمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ** است که در آن تعبیر به تحریم شده.

و شاهد دیگر روایات فراوانی است که از پیامبر اسلام ص و سایر پیشوایان معصوم ع در این زمینه به ما رسیده و آن را به صورت یک حکم تفسیر کرده‌اند.

حتی بعضی از مفسران بزرگ در شان نزول آیه چنین نوشته‌اند: "مردی از مسلمانان از پیامبر ص اجازه خواست که با "ام مهزول" - زنی که در عصر جاهلیت به آلودگی معروف بود و حتی پرچمی برای شناسایی بر در خانه خود نصب کرده بود! - ازدواج کند، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت"^۳.

در حدیث دیگری نیز از امام باقر ع و امام صادق ع می‌خوانیم: "این آیه در مورد مردان و زنانی است که در عصر رسول خدا ص آلوده زنا بودند، خداوند مسلمانان را از ازدواج با آنها نهی کرد، و هم اکنون نیز مردم مشمول این حکمند هر کس مشهور به این عمل شود، و حد الهی به او جاری گردد، با او ازدواج نکنید تا توبه‌اش ثابت شود"^۴.

این نکته نیز لازم به یاد آوری است که بسیاری از احکام به صورت "جمله خبریه" بیان شده است، و لازم نیست همیشه احکام الهی به صورت جمله "امر" و "نهی" باشد.

ضمناً باید توجه داشت که عطف "مشرکان" بر "زانیان" در واقع برای بیان اهمیت مطلب است، یعنی گناه "زنا" همطراز گناه "شرک" است، چرا که در بعضی از روایات نیز وارد شده که "شخص زناکار" در آن لحظه‌ای که مرتکب این عمل می‌شود از ایمان باز داشته می‌شود"

(قال رسول الله (ص) ... لا یزن الزانی حین یزنی و هو مؤمن و لا یسرق السارق حین یسرق و هو مؤمن فانه اذا فعل ذلك خلع عنه الايمان كخلع القميص):

"شخص زناکار به هنگامی که مرتکب این عمل می‌شود، مؤمن نیست، و همچنین سارق به هنگامی که مشغول دزدی است ایمان ندارد، چرا که به هنگام ارتکاب این عمل، ایمان را از او بیرون می‌آورند همانگونه که پیراهن را از تن"^۵.

***** نکته‌ها:**

^۳ (۱) مجمع البیان" ذیل آیه مورد بحث، و "قرطبی" در تفسیر خود ذیل همین آیه این حدیث را نقل کرده‌اند.

^۴ (۲) "مجمع البیان" ذیل آیه مورد بحث.

^۵ (۱) اصول کافی ج دوم صفحه ۲۶ (مطبعه اسلامیة سال ۱۳۸۸) طبق نقل نور الثقلین ج ۳ ص ۵۷۱.

۱- مواردی که حکم زنا اعدام است

آنچه در آیه فوق در مورد حد زنا آمده است یک حکم عمومی است که موارد استثنایی هم دارد از جمله " زناى محصن و محصنه " است که حد آن با تحقق شرائط اعدام است.

منظور از " محصن " مردی است که همسری دارد و همسرش در اختیار او است، و " محصنه " به زنی می‌گویند که شوهر دارد و شوهرش نزد او است، هر گاه کسی با داشتن چنین راه مشروعی باز هم مرتکب زنا بشود حد او اعدام می‌باشد، شرائط و کیفیت اجرای این حکم در کتب فقهی مشروحا آمده است.

و نیز زناى با محارم حکم آن اعدام است.

همچنین زناى به عنف و جبر که حکم آن نیز همین است.

البته در بعضی از موارد علاوه بر مساله تازیانه، تبعید و پاره‌ای دیگر از مجازاتها نیز وجود دارد که شرح آن را باید در کتب فقهیه خواند.

*** ۲- چرا زانیه مقدم ذکر شده؟

بدون شک این عمل منافى عفت از همه کس قبیح است، ولی از زنان زشت‌تر و قبیح‌تر است، چرا که آنها از حجب و حیای بیشتری برخوردارند، و شکستن آن دلیل بر تمرد شدیدتری است.

از این گذشته عواقب شوم این امر گرچه دامنگیر هر دو می‌شود اما در مورد زنان، عواقب شومش بیشتر است.

این احتمال نیز وجود دارد که سر چشمه وسوسه این کار بیشتر از ناحیه آنها صورت می‌گیرد و در بسیاری از موارد عامل اصلی محسوب می‌شوند.

مجموع این جهات سبب شده که زن آلوده بر مرد آلوده در آیه فوق مقدم داشته شده است.

ولی زنان و مردان پاکدامن و با ایمان از همه این مسائل برکنارند.

*** ۳- مجازات در حضور جمع چرا؟

آیه فوق که به صورت " امر " است وجوب حضور گروهی از مؤمنان را به هنگام اجرای حد زنا می‌رساند، ولی ناگفته پیدا است که قرآن شرط نکرده حتما در ملاء عام این حکم اجرا شود، بلکه بر حسب شرائط و مصالح

متفاوت می‌گردد حضور سه نفر و بیشتر کافی است، مهم آن است که قاضی تشخیص دهد حضور چه مقدار از مردم لازم است.^۶

فلسفه این حکم نیز روشن است، زیرا همانگونه که گفتیم اولاً درس عبرتی برای همگان است و سبب پاکسازی اجتماع ثانیاً شرمساری مجرم مانع ارتکاب جرم در آینده خواهد شد.

ثالثاً هر گاه اجرای حد در حضور جمعی انجام شود قاضی و مجریان حد متهم به سازش یا اخذ رشوه یا تبعیض و یا شکنجه دادن و مانند آن نخواهند شد.

رابعاً حضور جمعیت مانع از خودکامگی و افراط و زیاده روی در اجرای حد می‌گردد.

خامساً ممکن است مجرم بعد از اجرای حد به ساختن شایعات و اتهاماتی در مورد قاضی و مجری حد بپردازد که حضور جمعیت موضع او را روشن ساخته و جلو فعالیت‌های تخریبی او را در آینده می‌گیرد و فوائد دیگر.

*** ۴- حد زانی قبلاً چه بوده است؟

از آیه ۱۵ و ۱۶ سوره نساء چنین بر می‌آید که قبل از نزول حکم سوره نور درباره زناکاران و زنان بد کار اگر محصنه بوده‌اند مجازات آنها زندان ابد تعیین شده است (فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ) و در صورتی که غیر محصن بوده‌اند مجازات آنها ایذاء و آزار بوده است (فَأَذُوهُمَا).

ولی مقدار این آزار معین نشده است، اما آیه مورد بحث آن را در یکصد تازیانه محدود و معین نموده، بنا بر این حکم اعدام در مورد محصنه جایگزین زندان ابد، و حکم یکصد تازیانه حد و حدودی برای حکم آزار است (برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۳۰۶ به بعد ذیل آیه ۱۵ و ۱۶ سوره نساء مراجعه فرمائید).

*** ۵- افراط و تفریط در اجرای حد ممنوع!

بدون شک مسائل انسانی و عاطفی ایجاب می‌کند که حد اکثر کوشش به عمل آید که هیچ فرد بیگناهی گرفتار کیفر نگردد، و نیز تا آنجا که احکام الهی اجازه عفو و گذشت را می‌دهد عفو و گذشت شود، ولی بعد از ثبوت جرم و مسلم شدن حد باید قاطعیت به خرج داد و از احساسات کاذب و عواطف دروغین که برای نظام جامعه زیانبخش است بپرهیزند.

^۶ (۱) جمعی از فقهاء در وجوب حضور گروهی از مؤمنین به هنگام اجرای حد تردید کرده‌اند، در حالی که ظاهر امر وجوب است نه استحباب.

مخصوصا در آیه مورد بحث تعبیر به "فِي دِينِ اللَّهِ" شده، یعنی هنگامی که حکم، حکم خدا است کسی نمی‌تواند بر خداوند رحمان و رحیم پیشی گیرد.

در اینجا از غلبه احساسات محبت آمیز نهی شده، زیرا اکثریت مردم دارای چنین حالتی هستند و احتمال غلبه احساسات محبت آمیز بر آنها بیشتر است، ولی نمی‌توان انکار کرد که اقلیتی وجود دارند که طرفدار خشونت بیشتری می‌باشند، این گروه نیز- همانگونه که سابقا اشاره کردیم- از مسیر حکم الهی منحرفند و باید احساسات خود را کنترل کنند، و بر خداوند پیشی نگیرند که آن نیز مجازات شدید دارد.

*** ۶- شرایط تحریم ازدواج با زانی و زانیه

گفتیم ظاهر آیات فوق تحریم ازدواج با زانی و زانیه است، البته این حکم در روایات اسلامی مقید به مردان و زانی شده است که مشهور به این عمل بوده و توبه نکرده‌اند، بنا بر این اگر مشهور به این عمل نباشند، یا از اعمال گذشته خود کناره‌گیری کرده و تصمیم بر پاک‌ی و عفت گرفته، و اثر توبه خود را نیز عملا نشان داده‌اند، ازدواج با آنها شرعا بی مانع است.

اما در صورت دوم به این دلیل است که عنوان "زانی" و "زانیه" بر آنها صدق نمی‌کند، حالتی بوده است که زائل شده، ولی در صورت اول، این قید از روایات اسلامی استفاده شده و شان نزول آیه نیز آن را تایید می‌کند.

در حدیث معتبری از امام صادق ع می‌خوانیم که فقیه معروف "زراره" از آن حضرت پرسید تفسیر آیه الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً ... چیست؟

امام فرمود:

هن نساء مشهورات بالزنا و رجال مشهورون بالزنا، قد شهروا بالزنا و عرفوا به، و الناس اليوم بذلك المنزل، فمن اقيم عليه حد الزنا، او شهر بالزنا، لم ينبغ لا حد ان يناكحه حتى يعرف منه توبته:

" این آیه اشاره به زنان و مردانی است که مشهور به زنا بوده و به این عمل زشت شناخته شده بودند، و امروز نیز چنین است، کسی که حد زنا بر او اجرا شود یا مشهور به این عمل شنیع گردد سزاوار نیست احدی با او ازدواج کند، تا توبه او ظاهر و شناخته شود"^۷.

این مضمون در روایات دیگر نیز آمده است.

^۷ (۱) وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۳۵.

*** ۷- فلسفه تحریم زنا

فکر نمی‌کنیم عواقب شومی که به خاطر این عمل دامان فرد و جامعه را می‌گیرد بر کسی مخفی باشد ولی توضیح مختصری در این زمینه لازم است:

پیدایش این عمل زشت و گسترش آن بدون شک نظام خانواده را در هم می‌ریزد. رابطه فرزند و پدر را مبهم و تاریک می‌کند.

فرزندان فاقد هویت را که طبق تجربه تبدیل به جنایتکاران خطرناکی می‌شوند در جامعه زیاد می‌کند.

این عمل ننگین سبب انواع برخوردها و کشمکشها در میان هوسبازان است.

بعلاوه بیماریهای روانی و آمیزشی که از آثار شوم آن است بر کسی پنهان نیست.

کشتن فرزندان، سقط جنین و جنایاتی مانند آن از آثار شوم این عمل می‌باشد (شرح بیشتر در این زمینه را در جلد ۱۲ تفسیر نمونه ذیل آیه ۳۲ سوره اسراء مطالعه فرمائید).

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵)

ترجمه:

۴- و کسانی که زنان پاکدامن را متهم می‌کنند سپس چهار شاهد (بر ادعای خود) نمی‌آورند آنها را هشتاد تازیانه بزنید، و شهادتشان را هرگز نپذیرید، و آنها فاسقاند.

۵- مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند که خداوند غفور و رحیم است.

تفسیر: مجازات تهمت

از آنجا که در آیات گذشته مجازات شدیدی برای زن و مرد زناکار بیان شده بود و ممکن است این موضوع دستاویزی شود برای افراد مغرض و بی تقوا که از این طریق افراد پاک را مورد اتهام قرار دهند، بلا فاصله بعد از بیان مجازات شدید زناکاران، مجازات شدید تهمت‌زندگان را که در صدد سوء استفاده از این حکم هستند بیان

می‌کند، تا حیثیت و حرمت خانواده‌های پاکدامن از خطر اینگونه اشخاص مصون بماند، و کسی جرات تعرض به آبروی مردم پیدا نکند.

نخست می‌گوید: " کسانی که زنان پاکدامن را متهم به عمل منافی عفت می‌کنند باید برای اثبات این ادعا چهار شاهد (عادل) بیاورند، و اگر نیاورند هر یک از آنها را هشتاد تازیانه بزنید!" (وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً).

و به دنبال این مجازات شدید، دو حکم دیگر نیز اضافه می‌کند:

" و هرگز شهادت آنها را نپذیرید" (وَ لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا).

" و آنها فاسقانند" (وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ).

به این ترتیب نه تنها این گونه افراد را تحت مجازات شدید قرار می‌دهد، بلکه در دراز مدت نیز سخن و شهادتشان را از ارزش و اعتبار می‌اندازد، تا نتوانند حیثیت پاکان را لکه‌دار کنند، بعلاوه داغ فسق بر پیشانی‌شان می‌نهد و در جامعه رسوایشان می‌کند.

این سختگیری در مورد حفظ حیثیت مردم پاکدامن، منحصر به اینجا نیست در بسیاری از تعلیمات اسلام منعکس است، و همگی از ارزش فوق العاده‌ای که اسلام برای حیثیت زن و مرد با ایمان و پاکدامن قائل شده است حکایت می‌کند.

در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم:

إذا اتهم المؤمن أخاه انما الايمان من قلبه كما ينماث الملح في الماء:

" هنگامی که مسلمانی برادر مسلمانش را به چیزی که در او نیست متهم سازد ایمان در قلب او ذوب می‌شود، همانند نمک در آب!"^۸.

*** ولی از آنجا که اسلام هرگز راه بازگشت را بر کسی نمی‌بندد، بلکه در هر فرصتی آلودگان را تشویق به پاکسازی خویش و جبران اشتباهات گذشته می‌کند، در آیه بعد می‌گوید: " مگر کسانی که بعد از این عمل توبه کنند و به اصلاح و جبران پردازند که خداوند آنها را مشمول عفو و بخشش خود قرار می‌دهد، خدا غفور و رحیم است" (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

^۸ (۱) اصول کافی ج ۲ صفحه ۲۶۹ باب التهمة و سوء الظن.

در اینکه این استثناء تنها از جمله "أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ" است و یا به جمله "وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا" نیز باز می‌گردد، در میان مفسران و دانشمندان گفتگو است، اگر به هر دو جمله باز گردد نتیجه‌اش این است که به وسیله توبه هم شهادت آنها در آینده مقبول است، و هم حکم فسق در تمام زمینه‌ها و احکام اسلامی از آنها بر داشته می‌شود.

اما اگر تنها به جمله اخیر باز گردد، حکم فسق در سایر احکام از آنها برداشته خواهد شد، ولی شهادتشان تا پایان عمر بی اعتبار است.

البته طبق قواعدی که در "اصول فقه" پذیرفته شده استثنایایی که بعد از دو یا چند جمله می‌آیند به جمله آخر می‌خورد مگر اینکه قرائنی در دست باشد که جمله‌های قبل نیز مشمول استثناء است، و اتفاقاً در محل بحث چنین قرینه‌ای موجود است، زیرا هنگامی که بوسیله توبه حکم فسق برداشته شود دلیلی ندارد که شهادت پذیرفته نشود، چرا که عدم قبول شهادت به خاطر فسق است، کسی که توبه کرده و مجدداً تحصیل ملکه عدالت را نموده از آن بر کنار می‌باشد.

در روایات متعددی که از منابع اهل بیت ع رسیده نیز روی این معنی تاکید شده است، تا آنجا که امام صادق ع بعد از تصریح به قبول شهادت چنین افرادی که توبه کرده‌اند از شخص سؤال کننده می‌پرسد: "فقهایی که نزد شما هستند چه می‌گویند؟"

عرض می‌کند: آنها می‌گویند: توبه‌اش میان خودش و خدا پذیرفته می‌شود اما شهادتش تا ابد قبول نخواهد شد! امام می‌فرماید:

بئس ما قالوا کان ابی یقول اذا تاب و لم یعلم منه الاخیر جازت شهادته:

" آنها بسیار بد سخنی گفتند، پدرم می‌فرمود: هنگامی که توبه

کند و جز خیر از او دیده نشود شهادتش پذیرفته خواهد شد"^۹.

احادیث متعدد دیگری نیز در این باب در همین موضوع آمده، تنها یک حدیث مخالف دارد که آن نیز قابل حمل بر تقیه است.

^۹ (۱) وسائل الشیعه ج ۱۸ کتاب الشهادت باب ۳۶ صفحه ۲۸۲.

ذکر این نکته نیز لازم است که کلمه "ابدا" در جمله " لا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً اُبْدًا" دلیل بر عمومیت حکم است، و می‌دانیم هر عموم قابل استثناء می‌باشد (مخصوصا استثنای متصل) بنا بر این تصور اینکه تعبیر "ابدا" مانع از تاثیر توبه خواهد بود اشتباه محض است.

*** نکته‌ها:

۱- معنی "رمی" در آیه چیست؟

"رمی" در اصل به معنی انداختن تیر یا سنگ و مانند آن است، و طبیعی است که در بسیاری از موارد آسیبهایی می‌رساند، سپس این کلمه به عنوان کنایه در متهم ساختن افراد و دشنام دادن و نسبتهای ناروا به کار رفته است، چرا که گویی این سخنان همچون تیری بر پیکر طرف می‌نشیند و او را مجروح می‌سازد.

شاید به همین دلیل است که در آیات مورد بحث، و همچنین آیات آینده، این کلمه به صورت مطلق به کار رفته است، مثلا نفرموده است و الذین یرمون المحصنات بالزنا (کسانی که زنان پاکدامن را به زنا متهم می‌کنند) زیرا در مفهوم "یرمون" مخصوصا با توجه به قرائن کلامیه، کلمه زنا افتاده است، ضمنا عدم تصریح به آن، آنهم در جایی که سخن از زنان پاکدامن در میان است یک نوع احترام و ادب و عفت در سخن محسوب می‌شود.

۲- چهار شاهد چرا؟

می‌دانیم معمولا برای اثبات حقوق و جرمها در اسلام دو شاهد عادل کافی است حتی در مساله قتل نفس با وجود دو شاهد عادل، جرم اثبات می‌شود، ولی در مساله اتهام به زنا مخصوصا چهار شاهد الزامی است، ممکن است سنگینی وزنه شاهد در اینجا به خاطر آن باشد که زبان بسیاری از مردم در زمینه این اتهامات باز است، و همواره عرض و حیثیت افراد را با سوء ظن و بدون سوء ظن جریحه دار می‌کنند، اسلام در این زمینه سختگیری کرده تا حافظ اعراض مردم باشد، ولی در مسائل دیگر، حتی قتل نفس، زبانها تا این حد آلوده نیست.

از این گذشته قتل نفس در واقع یک طرف دارد، یعنی مجرم یکی است، در حالی که در مساله زنا برای دو نفر اثبات جرم می‌شود، و اگر برای هر کدام دو شاهد بطلبیم چهار شاهد می‌شود.

این سخن مضمون حدیثی است که از امام صادق ع نقل شده، آنجا که ابو حنیفه فقیه معروف اهل تسنن می‌گوید: از امام صادق ع پرسیدم: آیا زنا شدیدتر است یا قتل؟ فرمود: "قتل نفس" گفتم: اگر چنین است پس چرا در قتل نفس دو شاهد کافی است، اما در زنا چهار شاهد لازم است؟

فرمود: شما درباره این مساله چه می گوئید؟ ابو حنیفه پاسخ روشنی نداشت بدهد، امام فرمود: " این به خاطر این است که در زنا دو حد است، حدی بر مرد جاری می شود، و حدی بر زن، لذا چهار شاهد لازم است، اما در قتل نفس تنها یک حد درباره قاتل جاری می گردد"^{۱۰}.

البته مواردی وجود دارد که در زنا تنها بر یک طرف حد جاری می شود (مانند زناى به عنف و امثال آن) ولی اینها جنبه استثنایی دارد، آنچه معمول و متعارف است آن است که با توافق طرفین صورت می گیرد، و می دانیم همیشه فلسفه احکام تابع افراد غالب است.

*** ۳- شرط مهم قبولی توبه

بارها گفته ایم توبه تنها استغفار یا ندامت از گذشته، و حتی تصمیم نسبت به ترک در آینده نیست، بلکه علاوه بر همه اینها شخص گنهکار باید در مقام جبران بر آید.

اگر واقعا حیثیت زن یا مرد پاکدامن را لکه دار ساخته برای قبولی توبه خود باید سخنان خویش را در برابر تمام کسانی که این تهمت را از او شنیده اند تکذیب کنند و به اصطلاح اعاده حیثیت نمایند.

جمله " وَ أَصْلَحُوا" بعد از ذکر جمله " تابوا" اشاره به همین حقیقت است، که باید این گونه اشخاص از گناه خود توبه کنند و در مقام اصلاح فسادى که مرتکب شده اند بر آیند.

این صحیح نیست که یک نفر در ملاء عام (یا از طریق مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی) دیگری را به دروغ متهم کند و بعد در خانه خلوت استغفار نموده از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید، هرگز خداوند چنین توبه ای را قبول نخواهد کرد.

لذا در چند حدیث از پیشوایان اسلام نقل شده در جواب این سؤال که " آیا آنها که تهمت ناموسی می زنند بعد از اجرای حد شرعی و بعد از توبه، شهادتشان قبول می شود یا نه؟ فرمودند: " آری " و هنگامی که سؤال کردند توبه او چگونه است فرمودند: نزد امام (یا قاضی) می آید و می گوید: " من به فلان کس تهمت زدم و از آنچه گفته ام توبه می کنم"^{۱۱}.

۴- احکام قذف

در کتاب " حدود " بابی تحت عنوان " حد قذف " داریم.

^{۱۰} (۱) نور الثقلین ج ۳ ص ۵۷۴.

^{۱۱} (۱) وسائل الشیعه جلد ۱۸ ص ۲۸۳ (ابواب الشهادات باب ۳۶ حدیث ۴).

"قذف" (بر وزن حذف) در لغت به معنی پرتاب کردن به سوی یک نقطه دور دست است، ولی در این گونه موارد - مانند کلمه رمی - کنایه از متهم ساختن کسی به یک اتهام ناموسی است، و به تعبیر دیگر عبارت از فحش و دشنامی است که به این امور مربوط می‌شود.

هر گاه قذف با لفظ صریح انجام گیرد، به هر زبان و به هر شکل بوده باشد حد آن همانگونه که در بالا گفته شد هشتاد تازیانه است، و اگر صراحت نداشته باشد مشمول حکم "تعزیر" است (منظور از تعزیر گناهانی است که حد معینی در شرع برای آن نیامده بلکه به اختیار حاکم گذارده شده که با توجه به خصوصیات مجرم و کیفیت جرم و شرایط دیگر روی مقدار آن در محدوده خاصی تصمیم می‌گیرد).

حتی اگر کسی گروهی را به چنین تهمتهایی متهم سازد و به آنها دشنام دهد و این نسبت را درباره یک یک تکرار کند در برابر هر یک از این نسبتها حد قذف دارد اما اگر یک جا و یک مرتبه آنها را متهم سازد اگر آنها نیز یک جا مطالبه مجازات او را کنند، یک حد دارد، اما اگر جدا جدا اقامه دعوا کنند، در برابر هر یک حد مستقلی دارد! این موضوع بقدری اهمیت دارد که اگر کسی را متهم کنند و او از دنیا برود ورثه او می‌توانند اقامه دعوا کرده و مطالبه اجراء حد کنند، البته از آنجا که این حکم مربوط به حق شخص است چنانچه صاحب حق، "مجرم" را ببخشد، حد او ساقط می‌شود، مگر اینکه آن قدر این جرم تکرار شود که حیثیت و عرض جامعه را به خطر بیفکند که در اینجا حسابش جدا است.

هر گاه دو نفر به یکدیگر دشنام ناموسی دهند در اینجا حد از دو طرف ساقط می‌گردد، ولی هر دو به حکم حاکم شرع تعزیر می‌شوند. بنا بر این هیچ مسلمانی حق ندارد که دشنام را پاسخ به مثل بدهد، بلکه تنها می‌تواند از طریق قاضی شرع احقاق حق کند و مجازات دشنام دهنده را بخواهد.

به هر حال هدف از این حکم اسلامی اولا حفظ آبرو و حیثیت انسانها است، و ثانيا جلوگیری از مفاسد فراوان اجتماعی و اخلاقی است که از این رهگذر دامان جامعه را می‌گیرد، چرا که اگر افراد فاسد آزاد باشند هر دشنام و هر نسبت ناروایی به هر کس بدهند و از مجازات مصون بمانند، حیثیت و نوامیس مردم همواره در معرض خطر قرار می‌گیرد و حتی سبب می‌شود که به خاطر این تهمتهای ناروا همسر نسبت به همسرش بد بین گردد، و پدر نسبت به مشروع بودن فرزند خود! خلاصه، موجودیت خانواده به خطر می‌افتد، و محیطی از سوء ظن و بدبینی بر جامعه حکم فرما می‌شود، بازار شایعه‌سازان داغ، و همه پاکدامنان در اذهان لکه‌دار می‌گردند.

اینجا است که باید با قاطعیت رفتار کرد، همان قاطعیتی که اسلام در برابر این افراد بد زبان و آلوده دهن نشان داده است.

آری آنها باید جریمه یک دشنام زشت و تهمت آور را هشتاد تازیانه نوش جان کنند تا حیثیت و نوامیس مردم را بازیچه نگیرند!***

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (٦) وَالْخَامِسَةَ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (٧) وَ يَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (٨) وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ (٩) وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ (١٠)

ترجمه:

۶- کسانی که همسران خود را متهم (به عمل منافی عفت) می کنند و گواهی جز خودشان ندارند هر یک از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که از راستگویان است.

۷- و در پنجمین بار بگوید: لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد! ۸- آن زن نیز می تواند کیفر (زنا) را از خود دور کند به این طریق که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد (در این نسبتی که به او می دهد) از دروغگویان است.

۹- و در مرتبه پنجم بگوید: غضب خدا بر او باد اگر آن مرد از راستگویان باشد! ۱۰- و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نبود و اینکه او توبه پذیر و حکیم است (بسیاری از شما گرفتار مجازات سخت الهی می شدید).

شان نزول:

در شان نزول این آیات از ابن عباس چنین نقل شده که سعد بن عبادہ (بزرگ انصار) خدمت پیامبر ص در حضور جمعی از اصحاب چنین عرض کرد: "ای پیامبر خدا! هر گاه نسبت دادن عمل منافی عفت به کسی دارای این مجازات است که اگر آن را اثبات نکند باید هشتاد تازیانه بخورد پس من چکنم اگر وارد خانه خودم شدم و با چشم خود دیدم مرد فاسقی با همسر من در حال عمل خلافی است، اگر بگذارم تا چهار نفر شاهد بیابند و ببینند و شهادت دهند او کار خود را کرده است، و اگر بخواهم او را به قتل برسانم کسی از من بدون شاهد نمی پذیرد و به عنوان قاتل قصاص می شوم، و اگر بیایم و آنچه را دیدم به عنوان شکایت بگویم هشتاد تازیانه بر پشت من قرار خواهد گرفت!"

پیامبر ص گویا از این سخن احساس یک نوع اعتراض به این حکم الهی کرد، رو به سوی جمعیت انصار نموده به زبان گله فرمود: آیا آنچه را که بزرگ شما گفت نشنیدید؟

آنها در مقام عذر خواهی بر آمدند و عرض کردند ای رسول خدا! او را سرزنش نفرما، او مرد غیوری است و آنچه را می گوید به خاطر شدت غیرت او است.

" سعد بن عبادہ " به سخن در آمد و عرض کرد ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد، بخدا سوگند می‌دانم که این حکم الهی است، و حق است، ولی با این حال از اصل این داستان در شگفتم (و نتوانستم این مشکل را در ذهن خود حل کنم) پیامبر فرمود: حکم خدا همین است، او نیز عرض کرد " **صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُوْلُهُ** ".

و چیزی نگذشت که پسر عمویش به نام " هلال بن امیه " از در وارد شد در حالی که مرد فاسقی را شب هنگام با همسر خود دیده بود، و برای طرح شکایت خدمت پیامبر ص می‌آمد، او با صراحت گفت: من با چشم خودم این موضوع را دیدم و با گوش خودم صدای آنها را شنیدم! پیامبر ص بقدری ناراحت شد که آثار ناراحتی در چهره مبارکش نمایان گشت.

هلال عرض کرد من آثار ناراحتی را در چهره شما می‌بینم، ولی به خدا قسم، من راست می‌گویم و دروغ در کارم نیست، من امیدوارم که خدا خودش این مشکل را بگشاید.

به هر حال پیامبر ص تصمیم گرفت که حد قذف را درباره " هلال " اجرا کند چرا که او شاهی بر ادعای خود نداشت.

در این هنگام انصار به یکدیگر می‌گفتند، دیدید همان داستان " سعد بن عبادہ " تحقق یافت آیا براستی پیامبر ص " هلال " را تازیانه خواهد زد و شهادت او را مردود می‌شمرد؟

در این موقع وحی بر پیامبر ص نازل شد و آثار آن در چهره او نمایان گشت، همگی خاموش شدند تا ببینند چه پیام تازه‌ای از سوی خدا آمده است.

" آیات فوق نازل شد " ^{۱۲} و راه حل دقیقی به مسلمانان ارائه داد که شرح آن را در ذیل می‌خوانید.

تفسیر: مجازات تهمت به همسر!

همانگونه که از شان نزول بر می‌آید این آیات در حکم استثناء و تبصره‌ای بر حکم حد قذف است، به این معنی که اگر شوهری همسر خود را متهم به عمل منافی عفت کند و بگوید او را در حال انجام این کار خلاف با مرد بیگانه‌ای دیدم حد قذف (هشتاد تازیانه) در مورد او اجرا نمی‌شود، و از سوی دیگر ادعای او بدون دلیل و شاهد نیز در مورد زن پذیرفته نخواهد شد، چرا که ممکن است راست بگوید و نیز ممکن است دروغ بگوید.

در اینجا قرآن راه حلی پیشنهاد می‌کند که مساله به بهترین صورت و عادلانه‌ترین طریق حل می‌گردد.

^{۱۲} (۱) تفسیر مجمع البیان، فی ظلال، نور الثقلین، میزان ذیل آیات مورد بحث (البته با تفاوت‌های مختصر).

و آن اینکه نخست باید شوهر چهار بار شهادت دهد که در این ادعا راستگو است. چنان که قرآن می‌فرماید: "کسانی که همسران خود را متهم می‌کنند و گواهی جز خودشان ندارند، هر یک از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که او از راستگویان است" (وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ).

***" و در پنجمین بار بگوید: لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد" (وَ الْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ).

به این ترتیب شوهر برای اثبات مدعی خود از یک سو، و دفع حد قذف از سوی دیگر، چهار بار این جمله را تکرار می‌کند: "اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما رمیتها به من الزنا" (من به خدا شهادت می‌دهم که در این نسبت زنا که به این زن دادم راست می‌گویم).

و در مرتبه پنجم می‌گوید: "لعنت الله علی ان کنت من الکاذبین" (لعنت خدا بر من باد اگر دروغگو باشم).

*** در اینجا زن بر سر دو راهی قرار دارد اگر سخنان مرد را تصدیق کند و یا حاضر به نفی این اتهام از خود به ترتیبی که در آیات بعد می‌آید نشود، مجازات و حد زنا در مورد او ثابت می‌گردد.

اما " او نیز می‌تواند مجازات (زنا) را از خود به این ترتیب دفع کند که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد در این نسبتی که به او می‌دهد از دروغگویان است" (وَ يَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ).

***" و در مرتبه پنجم بگوید که غضب خدا بر او باد اگر آن مرد در این نسبت راستگو است" (وَ الْخَامِسَةُ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

و به این ترتیب زن در برابر پنج بار گواهی مرد، دائر به آلودگی او، پنج بار گواهی بر نفی این اتهام می‌دهد چهار بار با این عبارت: "اشهد بالله انه لمن الکاذبین فیما رمانی به من الزنا" (خدا را به شهادت می‌طلبم که او در این نسبتی که به من داده است دروغ می‌گوید).

و در پنجمین بار می‌گوید: "ان غضب الله علی ان کان من الصادقین" (غضب خدا بر من باد اگر او راست می‌گوید).

انجام این برنامه که در فقه اسلامی به مناسبت کلمه "لعن" در عبارات فوق "لعان" نامیده شده، چهار حکم قطعی برای این دو همسر در پی خواهد داشت:

نخست اینکه بدون نیاز به صیغه طلاق فوراً از هم جدا می‌شوند.

دیگر اینکه برای همیشه این زن و مرد بر هم حرام می‌گردند، یعنی امکان بازگشتشان به ازدواج مجدد با یکدیگر وجود ندارد.

سوم اینکه حد قذف از مرد و حد زنا از زن برداشته می‌شود (اما اگر یکی از این دو از اجرای این برنامه سر باز زند اگر مرد باشد حد قذف و اگر زن باشد حد زنا در مورد او اجرا می‌گردد).

چهارم اینکه فرزندی که در این ماجرا به وجود آمده از مرد منتفی است یعنی باو نسبتی نخواهد داشت، اما نسبتش با زن محفوظ خواهد بود.

*** البته جزئیات این احکام در آیات فوق نیامده همین اندازه در آخرین آیه مورد بحث قرآن می‌گوید: " و اگر فضل خدا و رحمتش و اینکه او توبه پذیر و حکیم است نبود بسیاری از مردم هلاک می‌شدند یا گرفتار مجازاتهای سخت!" (وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ).

در واقع این آیه یک اشاره اجمالی برای تاکید احکام فوق است، زیرا نشان می‌دهد که برنامه " لعان " یک فضل الهی است و مشکل مناسبات دو همسر را در این زمینه به نحو صحیحی حل می‌کند.

از یک سو مرد را مجبور نمی‌کند که اگر کار خلافی در مورد همسرش دید سکوت کند و برای دادخواهی نزد حاکم شرع نیاید.

از سوی دیگر زن را هم به مجرد اتهام در معرض مجازات حد زنا محصنه قرار نمی‌دهد و حق دفاع به او عطا می‌کند.

از سوی سوم شوهر را ملزم نمی‌کند که اگر با چنین صحنه‌ای روبرو شد به دنبال چهار شاهد برود و این راز دردناک را برملا سازد.

از سوی چهارم این مرد و زن را که دیگر قادر به ادامه زندگی مشترک زناشویی نیستند از هم جدا می‌سازد و حتی اجازه نمی‌دهد در آینده با هم ازدواج کنند، چرا که اگر این نسبت راست باشد آنها از نظر روانی قادر بر ادامه زندگی زناشویی نیستند، و اگر هم دروغ باشد عواطف زن آن چنان جریحه‌دار شده که بازگشت به زندگی مجدد را مشکل می‌سازد، چرا که نه سردی بلکه عداوت و دشمنی محصول چنین امری است.

و از سوی پنجم تکلیف فرزند را هم روشن می‌سازد.

این است فضل و رحمت خداوند و ثواب و حکیم بودنش نسبت به بندگان که با این راه حل ظریف و حساب شده و عادلانه مشکل را گشوده است، و اگر درست بیندیشم حکم اصلی یعنی لزوم چهار شاهد نیز به کلی شکسته نشده، بلکه هر یک از این چهار "شهادت" را در مورد زن و شوهر جانشین یک "شاهد" کرده، و بخشی از احکام آن را برای این قائل شده است.

*** نکته‌ها:

۱- چرا حکم قذف در مورد دو همسر تخصیص خورده؟

نخستین سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود همین است که دو همسر چه خصوصیتی دارند که این حکم استثنایی در مورد اتهام آنها صادر شده؟

پاسخ این سؤال را از یک سو می‌توان در شان نزول آیه پیدا کرد و آن اینکه هر گاه مردی همسرش را با بیگانه‌ای ببیند اگر بخواهد سکوت کند برای او امکان پذیر نیست، چگونه غیرتش اجازه می‌دهد هیچگونه عکس العملی در برابر تجاوز به حریم ناموسش نشان ندهد؟ اگر بخواهد نزد قاضی برود و فریاد بکشد که فوراً حد قذف درباره او اجرا می‌شود، زیرا قاضی چه می‌داند که او راست می‌گوید شاید دروغ باشد، و اگر بخواهد چهار شاهد بطلبد این نیز با حیثیت و آبروی او نمی‌سازد، بعلاوه ممکن است ماجرا در این میان پایان گیرد.

از سوی دیگر افراد بیگانه زود یکدیگر را متهم می‌سازند ولی مرد و زن کمتر یکدیگر را به این مسائل متهم می‌کنند، و به همین دلیل در مورد بیگانگان آوردن چهار شاهد لازم است و الا حد قذف اجرا می‌گردد ولی در مورد دو همسر چنین نیست و به این دلیل حکم مزبور از ویژگیهای آنهاست.

*** ۲- برنامه مخصوص "لعان"

از توضیحاتی که در تفسیر آیات بیان شد به اینجا رسیدیم که برای دفع حد قذف از مردی که زن خود را متهم به زنا ساخته لازم است چهار مرتبه خدا را گواه گیرد که راست می‌گوید که در حقیقت هر یک از این چهار شهادت در این مورد خاص جانشین شاهدهی شده است، و در مرتبه پنجم برای تاکید بیشتر، لعنت خدا را به جان می‌خرد اگر دروغگو باشد.

با توجه به اینکه اجرای این مقررات، معمولاً در یک محیط اسلامی و توأم با تعهدات مذهبی است و هنگامی که کسی ببیند باید در مقابل حاکم اسلامی این چنین قاطعانه خدا را به گواهی بطلبد و لعن بر خود بفرستد، غالباً از اقدام به چنین خلافی خود داری می‌کند، و همین سدی بر سر راه او و اتهامات دروغین می‌گردد، این در مورد مرد.

اما اینکه زن برای دفاع از خود باید چهار بار خدا را به گواهی طلبد که این نسبت دروغ است به خاطر این می باشد که تعادل میان شهادت مرد و زن برقرار شود، و چون زن در معرض اتهام قرار گرفته در پنجمین مرحله با عبارتی شدیدتر از عبارت مرد از خود دفاع می کند، و غضب خدا را بر خود می خرد اگر مرد راست گفته باشد می دانیم " لعنت "، دوری از رحمت است اما " غضب " چیزی بالاتر از دوری از رحمت می باشد، زیرا غضب مستلزم کیفر و مجازاتی است بیش از دور ساختن از رحمت، و لذا در تفسیر سوره حمد گفتیم " مغضوب علیهم " از " ضالین " (گمراهان) بدترند با اینکه " ضالین " مسلماً دور از رحمت خدا می باشند.

۳- جزای محذوف در آیه

آخرین آیه مورد بحث به صورت جمله شرطیه ای است که جزای آن ذکر نشده، همین اندازه می فرماید: اگر فضل و رحمت الهی و اینکه خداوند تواب و حکیم است در کار نبود ... ولی نمی فرماید چه می شد، اما با توجه به قرائن کلام، جزای این شرط روشن است و گاه می شود که حذف و سکوت درباره یک مطلب ابهت و اهمیت بیشتری به آن می بخشد، و احتمالات زیادی را در ذهن انسان برمی انگیزد که هر کدام به آن سخن مفهوم تازه ای می دهد.

مثلاً در اینجا ممکن است جزای شرط این باشد اگر فضل و رحمت الهی نبود، پرده از روی کارهای شما بر می داشت و اعمالتان را برملا می ساخت تا رسوا شوید.

و یا اگر فضل و رحمت الهی نبود، فوراً شما را مورد مجازات قرار می داد و هلاک می کرد.

و یا اگر فضل و رحمت الهی نبود این چنین احکام حساب شده را برای تربیت شما انسانها مقرر نمی داشت.

در واقع این حذف جزای شرط، ذهن شنونده را به تمام این امور سوق می دهد^{۱۳}***

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَ الَّذِي تَوَلَّىٰ كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱) لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَ قَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ (۱۲) لَوْ لَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ (۱۳) وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۴) إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ (۱۵)

^{۱۳} (۱) در تفسیر "المیزان" جواب شرط را به صورت جامعی نقل کرده که شامل بسیاری از تفسیرهای دیگر می شود، می گوید: تقدیر در واقع چنین است " لو لا ما انعم الله عليكم من نعمة الدين و توبته لذنبكم و تشريع الشرائع لنظم امور حياتكم، لزمتكم الشقوة، و اهلككم المعصية و الخطيئة، و اختل نظام حياتكم بالجهالة".

وَلَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ (۱۶)

ترجمه:

۱۱- کسانی که آن تهمت عظیم را مطرح کردند گروهی از شما بودند، اما گمان نکنید این ماجرا برای شما بد است، بلکه خیر شما در آن است، آنها هر کدام سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند دارند، و کسی که بخش عظیم آن را بر عهده گرفت عذاب عظیمی برای او است.

۱۲- چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند؟ چرا نگفتید این یک دروغ بزرگ و آشکار است؟! ۱۳- چرا چهار شاهد برای آن نیاوردند؟ اکنون که چنین گواهیانی نیاوردند آنها در پیشگاه خدا دروغگویانند.

۱۴- و اگر فضل و رحمت الهی در دنیا و آخرت نصیب شما نمی‌شد به خاطر این گناهی که کردید عذاب سختی به شما می‌رسید.

۱۵- بخاطر بیاورید زمانی را که به استقبال این دروغ بزرگ رفتید، و این شایعه را از زبان یکدیگر می‌گرفتید، و با دهان خود سخنی می‌گفتید که به آن یقین نداشتید، و گمان می‌کردید این مساله کوچکی است در حالی که نزد خدا بزرگ است! ۱۶- چرا هنگامی که آن را شنیدید نگفتید برای ما مجاز نیست که به این تکلم کنیم؟ خداوندا منزهی تو، این بهتان بزرگی است!

شان نزول:

برای آیات فوق دو شان نزول نقل شده است:

شان نزول اول که مشهورتر است و در کتب تفسیر اهل سنت آمده و در تفاسیر شیعه نیز بالواسطه نقل شده چنین است:

"عایشه" همسر پیامبر خدا ص می‌گوید:

پیامبر خدا ص هنگامی که می‌خواست سفری برود، در میان همسرانش قرعه می‌افکند، قرعه به نام هر کس می‌آمد او را با خود می‌برد، در یکی از غزوات^{۱۴} قرعه به نام من افتاد، من با پیامبر ص حرکت کردم، و چون آیه حجاب نازل شده بود در هودجی پوشیده بودم، جنگ به پایان رسید، و ما باز- گشتیم نزدیک مدینه رسیدیم،

^{۱۴} (۱) جنگ بنی المصطلق در سال پنجم هجرت.

شب بود، من از لشکر گاه برای انجام حاجتی کمی دور شدم هنگامی که بازگشتم متوجه شدم گردنبندی که از مهره‌های یمانی داشتم پاره شده است به دنبال آن باز گشتم و معطل شدم هنگامی که بازگشتم دیدم لشکر حرکت کرده، و هودج مرا بر شتر گذارده‌اند و رفته‌اند در حالی که گمان می‌کرده‌اند من در آنم، زیرا زنان در آن زمان بر اثر کمبود غذا سبک جثه بودند بعلاوه من سن و سالی نداشتم، به هر حال در آنجا تک و تنها ماندم، و فکر کردم هنگامی که به منزلگاه برسند و مرا نیابند به سراغ من باز می‌گردند، شب را در آن بیابان ماندم.

اتفاقاً صفوان یکی از افراد لشکر مسلمین که او هم از لشکر گاه دور مانده بود شب در آن بیابان بود، به هنگام صبح مرا از دور دید نزدیک آمد هنگامی که مرا شناخت بی آنکه یک کلمه با من سخن بگوید جز اینکه "إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ" را بر زبان جاری ساخت شتر خود را خواباند، و من بر آن سوار شدم او مهار ناقه را در دست داشت، تا به لشکرگاه رسیدیم، این منظره سبب شد که گروهی درباره من شایعه‌پردازی کنند و خود را بدین سبب هلاک (و گرفتار مجازات الهی) سازند.

کسی که بیش از همه به این تهمت دامن می‌زد، "عبد الله بن ابی سلول" بود.

ما به مدینه رسیدیم و این شایعه در شهر پیچید در حالی که من هیچ از آن خبر نداشتم، در این هنگام بیمار شدم، پیامبر ص به دیدن می‌آمد ولی لطف سابق را در او نمی‌دیدم، و نمی‌دانستم قضیه از چه قرار است؟ حالم بهتر شد، بیرون آمدم و کم کم از بعضی از زنان نزدیک از شایعه‌سازی منافقان آگاه شدم.

بیماریم شدت گرفت، پیامبر ص به دیدن من آمد، از او اجازه خواستم به خانه پدرم بروم، هنگامی که به خانه پدر آمدم از مادر پرسیدم مردم چه می‌گویند؟ او به من گفت: غصه نخور به خدا سوگند زنانی که امتیازی دارند و مورد حسد دیگران هستند درباره آنها سخن بسیار گفته می‌شود.

در این هنگام پیامبر ص "علی بن ابی طالب" ع و "اسامه بن زید" را مورد مشورت قرار داد که در برابر این گفتگوها چه کنم؟

اما اسامه گفت: ای رسول خدا ص او خانواده تو است و ما جز خیر از او ندیده‌ایم (اعتنایی به سخنان مردم نکن).

و اما علی ع گفت: ای پیامبر! خداوند کار را بر تو سخت نکرده است، غیر از او همسر بسیار است، از کنیز او در این باره تحقیق کن.

پیامبر ص کنیز مرا فرا خواند، و از او پرسید آیا چیزی که شک و شبهه‌ای پیرامون عایشه برانگیزد هرگز دیده‌ای؟ کنیز گفت: به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده است من هیچ کار خلافی از او ندیده‌ام.

در این هنگام پیامبر ص تصمیم گرفت این سخنان را با مردم در میان بگذارد، بر سر منبر رفت و رو به مسلمانان کرد و گفت: ای گروه مسلمین! هر گاه مردی (منظورش عبد الله بن ابی سلول بود) مرا در مورد خانواده‌ام که جز پاکی از او ندیده‌ام ناراحت کند اگر او را مجازات کنم معذورم؟! و همچنین اگر دامنه این اتهام دامن مردی را بگیرد که من هرگز بدی از او ندیده‌ام تکلیف چیست؟

" سعد بن معاذ انصاری" برخاست عرض کرد: تو حق داری، اگر او از طایفه " اوس " باشد من گردنش را می‌زنم (سعد بن معاذ بزرگ طایفه اوس بود) و اگر از برادران ما از طایفه " خزرج " باشد تو دستور بده تا دستورت را اجرا کنیم.

" سعد بن عباده " که بزرگ " خزرج " و مرد صالحی بود در اینجا تعصب قومیت او را فرو گرفت (عبد الله بن ابی که این شایعه دروغین را دامن می‌زد از طایفه خزرج بود) رو به سعد کرد و گفت: تو دروغ می‌گویی! به خدا سوگند توانایی بر کشتن چنین کسی را اگر از قبیله ما باشد نخواهی داشت! اسید بن خضیر " که پسر عموی " سعد بن معاذ " بود رو به " سعد به عباده " کرد و گفت تو دروغ می‌گویی! به خدا قسم ما چنین کسی را به قتل می‌رسانیم، تو منافقی، و از منافقین دفاع می‌کنی!

در این هنگام چیزی نمانده بود که قبیله " اوس " و " خزرج " بجان هم بیفتند و جنگ شروع شود، در حالی که پیامبر ص بر منبر ایستاده بود، حضرت بالآخره آنها را خاموش و ساکت کرد.

این وضع هم چنان ادامه داشت و غم و اندوه شدید وجود مرا فرا گرفته بود و یک ماه بود که پیامبر هرگز در کنار من نمی‌نشست.

من خود می‌دانستم که از این تهمت پاکم و بالآخره خداوند مطلب را روشن خواهد کرد.

سر انجام روزی پیامبر ص نزد من آمد در حالی که خندان بود، و نخستین سخنش این بود بشارت بر تو باد که خداوند تو را از این اتهام مبرا ساخت، در این هنگام بود که آیات ان الذین جاءوا بالافک ... تا آخر آیات نازل گردید.

(و به دنبال نزول این آیات آنها که این دروغ را پخش کرده بودند همگی حد قذف بر آنها جاری شد)^{۱۵}.

شان نزول دوم که در بعضی از کتب در کنار شان نزول اول ذکر شده است چنین است: " ماریه قبطیه " یکی از همسران پیامبر ص از سوی " عایشه " مورد اتهام قرار گرفت، زیرا او فرزندی از پیامبر ص بنام ابراهیم داشت، هنگامی که ابراهیم از دنیا رفت پیامبر ص شدیداً غمگین شد، عایشه گفت چرا اینقدر ناراحتی؟ او در حقیقت

^{۱۵} (۱) آنچه را در بالا آوردم مضمون روایتی است که در بیشتر کتب تفسیر با کمی تفاوت آمده و ما آن را با کمی اختصار ذکر کردیم.

فرزند تو نبود، فرزند " جریح قبطنی " بود!! هنگامی که رسول خدا این سخن را شنید علی ع را مامور کشتن " جریح " کرد که به خود اجازه چنین خیانتی را داده بود.

هنگامی که علی ع به سراغ جریح با شمشیر برهنه رفت و او آثار غضب را در چهره حضرت مشاهده نمود فرار کرد و از درخت نخلی بالا رفت هنگامی که احساس کرد ممکن است علی ع به او برسد خود را از بالای درخت بزیر انداخت در این هنگام پیراهن او بالا رفت و معلوم شد که اصلا او آلت جنسی ندارد.

علی ع به خدمت پیامبر آمد و عرض کرد آیا باید در انجام دستورات شما قاطعانه پیش روم یا تحقیق کنم؟ فرمود باید تحقیق کنی، علی ع جریان را عرض کرد پیامبر ص شکر خدا را بجای آورد و فرمود شکر خدا را که بدی و آلودگی را از دامن ما دور کرده است.

در این هنگام آیات فوق نازل شد و اهمیت این موضوع را بازگو کرد^{۱۶}.

*** تحقیق و بررسی

با اینکه نخستین شان نزول - همانگونه که گفتیم - در بسیاری از منابع اسلامی آمده ولی جای گفتگو و چون و چرا و نقاط مبهم در آن وجود دارد از جمله:

۱- از تعبیرات مختلف این حدیث - با تفاوتهایی که دارد - به خوبی استفاده می شود که پیامبر اکرم ص تحت تاثیر موج شایعه قرار گرفت تا آنجا که با یارانش در این زمینه به گفتگو و مشاوره نشست و حتی بر خورد خود را با عایشه تغییر داد، و مدتی طولانی از او کناره گیری نمود، و رفتارهای دیگری که همه حاکی از این است که پیامبر ص طبق این روایت شایعه را تا حد زیادی پذیرا شد.

این موضوع نه تنها با مقام عصمت سازگار نیست، بلکه یک مسلمان با ایمان و ثابت القدم نیز نباید این چنین تحت تاثیر شایعات بیدلیل قرار گیرد، و اگر شایعه در فکر او تاثیر ناخودآگاهی بگذارد در عمل نباید روش خود را تغییر دهد و تسلیم آن گردد، تا چه رسد به معصوم که مقامش روشن است.

آیا می توان باور کرد که عتابها و سرزنشهای شدیدی که در آیات بعد خواهد آمد که چرا گروهی از مؤمنان تحت تاثیر این شایعه قرار گرفتند؟ چرا مطالبه چهار شاهد نمودند؟ شامل شخص پیامبر ص نیز بشود؟! این یکی از ایرادهای مهمی است که ما را در صحت این شان نزول لا اقل گرفتار تردید می کند.

^{۱۶} (۱) نقل با تلخیص از تفسیر المیزان - نور الثقلین و صافی.

۲- با اینکه ظاهر آیات چنین نشان می‌دهد که حکم مربوط به "قذف" (نسبت اتهام عمل منافی عفت) قبل از داستان "افک" نازل شده است، چرا پیامبر ص در همان روز که چنین تهمتی از ناحیه "عبد الله بن ابی سلول" و جمعی دیگر پخش شد، آنها را احضار نفرمود و حد الهی را در مورد آنها اجرا نکرد؟ (مگر اینکه گفته شود که آیه قذف و آیات مربوط به افک همه یک جا نازل شده و یا به تعبیر دیگر آن حکم نیز به تناسب این موضوع تشریح گردیده که در این صورت این ایراد منتفی می‌شود ولی ایراد اول کاملاً به قوت خود باقی است).^{۱۷}

و اما در مورد شان نزول دوم، مشکل از این بیشتر است چرا که:

اولاً: مطابق این شان نزول کسی که مرتکب تهمت زدن شد، یک نفر بیشتر نبود، در حالی که آیات با صراحت می‌گویند گروهی در این مسأله فعالیت داشتند، و شایعه را آن چنان پخش کردند که تقریباً محیط را فرا گرفت، و لذا ضمیرها در مورد عتاب و سرزنش مؤمنانی که در این مسأله درگیر شدند همه به صورت جمع آمده است، و این با شان نزول دوم به هیچوجه سازگار نیست.

ثانیاً: این سؤال باقی است که اگر عایشه مرتکب چنین تهمتی شده بود و بعداً خلاف آن ثابت گردید چرا پیامبر ص حد تهمت بر او اجرا نکرد؟

ثالثاً: چگونه امکان دارد پیامبر اکرم ص تنها با شهادت یک زن حکم اعدام را در مورد یک متهم صادر کند، با اینکه رقابت در میان زنانی که دارای یک همسرند عادی است، این امر ایجاب می‌کند که احتمال انحراف از حق و عدالت یا حد اقل اشتباه و خطا در حق او بدهد.

به هر حال آنچه برای ما مهم است این شان نزولها نیست، مهم آن است که بدانیم از مجموع آیات استفاده می‌شود که شخص بیگناهی را به هنگام نزول این آیات متهم به عمل منافی عفت نموده بودند، و این شایعه در جامعه پخش شده بود.

و نیز از قرائن موجود در آیه استفاده می‌شود که این تهمت درباره فردی بود که از اهمیت ویژه‌ای در جامعه آن روز برخوردار بوده است.

و نیز گروهی از منافقان و بظاهر مسلمانها می‌خواستند از این حادثه بهره- برداری غرض‌آلودی به نفع خویش و به زیان جامعه اسلامی کنند که آیات فوق نازل شد و با قاطعیت بی‌نظیری با این حادثه برخورد کرد، و منحرفان بد زبان و منافقان تیره دل را محکم بر سر جای خود نشانند.

^{۱۷} (۱) المیزان جلد ۱۵ صفحه ۱۱۱.

بدیهی است این احکام شان نزولش هر که باشد انحصار به او و آن زمان و مکان نداشته، و در هر محیط و هر عصر و زمان جاری است.

بعد از همه این گفتگوها به سراغ تفسیر آیات می‌رویم تا ببینیم چگونه قرآن با فصاحت و بلاغت تمام، این حادثه خاص را پی‌گیری و مو شکافی نموده و در نهایت حل و فصل کرده است.

*** تفسیر: داستان پر ماجرای افک (تهمت عظیم)

نخستین آیه مورد بحث بی آنکه اصل حادثه را مطرح کند می‌گوید:

" کسانی که آن تهمت عظیم را مطرح کردند گروهی از شما بودند " (إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ).

زیرا یکی از فنون فصاحت و بلاغت آن است که جمله‌های زائد را حذف کنند و به دلالت التزامی کلمات قناعت نمایند.

واژه " افک " (بر وزن فکر) بنا به گفته " راغب " به هر چیزی گفته می‌شود که از حالت اصلی و طبیعی دگرگون شود، مثلاً بادهای مخالف را که از مسیر اصلی انحراف یافته " مؤتفکه " می‌نامند، سپس به هر سخنی که انحراف از حق پیدا کند و متمایل به خلاف واقع گردد، و از جمله دروغ و تهمت " افک " گفته می‌شود.

مرحوم " طبرسی " در " مجمع البیان " معتقد است که " افک " به هر دروغ ساده‌ای نمی‌گویند، بلکه دروغ بزرگی است که مسأله‌ای را از صورت اصلیش دگرگون می‌سازد، و بنا بر این کلمه " افک " خود بیانگر اهمیت این حادثه و دروغ و تهمتی است که در این زمینه مطرح بود.

واژه " عصبه " (بر وزن غصه) در اصل از ماده " عصب " به معنی رشته‌های مخصوصی است که عضلات انسان را به هم پیوند داده و مجموعه آن سلسله اعصاب نام دارد، سپس به جمعیتی که با هم متحدند و پیوند و ارتباط و همکاری و همفکری دارند " عصبه " گفته شده است، به کار رفتن این واژه نشان می‌دهد که توطئه‌گران در داستان " افک " ارتباط نزدیک و محکمی با هم داشته و شبکه منسجم و نیرومندی را برای توطئه تشکیل می‌دادند.

بعضی گفته‌اند که این تعبیر معمولاً در مورد ده تا چهل نفر به کار می‌رود.^{۱۸}

^{۱۸} (۱) در تفسیر " روح المعانی " این معنی از کتاب " صحاح " نقل شده است.

به هر حال قرآن به دنبال این جمله به مؤمنانی که از بروز چنین اتهامی نسبت به شخص پاکدامنی سخت ناراحت شده بودند دلداری می‌دهد که "گمان نکنید این ماجرا برای شما شر است بلکه برای شما خیر بود" (لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ).

چرا که پرده از روی نیت پلید جمعی از دشمنان شکست خورده و منافقان کور دل برداشت، و این بد سیرتان خوش ظاهر را رسوا ساخت، و چه خوب است که محک تجربه به میان آید تا آنان که غش دارند سیه‌رو شوند، و چه بسا اگر این حادثه نبود و آنها هم چنان ناشناخته می‌ماندند در آینده ضربه سخت‌تر و خطرناکتری می‌زدند.

این ماجرا به مسلمانان درس داد که پیروی از شایعه‌سازان، آنها را به روزهای سیاه می‌کشاند باید در برابر این کار به سختی بایستند.

درس دیگری که این ماجرا به مسلمانان آموخت این بود که به ظاهر حوادث تنها ننگرند، چه بسا حوادث ناراحت کننده و بد ظاهری که "خیر کثیر" در آن نهفته است.

جالب اینکه با ذکر ضمیر "لکم" همه مؤمنان را در این حادثه سهیم می‌شمرد و برآستی چنین است، زیرا مؤمنان از نظر حیثیت اجتماعی از هم جدایی و بیگانگی ندارند و در غمها و شادیه‌ها شریک و سهیمند.

سپس در دنبال این آیه به دو نکته اشاره می‌کند: نخست اینکه می‌گوید:

"این‌هایی که دست به چنین گناهی زدند، هر کدام سهم خود را از مسئولیت و مجازات آن خواهند داشت" (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ).

اشاره به اینکه مسئولیت عظیم سردمداران و بنیانگذاران یک گناه هرگز مانع از مسئولیت دیگران نخواهد بود، بلکه هر کس به هر اندازه و به هر مقدار در یک توطئه سهیم و شریک باشد بار گناه آن را بر دوش می‌کشد.

جمله دوم اینکه "کسی که بخش عظیم این گناه را از آنها بر عهده گرفت عذاب عظیم و دردناکی دارد" (وَ الَّذِي تَوَلَّىٰ كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

مفسران گفته‌اند این شخص "عبد الله بن ابی سلول" بود که سر سلسله "اصحاب افک" محسوب می‌شد، بعضی دیگر نیز "مسطح بن ائاثه" و "حسان بن ثابت" را به عنوان مصداق این سخن نام برده‌اند.

به هر حال کسی که بیش از همه در این ماجرا فعالیت می‌کرد و نخستین شعله‌های آتش افک را برافروخت و رهبر این گروه محسوب می‌شد به تناسب بزرگی گناهش مجازات بزرگتری دارد (بعید نیست تعبیر به "تولی" اشاره به مساله رهبری او باشد).

*** سپس روی سخن را به مؤمنانی که در این حادثه فریب خوردند و تحت تاثیر واقع شدند کرده و آنها را شديدا طی چند آیه مورد سرزنش قرار داده، می‌گوید:

" چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید مردان و زنان با ایمان نسبت به خود گمان خیر نبردند؟! (لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا).

یعنی چرا هنگامی که سخن منافقان را درباره افراد مؤمن استماع کردید با حسن ظن به دیگر مؤمنان که به منزله نفس خود شما هستند بر خورد نکردید.

" و چرا نگفتید این یک دروغ بزرگ و آشکار است" (وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ).

شما که سابقه زشت و رسوای این گروه منافقان را می‌دانستید.

شما که از پاکدامنی فرد مورد اتهام به خوبی آگاه بودید.

شما که از روی قرائن مختلف اطمینان داشتید چنین اتهامی امکان پذیر نیست.

شما که به توطئه‌هایی که بر ضد پیامبر ص از ناحیه دشمنان صورت می‌گرفت واقف بودید.

با اینهمه جای ملامت و سرزنش است که این گونه شایعات دروغین را بشنوید و سکوت اختیار کنید، تا چه رسد به اینکه خود آگاهانه یا ناآگاه عامل نشر آن شوید!

جالب اینکه در آیه فوق بجای اینکه تعبیر کند شما درباره متهم به این تهمت باید حسن ظن داشته باشید می‌گوید: شما نسبت به خودتان باید حسن ظن می‌داشتید، این تعبیر چنان که گفتیم اشاره به این است که جان مؤمنان از هم جدا نیست و همه به منزله نفس واحدند که اگر اتهامی به یکی از آنها متوجه شود گویی به همه متوجه شده است و اگر عضوی را روزگار بدر آورد قراری برای دیگر اعضا باقی نمی‌ماند و همانگونه که هر کس خود را موظف به دفاع از خویشان در برابر اتهامات می‌داند باید به همان اندازه از دیگر برادران و خواهران دینی خود دفاع کند.^{۱۹}

استعمال کلمه "انفس" در چنین مواردی در آیات دیگر قرآن نیز دیده می‌شود از جمله آیه ۱۱ سوره حجرات وَ لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ" غیبت و عیبجویی از خودتان نکنید!"

^{۱۹} (۱) و اینکه بعضی گفته‌اند در اینجا "مضاف" محذوف است و در تقدیر چنین بوده:

"ظن المؤمنون و المؤمنات با نفس بعضهم خیرا" گفتار بی اساسی است که لطافت و ظرافت آیه را از بین می‌برد.

"ظن المؤمنون و المؤمنات با نفس بعضهم خيرا" گفتار بی اساسی است که لطافت و ظرافت آیه را از بین می برد.

و اینکه تکیه بر روی " مردان و زنان با ایمان " شده اشاره به این است که ایمان صفتی است که می تواند مانع و رادع در برابر گمانهای بد باشد.

*** تا اینجا سرزنش و ملامت آنها جنبه های اخلاقی و معنوی دارد که به هر حساب جای این نبود که مؤمنان در برابر چنین تهمت زشتی سکوت کنند و یا آلت دست شایعه سازان کور دل گردند.

سپس به بعد قضایی مساله توجه کرده می گوید: " چرا آنها را موظف به آوردن چهار شاهد نمودید؟ (لَوْ لَا جَاؤُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ)." .

" اکنون که چنین گواهی را نیاوردند آنها نزد خدا دروغگویانند " (فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ).

این مؤاخذه و سرزنش نشان می دهد که دستور اقامه شهود چهار گانه و همچنین حد قذف در صورت عدم آن، قبل از آیات " افک " نازل شده بود.

اما این سؤال که چرا شخص پیامبر ص اقدام به اجرای این حد نکرد پاسخ روشن است، زیرا تا همکاری از ناحیه مردم نباشد اقدام به چنین امری ممکن نیست زیرا پیوندهای تعصب آمیز قبیله ای گاهی سبب می شد که مقاومت های منفی در برابر اجرای بعضی از احکام و لو به طور موقت ابراز شود، چنان که طبق نقل تواریخ در این حادثه چنین بود.

*** سر انجام تمام این سرزنشها را جمع بندی کرده، می گوید: " اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت شامل حال شما نبود به خاطر این کاری که در آن وارد شدید عذاب عظیمی دامانتان را می گرفت " (وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

با توجه به اینکه " افضتم " از ماده " افاضه " به معنی خروج آب با کثرت و فزونی است، و نیز گاهی به معنی فرو رفتن در آب آمده است، از این تعبیر چنین بر می آید که شایعه اتهام مزبور آن چنان دامنه پیدا کرد که مؤمنان را نیز در خود فرو برد!

*** آیه بعد در حقیقت توضیح و تبیین بحث گذشته است که چگونه آنها در این گناه بزرگ بر اثر سهل‌انگاری غوطه‌ور شدند، می‌گوید: " به خاطر بیاورید هنگامی را که به استقبال این دروغ بزرگ می‌رفتید و این شایعه را از زبان یکدیگر می‌گرفتید " (إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ).

" و با دهان خود سخنی می‌گفتید که به آن علم و یقین نداشتید " (و تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ).

" و گمان می‌کردید این مساله کوچکی است در حالی که در نزد خدا بزرگ است " (و تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ).

در واقع این آیه به سه قسمت از گناهان بزرگ آنها در این رابطه اشاره می‌کند:

" نخست " به استقبال این شایعه رفتن و از زبان یکدیگر گرفتن (پذیرش شایعه).

" دوم " منتشر ساختن شایعه‌ای را که هیچگونه علم و یقین به آن نداشتند و بازگو کردن آن برای دیگران (نشر شایعه بدون هیچگونه تحقیق).

" سوم " آن را عملی ساده و کوچک شمردن در حالی که نه تنها با حیثیت دو فرد مسلمان ارتباط داشت، بلکه با حیثیت و آبروی جامعه اسلامی گره خورده بود (کوچک شمردن شایعه، و به عنوان یک وسیله سرگرمی از آن استفاده کردن).

جالب اینکه در یک مورد تعبیر " بالسنتکم " (با زبانتان) و در جای دیگر بافواهکم (با دهانتان) آمده است، با اینکه همه سخنان با زبان و از طریق دهان صورت می‌گیرد، اشاره به اینکه شما نه در پذیرش این شایعه مطالبه دلیل کردید و نه در پخش آن تکیه بر دلیل داشتید، تنها سخنانی که باد هوا بود و نتیجه گردش زبان و حرکات دهان، سرمایه شما در این ماجرا بود.

*** و از آنجا که این حادثه بسیار مهمی بود که گروهی از مسلمانان آن را سبک و کوچک شمرده بودند بار دیگر در آیه بعد روی آن تکیه کرده، و موجی تازه از سرزنش بر آنها می‌بارد، و تازیانه‌ای محکمتر بر روح آنها می‌نوازد، و می‌گوید:

" چرا هنگامی که این دروغ بزرگ را شنیدید نگفتید ما مجاز نیستیم از این سخن بگوئیم (چرا که تهمتی است بدون دلیل) منزهی تو، ای پروردگار، این بهتان بزرگی است! " (و لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ).

در واقع قبلاً تنها به خاطر این ملامت شده بودند که چرا با حسن ظن نسبت به کسانی که مورد اتهام واقع شده بودند نگاه نکردند، اما در اینجا می‌گوید علاوه بر حسن ظن شما می‌بایست هرگز به خود اجازه ندهید که لب به چنین تهمت‌های بگشائید، تا چه رسد که عامل نشر آن شوید.

شما باید از این تهمت بزرگ غرق تعجب می‌شدید، و به یاد پاکی و منزّه بودن پروردگار می‌افتادید، و از اینکه آلوده نشر چنین تهمت‌های شوم به خدا پناه می‌بردید.

اما مع الاسف شما به سادگی و آسانی از کنار آن گذشتید- سهل است- به آن نیز دامن زدید و ناآگاهانه آلت دست منافقان توطئه‌گر و شایعه‌ساز شدید.

در مورد اهمیت گناه "شایعه‌سازی" و "انگیزه‌ها" و "راه مبارزه با آن" و همچنین نکته‌های دیگر پیرامون این موضوع در ذیل آیات آینده به خواست خدا بحث خواهیم کرد.

يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷) وَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۸) إِنْ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۱۹) وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنْ اللَّهُ رَوْفٌ رَحِيمٌ (۲۰)

ترجمه:

۱۷- خداوند شما را اندرز می‌دهد که هرگز چنین کاری را تکرار نکنید اگر ایمان دارید! ۱۸- و خداوند آیات خود را برای شما تبیین می‌کند، و خدا علیم و حکیم است.

۱۹- کسانی که دوست دارند زشتیها در میان مردم با ایمان شیوع یابد عذاب دردناکی برای آنها در دنیا و آخرت است، و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید.

۲۰- و اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نبود و اینکه خدا مهربان و رحیم است (مجازات سختی دامانتان را فرا می‌گرفت).

تفسیر:

اشاعه فحشاء ممنوع است

باز در این آیات سخن از "داستان افک" و عواقب شوم و دردناک شایعه‌سازی و اتهام ناموسی نسبت به افراد پاک است، چرا که این مساله بقدری مهم است که قرآن لازم می‌بیند چند بار از طرق گوناگون و مؤثر این مساله را تحلیل کند، و چنان محکم کاری نماید که در آینده چنین صحنه‌ای در جامعه مسلمین تکرار نشود.

نخست می‌گوید: "خداوند شما را اندرز می‌دهد که مانند این عمل را هرگز تکرار نکنید اگر ایمان (به خدا و روز جزا) دارید" (يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ)^{۲۰}.

یعنی این نشانه ایمان است که انسان به سراغ این گناهان عظیم نرود، و اگر مرتکب شد یا نشانه بی‌ایمانی است و یا ضعف ایمان، در حقیقت جمله مزبور یکی از ارکان توبه را ترسیم می‌کند، چرا که تنها پشیمانی از گذشته کافی نیست باید نسبت به عدم تکرار گناه در آینده نیز تصمیم گرفت، تا توبه‌ای جامع الاطراف باشد.

*** و بعد برای تاکید بیشتر که توجه داشته باشند این سخنان، سخنان عادی معمولی نیست، بلکه این خداوند علیم و حکیم است که در مقام تبیین بر آمده و حقایق سرنوشت‌سازی را روشن می‌سازد، می‌گوید: "خداوند آیات را برای شما تبیین می‌کند و خداوند آگاه و حکیم است" (وَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

به مقتضای علم و آگاهی از تمام جزئیات اعمال شما با خبر است، و به مقتضای حکمتش دستورات لازم را می‌دهد.

یا به تعبیر دیگر به مقتضای علمش از نیازهای شما و عوامل خیر و شرتان آگاه است، و به مقتضای حکمتش دستورات و احکامش را با آن هماهنگ می‌سازد.

*** باز برای محکم کاری، سخن را از شکل یک حادثه شخصی به صورت بیان یک قانون کلی و جامع تغییر داده و می‌گوید: "کسانی که دوست می‌دارند زشتیها و گناهان قبیح در میان افراد با ایمان اشاعه یابد عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند (إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ).

قابل توجه اینکه نمی‌گوید کسانی که اشاعه فحشاء دهند، بلکه می‌گوید "دوست دارند که چنین کاری را انجام دهند" و این نهایت تاکید در این زمینه است.

به تعبیر دیگر مبدا تصور شود که این همه اصرار و تاکید به خاطر این بوده که همسر پیامبر ص یا شخص دیگری در پایه او، متهم شده است، بلکه در مورد هر کس و هر فرد با ایمان چنین برنامه‌ای پیش آید تمام آن

^{۲۰} (۱) این جمله در واقع کلمه‌ای در تقدیر دارد و آن، کلمه "لا" است (يعظكم الله ان لا تعودوا لمثله ابدا) و اگر نخواهیم تقدیر بگیریم جمله "يعظكم" باید به معنی "بناهم" باشد یعنی خداوند شما را از بازگشت به اینگونه کار باز می‌دارد.

تاکیدات و اصرارها در مورد او صادق است، چرا که جنبه شخصی و خصوصی ندارد، هر چند ممکن است بر حسب موارد جنبه‌های دیگری بر آن افزوده شود.

ضمنا باید توجه داشت که "اشاعه فحشاء" منحصر به این نیست که انسان تهمت و دروغ بی اساسی را در مورد زن و مرد با ایمانی نشر دهد، و آنها را به عمل منافی عفت متهم سازد، این یکی از مصادیق آن است، اما منحصر به آن نیست، این تعبیر مفهوم وسیعی دارد که هر گونه نشر فساد و اشاعه زشتیها و قبائح و کمک به توسعه آن را شامل می‌شود.

البته کلمه "فاحشه" یا "فحشاء" در قرآن مجید غالباً در موارد انحرافات جنسی و آلودگیهای ناموسی به کار رفته، ولی از نظر مفهوم لغوی چنان که "راغب" در "مفردات" گوید: "فحش" و "فحشاء" و "فاحشه" به معنی هر گونه رفتار و گفتاری است که زشتی آن بزرگ باشد، و در قرآن مجید نیز گاهی در همین معنی وسیع استعمال شده مانند **وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ**: "کسانی که از گناهان بزرگ و از اعمال زشت و قبیح اجتناب می‌کنند ... " (سوره شوری آیه ۳۷).

و به این ترتیب وسعت مفهوم آیه کاملاً روشن می‌شود.

اما اینکه می‌گویند: آنها عذاب دردناکی در دنیا دارند ممکن است اشاره به حدود و تعزیرات شرعیه، و عکس العملهای اجتماعی، و آثار شوم فردی آنها باشد که در همین دنیا دامنگیر مرتکبین این اعمال می‌شود، علاوه بر این محرومیت آنها از حق شهادت، و محکوم بودنشان به فسق و رسوایی نیز از آثار دنیوی آن است.

و اما عذاب دردناک آخرت دوری از رحمت خدا و خشم و غضب الهی و آتش دوزخ می‌باشد.

و در پایان آیه می‌فرماید: "و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید" **(وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)**.

او از عواقب شوم و آثار مرگبار اشاعه فحشاء در دنیا و آخرت به خوبی آگاه است، ولی شما از ابعاد مختلف این مساله آگاه نیستید.

او می‌داند چه کسانی در قلبشان حب این گناه است و کسانی را که زیر نامهای فریبنده به این عمل شوم می‌پردازند می‌شناسد اما شما نمی‌دانید و نمی‌شناسید.

و او می‌داند چگونه برای جلوگیری از این عمل زشت و قبیح احکامش را نازل کند.

*** در آخرین آیه مورد بحث که در عین حال آخرین آیات "افک" و مبارزه با "اشاعه فحشاء" و "قذف" مؤمنان پاکدامن است، بار دیگر این حقیقت را تکرار و تاکید می‌کند که: "اگر فضل و رحمت الهی شامل حال

شما نمی‌شد، و اگر خداوند نسبت به شما رحیم و مهربان نبود آن چنان مجازات عظیم و دردناکی در این دنیا برای شما قائل می‌شد که روزگارتان سیاه و زندگیتان تباہ گردد" (وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ)^{۲۱}.

*** ۱- اشاعه فحشاء چیست؟

از آنجا که انسان یک موجود اجتماعی است، جامعه بزرگی که در آن زندگی می‌کند از یک نظر همچون خانه او است، و حریم آن همچون حریم خانه او محسوب می‌شود، پاکی جامعه به پاکی او کمک می‌کند و آلودگی آن به آلودگیش.

روی همین اصل در اسلام با هر کاری که جو جامعه را مسموم یا آلوده کند شدیداً مبارزه شده است.

اگر می‌بینیم در اسلام با غیبت شدیداً مبارزه شده یکی از فلسفه‌هایش این است که غیبت، عیوب پنهانی را آشکار می‌سازد و حرمت جامعه را جریحه دار می‌کند.

اگر می‌بینیم دستور عیب‌پوشی داده شده یک دلیلش همین است که گناه جنبه عمومی و همگانی پیدا نکند.

اگر می‌بینیم گناه آشکار اهمیتش بیش از گناه مستور و پنهان است تا آنجا که در روایتی از امام علی بن موسی الرضا ع می‌خوانیم:

المذيع بالسيئة مخذول و المستتر بالسيئة مغفور له:

" آن کس که گناه را نشر دهد مخذول و مطرود است و آن کس که گناه را پنهان می‌دارد مشمول آمرزش الهی است"^{۲۲}.

و اگر می‌بینیم در آیات فوق موضوع اشاعه فحشاء با لحنی بسیار شدید و فوق‌العاده کوبنده محکوم شده نیز دلیلش همین است.

اصولاً گناه همانند آتش است، هنگامی که در نقطه‌ای از جامعه این آتش روشن شود باید سعی و تلاش کرد که آتش خاموش، یا حد اقل محاصره گردد، اما اگر به آتش دامن زنیم و آن را از نقطه‌ای به نقطه دیگر ببریم، حریق همه جا را فرا خواهد گرفت و کسی قادر بر کنترل آن نخواهد بود.

^{۲۱} (۱) این جمله همانگونه که نظیر آن را در چند آیه قبل داشتیم مخذوف دارد و تقدیرش چنین است: "لو لا فضل الله عليكم ... لمسکم فیما افضتم فیہ عذاب عظیم).

^{۲۲} (۲) اصول کافی جلد ۲ باب ستر الذنوب،

از این گذشته عظمت گناه در نظر عامه مردم و حفظ ظاهر جامعه از آلودگیها خود سد بزرگی در برابر فساد است، اشاعه فحشاء و نشر گناه و تجاهر به فسق این سد را می شکند، گناه را کوچک می کند، و آلودگی به آن را ساده می نماید.

در حدیثی از پیامبر اسلام ص می خوانیم: من اذاع فاحشۃ کان کمبتدئها:

" کسی که کار زشتی را نشر دهد همانند کسی است که آن را در آغاز انجام داده"^{۲۳}.

در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر ع می خوانیم که مردی خدمتش آمد و عرض کرد: فدایت شوم از یکی از برادران دینی کاری نقل کردند که من آن را ناخوش داشتم، از خودش پرسیدم انکار کرد در حالی که جمعی از افراد موثق این مطلب را از او نقل کرده اند، امام فرمود:

کذب سمعک و بصرک عن اخیک و ان شهد عندک خمسون قسامۃ و قال لک قول فصدقه و کذبهم، و لا تذیعن علیه شیئا تشینه به و تهدم به مروته، فتکون من الذین قال الله عز و جل **إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الدُّنْيَا آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ:**

" گوش و چشم خود را در مقابل برادر مسلمانان تکذیب کن، حتی اگر پنجاه نفر سوگند خورند که او کاری کرده و او بگوید نکرده ام از او بپذیر و از آنها نپذیر، هرگز چیزی که مایه عیب و ننگ او است و شخصیتش را از میان می برد در جامعه پخش مکن که از آنها خواهی بود که خداوند درباره آنها فرموده: " کسانی که دوست می دارند زشتیها در میان مؤمنان پخش شود عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند"^{۲۴} و^{۲۵}.

ذکر این نکته نیز لازم است که " اشاعه فحشاء " اشکال مختلفی دارد:

گاه به این می شود که دروغ و تهمت را دامن بزند و برای این و آن بازگو کند.

گاه به این است که مراکزی که موجب فساد و نشر فحشاء است به وجود آورد.

گاه به این است که وسائل معصیت در اختیار مردم بگذارند و یا آنها را به گناه تشویق کنند و بالاخره گاه به این حاصل می شود که پرده حیا را بدرند و مرتکب گناه در ملاء عام شوند، همه اینها مصداق " اشاعه فحشاء " است چرا که مفهوم این کلمه، وسیع و گسترده می باشد (دقت کنید).

^{۲۳} (۱) اصول کافی جلد ۲ باب التعبیر.

^{۲۴} (۱) کتاب ثواب الاعمال طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۵۸۲.

^{۲۵} (۲) البته این مسئله استثناهایی دارد از جمله موضوع شهادت در دادگاه و یا مواردی که برای نخی از منکر هیچ راهی جز پرده برداشتن از روی زشتکاری يك نفر وجود ندارد می باشد.

*** ۲- بلای شایعه‌سازی

جعل و پخش شایعات دروغین و نگران کننده یکی از مهمترین شاخه‌های جنگ روانی توطئه‌گران است.

هنگامی که دشمن قادر نیست از طریق رویارویی صدمه‌ای وارد کند دست به پخش شایعات می‌زند، و از این طریق افکار عمومی را نگران و به خود مشغول ساخته و از مسائل ضروری و حساس منحرف می‌کند.

شایعه‌سازی یکی از سلاحهای مخرب برای جریحه‌دار ساختن حیثیت نیکان و پاکان و پراکنده ساختن مردم از اطراف آنها است.

در آیات مورد بحث- طبق شان نزولهای معروف- منافقین برای لکه‌دار ساختن حیثیت پیامبر خدا و متزلزل ساختن وجاهت عمومی او دست به جعل نا جوانمردانه ترین شایعات و پخش آن زدند و پاکی بعضی از همسران پیامبر بزرگ اسلام را- با استفاده از یک فرصت مناسب- زیر سؤال کشیدند، و برای مدتی نسبتاً طولانی چنان افکار مسلمانان را مشوب و ناراحت کردند که مؤمنان ثابت قدم و راستین همچون مار گزیده به خود می‌پیچیدند تا اینکه وحی الهی به یاری آنان آمد و چنان گوشمال شدیدی به منافقان شایعه‌ساز داد که درس عبرتی برای همگان شد.

گر چه در جامعه‌هایی که خفقان سیاسی وجود دارد نشر شایعات یک نوع مبارزه محسوب می‌شود، ولی انگیزه‌های دیگری همچون انتقام‌جویی، تصفیه حسابهای خصوصی، تخریب اعتماد عمومی، لکه‌دار ساختن شخصیت افراد بزرگ و منحرف ساختن افکار از مسائل اساسی نیز عوامل پخش شایعات محسوب می‌باشد.

این کافی نیست که ما بدانیم چه انگیزه‌ای سبب شایعه‌سازی است، مهم آن است که جامعه را از اینکه آلت دست شایعه‌سازان گردد و به نشر آن کمک کند و با دست خود وسیله نابودی خویش را فراهم سازد بر حذر داریم، و به مردم توجه دهیم که باید هر شایعه را همانجا که می‌شنویم دفن کنیم و گر نه دشمن را خوشحال و پیروز ساخته‌ایم، بعلاوه مشمول عذاب الیم دنیا و آخرت که در آیات فوق به آن اشاره شده خواهیم بود.

*** ۳- کوچک شمردن گناه-

در آیات فوق از مسائلی که مورد نکوهش قرار گرفته این بود که شما گناهی همچون نشر بهتان و تهمت را مرتکب می‌شوید و در عین حال آن را کوچک می‌شمردید.

به راستی کوچک شمردن گناه خود یکی از خطاها است، کسی که گناهی می‌کند و آن را بزرگ می‌شمرد و از کار خود ناراحت است در مقام توبه و جبران بر می‌آید، اما آن کس که آن را کوچک می‌شمرد و اهمیتی برای آن

قائل نیست و حتی گاه می‌گوید: "خوشا به حال من اگر گناه من همین باشد!" چنین کسی در مسیر خطرناکی قرار گرفته، و هم چنان به گناه خود ادامه می‌دهد.

به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می‌خوانیم: اشد الذنوب ما استهان به صاحبه: "شدیدترین گناهان گناهی است که صاحبش آن را سبک بشمارد"^{۲۶}.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكَّى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۱) وَ لَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِيَعْفُوا وَ لِيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۲) إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۲۳) يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴) يَوْمَئِذٍ يُؤْفِقِيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (۲۵)

ترجمه:

۲۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید از گامهای شیطان پیروی نکنید هر کس قدم جای قدمهای شیطان بگذارد (گمراهش می‌سازد)، چرا که او امر به فحشاء و منکر می‌کند، و اگر فضل و رحمت الهی به سراغ شما نمی‌آمد احدی از شما هرگز پاک نمی‌شد ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می‌کند و خدا شنوا و دانا است.

۲۲- آنها که دارای برتری (مالی) و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند، آنها باید عفو کنند و صرفنظر نمایند، آیا دوست نمی‌دارید خداوند شما را ببخشد؟ و خداوند غفور و رحیم است.

۲۳- کسانی که زنان پاکدامن و بیخبر (از هر گونه آلودگی) و مؤمن را متهم می‌سازند در دنیا و آخرت از رحمت الهی بدورند، و عذاب بزرگی در انتظارشان است.

۲۴- در آن روز که زبانها و دستها و پاهایشان بر ضد آنها به اعمالی که مرتکب می‌شدند گواهی می‌دهد.

۲۵- در آن روز خداوند جزای واقعی آنها را بی‌کم و کاست می‌دهد، و می‌دانند که خداوند حق مبین است.

^{۲۶} (۱) نهج البلاغه کلمات قصار شماره ۳۴۸.

تفسیر: مجازات هم حسابی دارد!

گر چه این آیات صریحا داستان افک را دنبال نمی‌کند ولی تکمیلی برای محتوای آن بحث محسوب می‌شود، هشداری است به همه مؤمنان که نفوذ افکار

و اعمال شیطانی گاه به صورت تدریجی و کم رنگ است و اگر در همان گامهای نخست کنترل نشود وقتی انسان متوجه می‌گردد که کار از کار گذشته است، بنا بر این هنگامی که نخستین وسوسه‌های اشاعه فحشاء یا هر گناه دیگر آشکار می‌شود، باید همانجا در مقابل آن ایستاد تا آلودگی گسترش پیدا نکند.

در نخستین آیه روی سخن را به مؤمنان کرده، می‌گوید: "ای کسانی که ایمان آورده‌اید از گامهای شیطان پیروی نکنید، و هر کس از گامهای شیطان پیروی کند به انحراف و گمراهی و فحشاء و منکر کشیده می‌شود چرا که شیطان دعوت به فحشاء و منکر می‌کند" (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ)^{۲۷}.

اگر "شیطان" را به معنی وسیع کلمه، یعنی "هر موجود مودی و تبه‌کار و ویرانگر" تفسیر کنیم گستردگی این هشدار در تمام ابعاد زندگی روشن می‌شود.

هرگز یک انسان پاکدامن و با ایمان را نمی‌شود یک مرتبه در آغوش فساد پرتاب کرد، بلکه گام به گام این راه را می‌سپرد:

گام اول معاشرت و دوستی با آلودگان است.

گام دوم شرکت در مجلس آنها.

گام سوم فکر گناه.

گام چهارم ارتکاب مصادیق مشکوک و شبهات.

گام پنجم انجام گناهان صغیره.

^{۲۷} (۱) جمله " وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ" در حقیقت محذوف دارد (جزای شرط) و تقدیر چنین است " و من يتبع خطوات الشيطان ارتكب الفحشاء و المنكر، فانه يامر بمما" (روح المعاني جلد ۱۸ صفحه ۱۱۲ ذیل آیات مورد بحث).
و باید توجه داشت که جمله "إِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ" نمی‌تواند جزای شرط باشد.

و بالاخره در گامهای بعد گرفتار بدترین کبائر می‌شود، درست به کسی می‌ماند که زمان خویش به دست جنایتکاری سپرده او را گام به گام به سوی پرتگاه می‌برد، تا سقوط کند و نابود گردد، آری این است "خطوات شیطان"^{۲۸}.

سپس اشاره به یکی از مهمترین نعمتهای بزرگش بر انسانها در طریق هدایت کرده چنین می‌گوید: "اگر فضل و رحمت الهی بر شما نبود احدی از شما هرگز پاک نمی‌شد، ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می‌کند، و خدا شنوا و دانا است" (وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكَّيْنَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

بدون شک فضل و رحمت الهی است که موجب نجات انسانها از آلودگیها و انحرافات و گناهان می‌شود، چرا که از یک سو موهبت عقل را داده، و از سوی دیگر موهبت وجود پیامبر و احکامی که از طریق وحی نازل می‌گردد، ولی از این مواهب گذشته توفیقات خاص او و امدادهای غیبی که شامل حال انسانهای آماده و مستعد و مستحق می‌گردد مهمترین عامل پاکی و تزکیه است.

جمله "مَنْ يَشَاءُ" چنان که بارها گفته‌ایم به معنی اراده و مشیت بی دلیل نیست، بلکه تا مجاهده و تلاشی از ناحیه بندگان نباشد هدایت و موهبتی از ناحیه خدا صورت نمی‌گیرد، آن کس که طالب این راه است و در آن گام می‌نهد و جهاد می‌کند، دستش را می‌گیرد، از وسوسه شیاطین حفظش می‌کند و به سر منزل مقصود می‌رساند.

و به تعبیر دیگر فضل و رحمت الهی گاه جنبه "تشریحی" دارد، و آن از طریق بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی و تشریح احکام و بشارتها و انذارها است، و گاه جنبه "تکوینی" دارد و آن از طریق امدادهای معنوی و الهی است، و آیات مورد بحث (بقرینه جمله "من یشاء") بیشتر ناظر به قسمت دوم است.

ضمنا باید توجه داشت که "زکات" و "تزکیه" در اصل به معنی "نمو یافتن" و "نمو دادن" است، ولی در بسیاری از موارد به معنی "پاک شدن" و "پاک کردن" به کار رفته است، و این هر دو ممکن است به یک ریشه باز گردد، زیرا تا پاکی از موانع و مفساد و رذائل نباشد نمو و رشد امکان پذیر نخواهد بود.

*** جمعی از مفسران برای دومین آیه مورد بحث شان نزولی نقل کرده‌اند که پیوند آن را با آیات گذشته روشن می‌سازد و آن اینک: "این آیه در باره گروهی از صحابه نازل شد که بعد از "داستان افک" سوگند یاد کردند که به هیچیک از کسانی که در این ماجرا درگیر بودند و به این تهمت بزرگ دامن زدند کمک مالی

^{۲۸} (۱) در مورد فرق میان "فحشاء" و "منکر" در جلد ۱۱ صفحه ۳۷۰ ذیل آیه ۹۰ سوره نحل بحث کرده‌ام.

نکنند، و در هیچ موردی با آنها مواسات ننمایند، آیه فوق نازل شد و آنها را از این شدت عمل و خشونت باز داشت و دستور عفو و گذشت داد.^{۲۹}

این شان نزول را "قرطبی" در تفسیرش از "ابن عباس" و "ضحاک"، و مرحوم "طبرسی" از "ابن عباس" و غیر او، ذیل آیات مورد بحث نقل کرده‌اند و جنبه عمومی دارد.

ولی گروهی از مفسران اهل تسنن اصرار دارند که این آیه در مورد خصوص "ابو بکر" نازل شده که بعد از داستان افک، کمک مالی خود را به "مسطح بن ائاثه" که "پسر خاله" یا "پسر خواهر" او بود و به مساله افک دامن می‌زد قطع کرده، در حالی که تمام ضمیرهایی که در آیه به کار رفته به صورت جمع است و نشان می‌دهد که گروهی از مسلمانان بعد از این ماجرا تصمیم به قطع کمکهای خود از این مجرمان گرفته بودند و آیه آنها را از این کار نهی کرد.

ولی به هر حال می‌دانیم آیات قرآن اختصاص به شان نزول ندارد، بلکه همه مؤمنان را تا دامنه قیامت شامل می‌گردد، یعنی توصیه می‌کند که مسلمانان در این گونه موارد گرفتار احساسات تند و داغ نشوند و در برابر لغزشها و اشتباهات گنهکاران تصمیمات خشن نگیرند.

با توجه به این شان نزول به تفسیر آیه باز می‌گردیم:

قرآن می‌گوید: "آنها که دارای برتری مالی و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند (یا تصمیم بگیرند) که انفاق خود را نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا قطع می‌کنند" (وَ لَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ).

این تعبیر نشان می‌دهد که جمعی از کسانی که آلوده افک شدند از مهاجران در راه خدا بودند که فریب منافقان را خوردند، و خداوند به خاطر سابقه آنها اجازه نداد که آنان را از جامعه اسلامی طرد کنند و تصمیمهایی که بیش از حد استحقاق باشد درباره آنها بگیرند.

ضمنا جمله "لَا يَأْتَلِ" از ماده "الیه" (بر وزن عطیه) به معنی سوگند یاد کردن و یا از ماده "الو" (بر وزن دلو) به معنی کوتاهی کردن و ترک نمودن است، بنا بر این آیه طبق معنی اول نهی از سوگند در قطع این گونه کمکها می‌کند.^{۲۹}

و بنا بر معنی دوم نهی از کوتاهی و ترک این عمل می‌نماید.

^{۲۹} (۱) در این صورت باید کلمه "لا" قبل از "یؤتوا" در تقدیر گرفته شود، که تقدیر چنین می‌شود "و لا یاتل ... ان لا یؤتوا".

سپس برای تشویق و ترغیب مسلمانان به ادامه این گونه کارهای خیر اضافه می‌کند " باید عفو کنند و گذشت نمایند " (وَلْيَعْفُوا وَ لِيَصْفَحُوا).

" آیا دوست نمی‌دارید خداوند شما را بیامرزد " (أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ).

پس همانگونه که شما انتظار عفو الهی را در برابر لغزشها دارید باید در مورد دیگران عفو و بخشش را فراموش نکنید. " و خداوند غفور و رحیم است " (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

عجب اینکه از یک سو با آن همه آیات کوبنده، " اصحاب افک " را شدیداً محکوم می‌کند، اما برای اینکه افراد افراطی از حد تجاوز نکنند با سه جمله که هر یک از دیگری گیراتر و جذابتر است احساساتشان را کنترل می‌نماید:

نخست امر به عفو و گذشت می‌کند.

سپس می‌گوید آیا دوست ندارید خدا شما را ببخشد؟ پس شما هم ببخشید.

و سر انجام دو صفت از صفات خدا که " غفور " و " رحیم " است به عنوان تاکید ذکر می‌کند اشاره به اینکه شما نمی‌توانید داغتر از فرمان پروردگار باشید خداوند که صاحب اصلی این حکم است غفور و رحیم است، او دستور می‌دهد کمکها را قطع نکنید، دیگر شما چه می‌گوئید؟! بدون شک همه مسلمانانی که در ماجرای افک درگیر شدند با توطئه قبلی نبود، بعضی از منافقین مسلمان نما پایه‌گذار بودند، و گروهی مسلمان فریب خورده دنباله رو، بدون شک همه آنها مقصر و گناهکار بودند، اما میان این دو گروه فرق بسیار بود، و نمی‌بایست با همه یکسان معامله کنند.

به هر حال آیات فوق درس بسیار بزرگی است برای امروز و فردای مسلمانان و همه آیندگان که به هنگام آلودگی بعضی از افراد به گناه و لغزشی، نباید در کیفر از حد اعتدال تجاوز کرد، نباید آنها را از جامعه اسلامی طرد نمود، و نباید درهای کمکهای را به روی آنها بست تا یکباره در دامن دشمنان سقوط کنند و در صف آنها قرار گیرند.

آیات فوق در حقیقت ترسیمی از تعادل " جاذبه " و " دافعه " اسلامی است:

آیات افک و مجازات شدید تهمت‌زنندگان به نوامیس مردم نیروی عظیم دافعه را تشکیل می‌دهد، و آیه مورد بحث که سخن از عفو و گذشت و غفور و رحیم بودن خدا می‌گوید بیانگر جاذبه است!

*** سپس بار دیگر به مساله " قذف " و متهم ساختن زنان پاکدامن با ایمان به اتهام ناموسی بازگشته، و بطور مؤکد و قاطع می گوید: " کسانی که زنان پاکدامن و بیخبر از هر گونه آلودگی و مؤمن را به نسبت‌های ناروا متهم می‌سازند در دنیا و آخرت از رحمت الهی دورند و عذاب عظیمی در انتظار آنها است " (إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

در واقع سه صفت برای این زنان ذکر شده که هر کدام دلیلی است بر اهمیت ظلمی که بر آنها از طریق تهمت وارد می‌گردد:

" محصنات " (زنان پاکدامن) " غافلات " (دور از هر گونه آلودگی) و " مؤمنات " (زنان با ایمان) و به این ترتیب نشان می‌دهد که تا چه حد نسبت ناروا دادن به این افراد، ظالمانه و ناجوانمردانه و درخور عذاب عظیم است.^{۳۰}

ضمناً تعبیر به " غافلات " تعبیر جالبی است که نهایت پاکی آنها را از هر گونه انحراف و بی‌عفتی مشخص می‌کند، یعنی آنها نسبت به آلودگی‌های جنسی آن قدر بی‌اعتنا هستند که گویی اصلاً از آن خبر ندارند، زیرا موضع انسان در برابر گناه گاه به صورتی در می‌آید که اصلاً تصور گناه از فکر و مغز او بیرون می‌رود گویی اصلاً چنین عملی در خارج وجود ندارد و این مرحله عالی تقوا است.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از " غافلات " زنانی است که از نسبت‌های ناروایی که به آنها داده شده بی‌اطلاعند، و به همین دلیل از خود دفاع نمی‌کنند، و در نتیجه آیه مورد بحث مطلب تازه‌ای در مورد این گونه اتهامات مطرح می‌کند چرا که در آیات گذشته سخن از تهمت‌زندگان بود که شناخته می‌شدند و مورد مجازات قرار می‌گرفتند، اما در اینجا سخن از شایعه‌سازانی است.

که خود را از مجازات و حد شرعی پنهان داشته‌اند، قرآن می‌گوید: اینها تصور نکنند که با این عمل می‌توانند خود را برای همیشه از کیفر الهی دور دارند، خدا آنها را در این دنیا از رحمت خویش دور می‌کند و در آخرت عذابی عظیم دارند.

گر چه آیه فوق بعد از داستان افک قرار گرفته و به نظر می‌رسد که نزول آن بی‌ارتباط با این ماجرا نبوده، ولی مانند تمام آیاتی که در موارد خاصی نازل می‌شود و مفهوم آن کلی است اختصاص به مورد معینی ندارد.

عجب اینکه بعضی از مفسران مانند " فخر رازی " در " تفسیر کبیر " و بعضی دیگر اصرار دارند که مفهوم این آیه را محدود به تهمت زدن به زنان پیامبر ص بدانند و این گناه را در سر حد کفر قرار می‌دهند و کلمه لعن را که در آیه وارد شده دلیل بر آن بشمرند.

^{۳۰} (۱) المیزان ذیل آیات مورد بحث جلد ۱۵ صفحه ۱۲۲.

در حالی که تهمت زدن هر چند گناه بسیار بزرگی است، و اگر در مورد همسران پیامبر ص باشد گناه بزرگتر و عظیمتری محسوب می‌شود ولی به تنهایی موجب کفر نیست، و لذا پیامبر ص در داستان افک با این گونه افراد معامله "مرتد" نمود بلکه در آیات بعد از آن که شرح آن را خواندیم توصیه به عدم خشونت بیش از حد در مورد آنان فرمود که با کفر سازگار نیست.

و اما "لعن" دوری از رحمت خدا است که در مورد کافر و مرتکبین گناهان کبیره صادق است، لذا در همین آیاتی که در باره حد قذف گذشت (در احکام مربوط به لعان) دو بار کلمه لعن در مورد دروغگویان به کار رفته است.

در روایات اسلامی نیز کرارا کلمه "لعن" درباره بعضی از مرتکبین گناهان کبیره به کار رفته است، حدیث

لعن الله فی الخمر عشر طوائف ...

"خدا ده گروه را در مورد شراب لعنت کرده ..." معروف است.

*** آیه بعد چگونگی حال این گروه تهمت‌زندگان را در دادگاه بزرگ خدا مشخص کرده می‌گوید: "آنها عذاب عظیمی دارند، در آن روز که زبانهای آنها و دستها و پاهایشان بر ضد آنان به اعمالی که مرتکب شدند گواهی می‌دهند" (يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

زبان آنها بی آنکه خودشان مایل باشند به گردش در می‌آید و حقائق را بازگو می‌کند این مجرمان بعد از مشاهده دلائل و شواهد قطعی جرم بر خلاف میل باطنی خود صریحا اقرار به گناه کرده و همه چیز را فاش می‌سازند چرا که جایی برای انکار نمی‌بینند.

دست و پای آنها نیز به سخن در می‌آید و حتی طبق آیات قرآن پوست تن آنها سخن می‌گوید، گویی نوارهای ضبط صوتی هستند که همه صداهای انسان را ضبط کرده و آثار گناهان در طول عمر در آنها نقش بسته است، آری در آنجا که یوم البروز و روز آشکار شدن همه پنهانیها است ظاهر می‌شوند.

و اگر می‌بینیم در بعضی آیات قرآن اشاره به روز قیامت می‌فرماید: "امروز ما بر زبان آنها مهر می‌زنیم و دست و پایشان با ما سخن می‌گوید" (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلَّمْنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (سوره یس- آیه ۶۵) منافاتی با آیه مورد بحث ندارد چرا که ممکن است در آغاز زبانها از کار بیفتد و سایر اعضا شهادت دهند، و هنگامی که شهادت دست و پا حقائق را برملا کرد زبان به حرکت در آید و گفتنی‌ها را بگوید و به گناهان اعتراف کند.

*** سپس می‌گوید:

" در آن روز خداوند جزای واقعی آنها را بی کم و کاست به آنها می‌دهد " (يَوْمَئِذٍ يُؤْفِقِهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ).

" و در آن روز می‌دانند که خداوند حق مبین است " (وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ).

اگر امروز، و در این دنیا، در حقانیت پروردگار شک و تردید کنند، یا مردم را به گمراهی بکشانند در آن روز نشانه‌های عظمت و قدرت و حقانیتش آن چنان واضح می‌شود که سر سخت‌ترین لجوجان را وادار به اعتراف می‌کند.

الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۲۶)

ترجمه:

۲۶- زنان خبیث و ناپاک از آن مردان خبیث و ناپاکند! و مردان ناپاک نیز تعلق به زنان ناپاک دارند، اینان از نسبت‌های ناروایی که به آنها داده می‌شود مبرا هستند، و برای آنها آمرزش (الهی) و روزی پر ارزش است.

تفسیر: نوریان مر نوریان را طالبند! ...

آیه فوق در حقیقت تعقیب و تاکید بر آیات افک و آیات قبل از آن است و بیان یک سنت طبیعی در جهان آفرینش می‌باشد که تشریح نیز با آن هماهنگ است.

می‌فرماید: " زنان خبیث و ناپاک از آن مردان خبیث و ناپاکند، همانگونه که مردان ناپاک، تعلق به زنان ناپاک دارند " (الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ).

و در نقطه مقابل نیز " زنان طیب و پاک به مردان طیب و پاک تعلق دارند، و مردان پاک و طیب از آن زنان پاک و طیبند " (وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ).

و در پایان آیه به گروه اخیر یعنی مردان و زنان پاکدامن اشاره کرده می‌گوید: " آنها از نسبت‌های نادرستی که به آنان داده می‌شود مبرا هستند " (أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ).

و به همین دلیل " آمرزش و مغفرت الهی و همچنین روزی پر ارزش در انتظار آنها است " (لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ).

۱- "خبیثات" و "خبیثون" کیانند؟

در اینکه منظور از "خبیثات" و "خبیثین" و همچنین "طیبات" و "طیبین" در آیه مورد بحث کیست؟ مفسران بیانات مختلفی دارند:

۱- گاه گفته شده منظور سخنان ناپاک و تهمت و افترا و دروغ است که تعلق به افراد آلوده دارد و به عکس سخنان پاک از آن مردان پاک و با تقوا است، و "از کوزه همان برون تراود که در او است".

۲- گاه گفته می‌شود "خبیثات" به معنی "سینات" و مطلق اعمال بد و کارهای ناپسند است که برنامه مردان ناپاک است و به عکس "حسنات" تعلق به پاکان دارد.

۳- "خبیثات" و "خبیثون" اشاره به زنان و مردان آلوده دامان است، به عکس "طیبات" و "طیبون" که به زنان و مردان پاکدامن اشاره می‌کند و ظاهراً منظور از آیه همین است، زیرا قرآنی در دست است که معنی اخیر را تایید می‌کند:

الف- این آیات به دنبال آیات افک و همچنین آیه الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ آمده و این تفسیر هماهنگ با مفهوم آن آیات است.

ب- جمله **أُولَئِكَ مُبَرَّوْنٌ مِمَّا يَقُولُونَ**: "آنها (زنان و مردان پاکدامن) از نسبت‌های ناروایی که به آنان داده می‌شود منزّه و پاکند" قرینه دیگری بر این تفسیر می‌باشد.

ج- اصولاً قرینه مقابله خود نشانه این است که منظور از خبیثات جمع مؤنث حقیقی است و اشاره به زنان ناپاک است در مقابل "خبیثون" که جمع مذکر حقیقی است.

د- از همه اینها گذشته در حدیثی از امام باقر ع و امام صادق ع نقل شده که "این آیه همانند **الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً**" می‌باشد، زیرا گروهی بودند که تصمیم گرفتند با زنان آلوده ازدواج کنند، خداوند آنها را از این کار نهی کرد، و این عمل را ناپسند شمرد^{۳۱} - در روایات کتاب نکاح نیز می‌خوانیم که یاران امامان، گاه سؤال از ازدواج با زنان "خبیثه" می‌کردند که با جواب منفی روبرو می‌شدند، این خود نشان می‌دهد که "خبیثه" اشاره به زنان ناپاک است نه "سخنان" و نه "اعمال" ناپاک^{۳۲}.

^{۳۱} (۱) مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث.

^{۳۲} (۲) وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۳۳۷ باب ۱۴ از ابواب ما یجرم بالمصاهره و نحوها.

سؤال دیگر اینکه آیا منظور از خبیث بودن این دسته از مردان و زنان یا طیب بودن آنها همان جنبه‌های عفت و ناموسی است، یا هر گونه ناپاکی فکری و عملی و زبانی را شامل می‌شود.

اگر سیاق آیات و روایاتی را که در تفسیر آن آمده در نظر بگیریم محدود بودن مفهوم آیه به معنی اول صحیحتر به نظر می‌رسد، در حالی که از بعضی از روایات استفاده می‌شود که خبیث و طیب در اینجا معنی وسیعی دارد و مفهوم آن منحصر به آلودگی و پاکی جنسی نیست روی این نظر بعید به نظر نمی‌رسد که مفهوم نخستین آیه همان معنی خاص باشد ولی از نظر ملاک و فلسفه و علت قابل تعمیم و گسترش است.

و به تعبیر دیگر آیه فوق در واقع بیان گرایش سنخیت است هر چند با توجه به موضوع بحث سنخیت در پاکی و آلودگی جنسی را می‌گوید (دقت کنید).

*** ۲- آیا این یک حکم تکوینی است یا تشریحی -

بدون شک قانون "نوریان مر نوریان را طالبند" و "ناریان مر ناریان را جاذبند" و ضرب المثل معروف "کند همجنس با همجنس پرواز" و همچنین ضرب المثلی که در عربی معروف است: "السنخیة علة الانضمام" همه اشاره به یک سنت تکوینی است که "ذره ذره موجوداتی را که در ارض و سما است در بر می‌گیرد که جنس خود را همچو کاه و کهرباء جذب می‌کنند".

به هر حال همه جا همنوعان سراغ همنوعان می‌روند و هر گروه و هر دسته‌ای با هم‌سنخان خود گرم و صمیمی‌اند.

اما این واقعیت مانع از آن نخواهد بود که آیه بالا همانند آیه "الرَّائِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ" اشاره به یک حکم شرعی باشد که ازدواج با زنان آلوده حد اقل در مواردی که مشهور و معروف به عمل منافی عفتند ممنوع است.

مگر همه احکام تشریحی ریشه تکوینی ندارد؟ مگر سنتهای الهی در تشریح و تکوین هماهنگ نیستند؟ (برای توضیح بیشتر به شرحی که ذیل آیه مزبور ذکر کردیم مراجعه فرمائید).

*** ۳- پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه در طول تاریخ یا در محیط زندگی خود گاه مواردی را می‌بینیم که با این قانون هماهنگ نیست، به عنوان مثال در خود قرآن آمده است که همسر نوح و همسر لوط زنان بدی بودند و به آنها خیانت کردند (سوره تحریم آیه ۱۰) و در مقابل، همسر فرعون از زنان با ایمان

و پاکدامنی بود که گرفتار چنگال آن طاغوت بی ایمان گشته بود (سوره تحریم آیه ۱۱).

در مورد پیشوایان بزرگ اسلام نیز کم و بیش نمونه‌هایی از این قبیل دیده شده است که تاریخ اسلام گواه آن می‌باشد.

در پاسخ علاوه بر اینکه هر قانون کلی استثناهایی دارد باید به دو نکته توجه داشت:

۱- در تفسیر آیه گفتیم که منظور اصلی از "خباثت" همان آلودگی به اعمال منافی عفت است و "طیب" بودن نقطه مقابل آن می‌باشد، به این ترتیب پاسخ سؤال روشن می‌شود، زیرا هیچیک از همسران پیامبران و امامان به طور قطع انحراف و آلودگی جنسی نداشتند، و منظور از خیانت در داستان نوح و لوط جاسوسی کردن به نفع کفار است نه خیانت ناموسی.

اصولا این عیب از عیوب تنفر آمیز محسوب می‌شود و می‌دانیم محیط زندگی شخصی پیامبران باید از اوصافی که موجب نفرت مردم است پاک باشد تا هدف نبوت که جذب مردم به آئین خدا است عقیم نماند.

۲- از این گذشته همسران پیامبران و امامان در آغاز کار حتی کافر و بی ایمان هم نبودند و گاه بعد از نبوت به گمراهی کشیده می‌شدند که مسلماً آنها نیز روابط خود را مانند سابق با آنها ادامه نمی‌دادند، همانگونه که همسر فرعون در آغاز که با فرعون ازدواج کرد به موسی ایمان نیاورده بود، اصولاً موسی هنوز متولد نشده بود، بعداً که موسی مبعوث شد ایمان آورد و چاره‌ای جز ادامه زندگی توأم با مبارزه نداشت مبارزه‌ای که سرانجامش شهادت این زن با ایمان بود.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَ تَسَلَّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
(۲۷) فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكىٰ لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸) لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا
تَكْتُمُونَ (۲۹)

ترجمه:

۲۷- ای کسانی که ایمان آورده‌اید در خانه‌هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید، این برای شما بهتر است، شاید متذکر شوید.

۲۸- و اگر کسی در آن نیافتید داخل آن نشوید تا به شما اجازه داده شود، و اگر گفته شود بازگردید، بازگردید، که برای شما پاکیزه‌تر است و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

۲۹- گناهی بر شما نیست که وارد خانه‌های غیر مسکونی بشوید که در آنجا متاعی متعلق به شما وجود دارد، و خدا آنچه را آشکار می‌کنید یا پنهان می‌دارید می‌داند.

تفسیر: بدون اذن به خانه مردم وارد نشوید

در این آیات بخشی از آداب معاشرت و دستورهای اجتماعی اسلام که ارتباط نزدیکی با مسائل مربوط به حفظ عفت عمومی دارد بیان شده است، و آن طرز ورود به خانه‌های مردم و چگونگی اجازه ورود گرفتن است.

نخست می‌گوید: "ای کسانی که ایمان آورده‌اید در خانه‌هایی که غیر از خانه شما است داخل نشوید تا اینکه اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید" (و به این ترتیب تصمیم ورود خود را قبلاً به اطلاع آنها برسانید و موافقت آنها را جلب نمائید) (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَ تَسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا).
"این برای شما بهتر است، شاید متذکر شوید" (ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

جالب اینکه در اینجا جمله "تستانسوا" به کار رفته است نه "تستانوا" زیرا جمله دوم فقط اجازه گرفتن را بیان می‌کند، در حالی که جمله اول که از ماده "انس" گرفته شده اجازه‌ای توأم با محبت و لطف و آشنایی و صداقت را می‌رساند، و نشان می‌دهد که حتی اجازه گرفتن باید کاملاً مؤدبانه و دوستانه و خالی از هر گونه خشونت باشد.

بنا بر این هر گاه این جمله را بشکافیم بسیاری از آداب مربوط به این بحث در آن خلاصه شده است، مفهومی این است فریاد نکشید، در را محکم نکوبید با عبارات خشک و زننده اجازه نگیرید، و به هنگامی که اجازه داده شد بدون سلام وارد نشوید، سلامی که نشانه صلح و صفا و پیام آور محبت و دوستی است.

قابل توجه اینکه این حکم را که جنبه انسانی و عاطفی آن روشن است با دو جمله "ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ" و "لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ" همراه می‌کند که خود دلیلی بر آن است که اینگونه احکام ریشه در اعماق عواطف و عقل و شعور انسانی دارد که اگر انسان کمی در آن بیندیشد متذکر خواهد شد که خیر و صلاح او در آن است.

*** در آیه بعد با جمله دیگری این دستور تکمیل می‌شود: "اگر کسی در آن خانه نیافتید وارد آن نشوید تا به شما اجازه داده شود" (فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ).

ممکن است منظور از این تعبیر آن باشد که گاه در آن خانه کسانی هستند ولی کسی که به شما اذن دهد و صاحب اختیار و صاحب البیت باشد حضور ندارد شما در اینصورت حق ورود نخواهید داشت.

و یا اینکه اصلاً کسی در خانه نیست، اما ممکن است صاحب خانه در منزل همسایگان و یا نزدیک آن محل باشد و به هنگامی که صدای در زدن و یا صدای شما را بشنود بیاید و اذن ورود دهد در این موقع حق ورود دارید، به هر حال آنچه مطرح است این است که بدون اذن داخل نشوید.

سپس اضافه می‌کند " و اگر به شما گفته شود بازگردید، این سخن را پذیرا شوید و بازگردید، که برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است " (وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارجِعُوا فارجِعوا هُوَ اَرْكِي لَكُمْ).

اشاره به اینکه هرگز جواب رد شما را ناراحت نکند، چه بسا صاحب خانه در حالتی است که از دیدن شما در آن حالت ناراحت می‌شود، و یا وضع او و خانه‌اش آماده پذیرش مهمان نیست! و از آنجا که به هنگام شنیدن جواب منفی گاهی حس کنجکاو و بعضی تحریک می‌شود و به فکر این می‌افتند که از درز در، یا از طریق گوش فرا دادن و استراق سمع مطالبی از اسرار درون خانه را کشف کنند در ذیل همین آیه می‌فرماید: " خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است " (وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ).

*** و از آنجا که هر حکم استثنایی دارد که رفع ضرورتها و مشکلات از طریق آن استثناء به صورت معقول انجام می‌شود در آخرین آیه مورد بحث می‌فرماید:

" گناهی بر شما نیست که وارد خانه‌های غیر مسکونی بشوید که در آنجا متاعی متعلق به شما وجود دارد " (لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ).

و در پایان اضافه می‌نماید: " و خدا آنچه را آشکار می‌کنید و پنهان می‌دارید می‌داند " (وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ).

شاید اشاره به این است که گاه بعضی از افراد از این استثناء سوء استفاده کرده و به بهانه این حکم وارد خانه‌های غیر مسکونی می‌شوند تا کشف اسراری کنند، و یا در خانه‌های مسکونی به این بهانه که نمی‌دانستیم مسکونی است ورود کنند، اما خدا از همه این امور آگاه است و سوء استفاده کنندگان را بخوبی می‌شناسد.

*** نکته‌ها:

۱- امنیت و آزادی در محیط خانه

بی شک وجود انسان دارای دو بعد است، بعد فردی و بعد اجتماعی و به همین دلیل دارای دو نوع زندگی است، زندگی خصوصی و عمومی که هر کدام برای خود ویژگی‌هایی دارد و آداب و مقرراتی.

انسان ناچار است در محیط اجتماع قیود زیادی را از نظر لباس و طرز حرکت و رفت و آمد تحمل کند، ولی پیدا است که ادامه این وضع در تمام مدت شبانه روز خسته کننده و درد سر آفرین است.

او می‌خواهد مدتی از شبانه روز را آزاد باشد، قید و بندها را دور کند به استراحت پردازد با خانواده و فرزندان خود به گفتگوهای خصوصی بنشیند و تا آنجا که ممکن است از این آزادی بهره گیرد، و به همین دلیل به خانه خصوصی خود پناه می‌برد و با بستن درها به روی دیگران زندگی خویش را موقتاً از جامعه جدا می‌سازد و همراه آن از انبوه قیودی که ناچار بود در محیط اجتماع بر خود تحمیل کند آزاد می‌شود.

حال باید در این محیط آزاد با این فلسفه روشن، امنیت کافی وجود داشته باشد، اگر بنا باشد هر کس سر زده وارد این محیط گردد و به حریم امن آن تجاوز کند دیگر آن آزادی و استراحت و آرامش وجود نخواهد داشت و مبدل به محیط کوچه و بازار می‌شود.

به همین دلیل همیشه در میان انسانها مقررات ویژه‌ای در این زمینه بوده است، و در تمام قوانین دنیا وارد شدن به خانه اشخاص بدون اجازه آنها ممنوع است و مجازات دارد، و حتی در جایی که ضرورتی از نظر حفظ امنیت و جهات دیگر ایجاب کند که بدون اجازه وارد شوند مقامات محدود و معینی حق دادن چنین اجازه‌ای را دارند.

در اسلام نیز در این زمینه دستور بسیار مؤکد داده شده و آداب و ریزه‌کاریهایی در این زمینه وجود دارد که کمتر نظیر آن دیده می‌شود.

در حدیثی می‌خوانیم: که "ابو سعید" از یاران پیامبر ص اجازه ورود به منزل گرفت در حالی که روبروی در خانه پیامبر ص ایستاده بود، پیامبر ص فرمود: به هنگام اجازه گرفتن روبروی در نایست! در روایت دیگری می‌خوانیم که خود آن حضرت هنگامی که به در خانه کسی می‌آمد روبروی در نمی‌ایستاد بلکه در طرف راست یا چپ قرار می‌گرفت و می‌فرمود: السلام علیکم (و به این وسیله اجازه ورود می‌گرفت) زیرا آن روز هنوز معمول نشده بود که در برابر در خانه پرده بیاویزند.^{۳۳}

حتی در روایات اسلامی می‌خوانیم که انسان به هنگامی که می‌خواهد وارد خانه مادر یا پدر و یا حتی وارد خانه فرزند خود شود اجازه بگیرد.

^{۳۳} (۱) تفسیر فخر رازی جلد ۲۳ صفحه ۱۹۸ ذیل آیه مورد بحث.

در روایتی آمده است که مردی از پیامبر ص پرسید: آیا به هنگامی که می‌خواهم وارد خانه مادرم شوم باید اجازه بگیرم؟ فرمود: آری، عرض کرد مادرم غیر از من خدمتگزاری ندارد باز هم باید اجازه بگیرم؟! فرمود: ا تحب ان تراها عریانه؟! آیا دوست داری مادرت را برهنه ببینی؟! عرض کرد: نه، فرمود: فاستاذن علیها! " اکنون که چنین است از او اجازه بگیر!"^{۳۴}.

در روایت دیگری می‌خوانیم که پیامبر ص هنگامی که می‌خواست وارد خانه دخترش فاطمه ع شود، نخست بر در خانه آمد دست به روی در گذاشت و در را کمی عقب زد، سپس فرمود: السلام علیکم، فاطمه (ع) پاسخ سلام پدر را داد، بعد پیامبر ص فرمود: اجازه دارم وارد شوم؟ عرض کرد شو ای رسول خدا! پیامبر ص فرمود: کسی که همراه من است نیز اجازه دارد وارد شود فاطمه عرض کرد: مقنعه بر سر من نیست، و هنگامی که خود را به حجاب اسلامی محجب ساخت پیامبر ص مجددا سلام کرد و فاطمه (ع) جواب داد، و مجددا اجازه ورود برای خودش گرفت و بعد از پاسخ موافق فاطمه (ع) اجازه ورود برای همراهش جابر بن عبد الله گرفت.^{۳۵}

این حدیث بخوبی نشان می‌دهد که تا چه اندازه پیامبر ص که یک الگو و سرمشق برای عموم مسلمانان بود این نکات را دقیقاً رعایت می‌فرمود.

حتی در بعضی از روایات می‌خوانیم باید سه بار اجازه گرفت، اجازه اول را بشنوند و به هنگام اجازه دوم خود را آماده سازند، و به هنگام اجازه سوم اگر خواستند اجازه دهند و اگر نخواستند اجازه ندهند!^{۳۶}

حتی بعضی لازم دانسته‌اند که در میان این سه اجازه، فاصله‌ای باشد چرا که گاه لباس مناسبی بر تن صاحب خانه نیست، و گاه در حالی است که نمی‌خواهد کسی او را در آن حال ببیند، گاه وضع اطاق به هم ریخته است و گاه اسراری است که نمی‌خواهد دیگری بر اسرار درون خانه‌اش واقف شود، باید به او فرصتی داد تا خود را جمع و جور کند، و اگر اجازه نداد بدون کمترین احساس ناراحتی باید صرف نظر کرد.

*** ۲- منظور از "بیوت غیر مسکونه" چیست؟

در پاسخ این سؤال در میان مفسران گفتگو است، بعضی گفته‌اند: منظور ساختمانهایی است که شخص خاصی در آن ساکن نیست، بلکه جنبه عمومی و همگانی دارد، مانند کاروانسراها، مهمانخانه‌ها، و همچنین حمامها و مانند آن - این مضمون در حدیثی از امام صادق ع صریحا آمده است.^{۳۷}

^{۳۴} (۲) تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵۸۶.

^{۳۵} (۳) نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵۸۷.

^{۳۶} (۱) وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۱۶۱ - ابواب مقدمات النکاح باب ۱۲۳.

^{۳۷} (۲) وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۱۶۱.

بعضی دیگر آن را به خرابه‌هایی تفسیر کرده‌اند که در و پیکری ندارد، و هر کس می‌تواند وارد آن شود، این تفسیر بسیار بعید به نظر می‌رسد چه اینکه کسی حاضر نیست متاع خود را در چنین خانه‌ای بگذارد.

بعضی دیگر آن را اشاره به انبارهای تجار و دکانهایی می‌دانند که متاع مردم به عنوان امانت در آن نگهداری می‌شود و صاحب هر متاعی حق دارد برای گرفتن متاع خویش به آنجا مراجعه کند.

این تفسیر نیز با ظاهر آیه چندان سازگار نیست.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور خانه‌هایی باشد که ساکن ندارد و انسان متاع خود را در آنجا به امانت گذارده، و هنگام گذاردن رضایت ضمنی صاحب منزل را برای سرکشی یا برداشتن متاع گرفته است.

البته قسمتی از این تفاسیر با هم منافاتی ندارد، ولی تفسیر اول با معنی آیه سازگارتر است.

ضمناً از این بیان روشن می‌شود که انسان تنها به عنوان اینکه متاعی در خانه‌ای دارد نمی‌تواند در خانه را بدون اجازه صاحب خانه بگشاید و وارد شود هر چند در آن موقع کسی در خانه نباشد.

*** ۳- مجازات کسی که بدون اجازه در خانه مردم نگاه می‌کند

در کتب فقهی و حدیث آمده است که اگر کسی عمداً به داخل خانه مردم نگاه کند و به صورت یا تن برهنه زنان بنگرد آنها می‌توانند در مرتبه اول او را نهی کنند، اگر خود داری نکرد می‌توانند با سنگ او را دور کنند، اگر باز اصرار داشته باشد با آلات قتاله می‌توانند از خود و نوامیس خود دفاع کنند و اگر در این درگیری شخص مزاحم و مهاجم کشته شود خونش هدر است، البته باید به هنگام جلوگیری از این کار سلسله مراتب را رعایت کنند یعنی تا آنجا که از طریق آسانتر این امر امکان پذیر است از طریق خشنتر وارد نشوند.

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۳۰) وَقُلْ
لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى
جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي
إِخْوَانِهِنَّ أَوْ أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ
يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بَأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۱)

ترجمه:

۳۰- به مؤمنان بگو چشمهای خود را (از نگاه به نامحرمان) فرو گیرند، و فروج خود را حفظ کنند، این برای آنها پاکیزه‌تر است، خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

۳۱- و به زنان با ایمان بگو چشمهای خود را (از نگاه هوس‌آلود) فرو گیرند، و دامان خویش را حفظ کنند، و زینت خود را جز آن مقدار که ظاهر است آشکار ننمایند، و (اطراف) روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود) و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدر شوهرانشان یا پسرانشان یا پسران همسرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان هم‌کیشانشان یا بردگان‌شان (کنیزانشان) یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند، آنها هنگام راه رفتن پای‌های خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانشان دانسته شود. (و صدای خلخال که بر پا دارند به گوش رسد) و همگی به سوی خدا بازگردید ای مؤمنان تا رستگار شوید.

شان نزول:

در کتاب کافی در شان نزول نخستین آیه از آیات فوق از امام باقر ع چنین نقل شده است که جوانی از انصار در مسیر خود با زنی روبرو شد- و در آن روز زنان مقنعه خود را در پشت گوشها قرار می‌دادند- (و طبعاً گردن و مقداری از سینه آنها نمایان می‌شد) چهره آن زن نظر آن جوان را به خود جلب کرد و چشم خود را به او دوخت هنگامی که زن گذشت جوان هم چنان با چشمان خود او را بدرقه می‌کرد در حالی که راه خود را ادامه می‌داد تا اینکه وارد کوچه تنگی شد و باز هم چنان به پشت سر خود نگاه می‌کرد ناگهان صورتش به دیوار خورد و تیزی استخوان یا قطعه شیشه‌ای که در دیوار بود صورتش را شکافت! هنگامی که زن گذشت جوان به خود آمد و دید خون از صورتش جاری است و به لباس و سینه‌اش ریخته! (سخت ناراحت شد) با خود گفت به خدا سوگند من خدمت پیامبر می‌روم و این ماجرا را بازگو می‌کنم، هنگامی که چشم رسول خدا ص به او افتاد فرمود چه شده است؟

و جوان ماجرا را نقل کرد، در این هنگام جبرئیل، پیک وحی خدا نازل شد و آیه فوق را آورد (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أُنْبُسِهِمْ ...) ^{۳۸}.

*** تفسیر: مبارزه با چشم‌چرانی و ترک حجاب

پیش از این هم گفته‌ایم که این سوره در حقیقت سوره عفت و پاکدامنی و پاکسازی از انحرافات جنسی است، و بحثهای مختلف آن از این نظر انسجام روشنی دارد، آیات مورد بحث که احکام نگاه کردن و چشم‌چرانی و

^{۳۸} (۱) وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۱۳۹ و تفسیر نور الثقلین و میزان و روح المعانی (با تفاوت مختصری) ذیل آیه مورد بحث.

حجاب را بیان می‌دارد نیز کاملاً به این امر مربوط است و نیز ارتباط این بحث با بحث‌های مربوط به اتهامات ناموسی بر کسی مخفی نیست.

نخست می‌گوید: "به مؤمنان بگو چشم‌های خود را (از نگاه کردن به زنان نامحرم و آنچه نظر افکندن بر آن حرام است) فرو گیرند، و دامان خود را حفظ کنند" (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ).

"یغضوا" از ماده "غض" (بر وزن خز) در اصل به معنی کم کردن و نقصان است و در بسیاری از موارد در کوتاه کردن صدا یا کم کردن نگاه گفته می‌شود، بنا بر این آیه نمی‌گوید مؤمنان باید چشم‌هایشان را فرو بندند، بلکه می‌گوید باید نگاه خود را کم و کوتاه کنند، و این تعبیر لطیفی است به این منظور که اگر انسان به راستی هنگامی که با زن نامحرمی روبرو می‌شود بخواهد چشم خود را به کلی ببندد ادامه راه رفتن و مانند آن برای او ممکن نیست، اما اگر نگاه را از صورت و اندام او بر گیرد و چشم خود را پائین اندازد گویی از نگاه خویش کاسته است و آن صحنه‌ای را که ممنوع است از منطقه دید خود به کلی حذف کرده.

قابل توجه اینکه قرآن نمی‌گوید از چه چیز چشمان خود را فرو گیرند (و به اصطلاح متعلق آن فعل را حذف کرده) تا دلیل بر عموم باشد، یعنی از مشاهده تمام آنچه نگاه به آنها حرام است چشم برگیرند.

اما با توجه به سیاق آیات مخصوصاً آیه بعد که سخن از مساله حجاب به میان آمده به خوبی روشن می‌شود که منظور نگاه نکردن به زنان نامحرم است، شان نزولی را که در بالا آوردیم نیز این مطلب را تایید می‌کند^{۳۹}.

از آنچه گفتیم این نکته روشن می‌شود که مفهوم آیه فوق این نیست که مردان در صورت زنان خیره نشوند تا بعضی از آن چنین استفاده کنند که نگاه‌های غیر خیره مجاز است، بلکه منظور این است که انسان به هنگام نگاه کردن معمولاً منطقه وسیعی را زیر نظر می‌گیرد، هر گاه زن نامحرمی در حوزه دید او قرار گرفت چشم را چنان فرو گیرد که آن زن از منطقه دید او خارج شود یعنی به او نگاه نکند اما راه و چاه خود را ببیند و اینکه "غض" را به معنی کاهش گفته‌اند منظور همین است (دقت کنید).

دومین دستور در آیه فوق همان مساله حفظ "فروج" است.

"فرج" چنان که قبلاً هم گفته‌ایم در اصل به معنی "شکاف" و فاصله میان دو چیز است، ولی در اینگونه موارد کنایه از عورت می‌باشد و ما برای حفظ معنی کنایی آن در فارسی کلمه "دامان" را به جای آن می‌گذاریم.

^{۳۹} (۱) در اینکه "من" در جمله "يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ" چه معنی دارد، مفسران احتمالات مختلفی داده‌اند بعضی آن را برای "تبعيض" و بعضی "زائده" و بعضی "ابتدائیه" دانسته‌اند، ولی ظاهر همان معنی اول است.

منظور از "حفظ فرج" به طوری که در روایات وارد شده است پوشانیدن آن از نگاه کردن دیگران است، در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم:

کل آیه فی القرآن فیها ذکر الفروج فهی من الزنا الا هذه الاية فانها من النظر:

"هر آیه‌ای که در قرآن سخن از حفظ فروج می‌گوید، منظور حفظ کردن از زنا است جز این آیه منظور از آن حفظ کردن از نگاه دیگران است"^{۴۰}.

و از آنجا که گاه به نظر می‌رسد که چرا اسلام از این کار که با شهوت و خواست دل بسیاری هماهنگ است نهی کرده، در پایان آیه می‌فرماید: "این برای آنها بهتر و پاکیزه‌تر است" (ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ).

سپس به عنوان اخطار برای کسانی که نگاه هوس‌آلود و آگاهانه به زنان نامحرم می‌افکنند و گاه آن را غیر اختیاری قلمداد می‌کنند می‌گوید: "خداوند از آنچه انجام می‌دهید مسلماً آگاه است" (إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ).

*** در آیه بعد به شرح وظائف زنان در این زمینه می‌پردازد، نخست به وظائفی که مشابه مردان دارند اشاره کرده می‌گوید: "و به زنان با ایمان بگو چشمهای خود را فرو گیرند (و از نگاه کردن به مردان نامحرم خودداری کنند) و دامان خود را حفظ نمایند" (وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ).

و به این ترتیب "چشم‌چرانی" همانگونه که بر مردان حرام است بر زنان نیز حرام می‌باشد، و پوشانیدن عورت از نگاه دیگران، چه از مرد و چه از زن برای زنان نیز همانند مردان واجب است.

سپس به مساله حجاب که از ویژگی زنان است ضمن سه جمله اشاره فرموده:

۱- "آنها نباید زینت خود را آشکار سازند جز آن مقدار که طبیعتاً ظاهر است" (وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا).

در اینکه منظور از زینتی که زنان باید آن را بیوشانند و همچنین زینت آشکاری که در اظهار آن مجازند چیست؟ در میان مفسران سخن بسیار است.

بعضی زینت پنهان را به معنی زینت طبیعی (اندام زیبای زن) گرفته‌اند، در حالی که کلمه "زینت" به این معنی کمتر اطلاق می‌شود.

^{۴۰} (۱) اصول کافی و تفسیر علی بن ابراهیم (طبق نقل نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵۸۷ و ۵۸۸).

بعضی دیگر آن را به معنی " محل زینت " گرفته‌اند، زیرا آشکار کردن خود زینت مانند گوشواره و دستبند و بازوبند به تنهایی مانعی ندارد، اگر ممنوعیتی باشد مربوط به محل این زینتها است، یعنی گوشها و گردن و دستها و بازوان.

بعضی دیگر آن را به معنی خود " زینت آلات " گرفته‌اند منتها در حالی که روی بدن قرار گرفته، و طبیعی است که آشکار کردن چنین زینتی توأم با آشکار کردن اندامی است که زینت بر آن قرار دارد.

(این دو تفسیر اخیر از نظر نتیجه یکسان است هر چند از دو راه مساله تعقیب می‌شود).

حق این است که ما آیه را بدون پیشداوری و طبق ظاهر آن تفسیر کنیم که ظاهر آن همان معنی سوم است و بنا بر این زنان حق ندارند زینتهایی که معمولا پنهانی است آشکار سازند هر چند اندامشان نمایان نشود و به این ترتیب آشکار کردن لباسهای زینتی مخصوصی را که در زیر لباس عادی یا چادر می‌پوشند مجاز نیست، چرا که قرآن از ظاهر ساختن چنین زینتهایی نهی کرده است.

در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت ع نقل شده نیز همین معنی دیده می‌شود که زینت باطن را به " قلاده " (گردنبند) " دملج " (بازوبند) " خلخال " (پای برنجن همان زینتی که زنان عرب در مچ پاها می‌کردند) تفسیر شده است.^{۴۱}

و چون در روایات متعدد دیگری زینت ظاهر به انگشتر و سرمه و مانند آن تفسیر شده می‌فهمیم که منظور از زینت باطن نیز خود زینتهایی است که نهفته و پوشیده است (دقت کنید).

۲- دومین حکمی که در آیه بیان شده است که: " آنها باید خمارهای خود را بر سینه‌های خود بیفکنند " (وَ لِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ).

" خمر " جمع " خمار " (بر وزن حجاب) در اصل به معنی پوشش است، ولی معمولا به چیزی گفته می‌شود که زنان با آن سر خود را می‌پوشانند (روسری).

" جیوب " جمع " جیب " (بر وزن غیب) به معنی یقه پیراهن است که از آن تعبیر به گریبان می‌شود و گاه به قسمت بالای سینه به تناسب مجاورت با آن نیز اطلاق می‌گردد.

از این جمله استفاده می‌شود که زنان قبل از نزول آیه، دامنه روسری خود را به شانه‌ها یا پشت سر می‌افکندند، به طوری که گردن و کمی از سینه آنها نمایان می‌شد، قرآن دستور می‌دهد روسری خود را بر گریبان خود

^{۴۱} (۱) تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیه مورد بحث.

بیفکنند تا هم گردن و هم آن قسمت از سینه که بیرون است مستور گردد. (از شان نزول آیه که قبلا آوردیم نیز این معنی به خوبی استفاده می‌شود).

۳- در سومین حکم مواردی را که زنان می‌توانند در آنجا حجاب خود را بگیرند و زینت پنهان خود را آشکار سازند با این عبارت شرح می‌دهد:

آنها نباید زینت خود را آشکار سازند (وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ).

" مگر (در دوازده مورد):

۱- برای شوهرانشان " (إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ).

۲- " یا پدرانشان " (أَوْ آبَائِهِنَّ) ۳- " یا پدران شوهرانشان " (أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ).

۴- " یا پسرانشان " (أَوْ أَبْنَائِهِنَّ).

۵- " یا پسران همسرانشان " (أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ).

۶- " یا برادرانشان " (أَوْ إِخْوَانِهِنَّ).

۷- " یا پسران برادرانشان " (أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ).

۸- " یا پسران خواهرانشان " (أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ).

۹- " یا زنان هم کیششان " (أَوْ نِسَائِهِنَّ).

۱۰- " یا بردگانشان " (کنیزانشان) (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ).

۱۱- " یا پیروان و طفیلیانی که تمایلی به زن ندارند " (افراد سفیه و ابلهی که میل جنسی در آنها وجود ندارد) (أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أَوْلَى الْأَرْبَةِ مِنَ الرَّجَالِ).

۱۲- " یا کودکانی که از عورات زنان (امور جنسی) آگاه نیستند " (أَوْ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ).

۴- و بالاخره چهارمین حکم را چنین بیان می‌کند: " آنها به هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانشان دانسته شود " (و صدای خلخالی که بر پا دارند به گوش رسد) (وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ).

آنها در رعایت عفت و دوری از اموری که آتش شهوت را در دل مردان شعله‌ور می‌سازد و ممکن است منتهی به انحراف از جاده عفت شود، آن چنان باید دقیق و سختگیر باشند که حتی از رساندن صدای خلخال را که در پای دارند به گوش مردان بیگانه خود داری کنند، و این گواه باریک بینی اسلام در این زمینه است.

و سرانجام با دعوت عمومی همه مؤمنان اعم از مرد و زن به توبه و بازگشت به سوی خدا آیه را پایان می‌دهد، می‌گوید: "همگی به سوی خدا باز گردید ای مؤمنان!، تا رستگار شوید" (وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

و اگر در گذشته کارهای خلافی در این زمینه انجام داده‌اید اکنون که حقایق احکام اسلام برای شما تبیین شد از خطاهای خود توبه کنید و برای نجات و فلاح به سوی خدا آئید که رستگاری تنها بر در خانه او است، و بر سر راه شما لغزشگاههای خطرناکی وجود دارد که جز با لطف او، نجات ممکن نیست، خود را به او بسپارید! درست است که قبل از نزول این احکام، گناه و عصیان نسبت به این امور مفهومی نداشت، ولی می‌دانیم قسمتی از مسائل مربوط به آلودگیهای جنسی جنبه عقلانی دارد و به تعبیر مصطلح از "مستقلات عقلیه" است که حکم عقل در آنجا به تنهایی برای ایجاد مسئولیت کافی است.

*** نکته‌ها:

۱- فلسفه حجاب

بدون شک در عصر ما که بعضی نام آن را عصر برهنگی و آزادی جنسی گذارده‌اند و افراد غریب‌زده، بی بند و باری زنان را جزئی از آزادی او می‌دانند سخن از حجاب گفتن برای این دسته ناخوشایند و گاه افسانه‌ای است متعلق به زمانهای گذشته! ولی مفاسد بی حساب و مشکلات و گرفتاریهای روز افزونی که از این آزادیهای بی قید و شرط به وجود آمده سبب شده که تدریجاً گوش شنوایی برای این سخن پیدا شود.

البته در محیطهای اسلامی و مذهبی، مخصوصاً در محیط ایران بعد از انقلاب جمهوری اسلامی، بسیاری از مسائل حل شده، و به بسیاری از این سؤالات عملاً پاسخ کافی و قانع کننده داده شده است، ولی باز اهمیت موضوع ایجاب می‌کند که این مساله به طور گسترده‌تر مورد بحث قرار گیرد.

مساله این است که آیا زنان (با نهایت معذرت) باید برای بهره کشی از طریق سمع و بصر و لمس (جز آمیزش جنسی) در اختیار همه مردان باشند و یا باید این امور مخصوص همسرانشان گردد.

بحث در این است که آیا زنان در یک مسابقه بی پایان در نشان دادن اندام خود و تحریک شهوات و هوسهای آلوده مردان درگیر باشند و یا باید این مسائل از محیط اجتماع بر چیده شود، و به محیط خانواده و زندگی زناشویی

اختصاص یابد؟! اسلام طرفدار برنامه دوم است و حجاب جزئی از این برنامه محسوب می‌شود، در حالی که غربیها و غربزده‌های هوسباز طرفدار برنامه اولند! اسلام می‌گوید کامیابیهای جنسی اعم از آمیزش و لذت‌گیریهای سمعی و بصری و لمسی مخصوص به همسران است و غیر از آن گناه، و مایه آلودگی و ناپاکی جامعه می‌باشد که جمله "ذَلِكْ اَرْكَى لَهْمٌ" در آیات فوق اشاره به آن است.

فلسفه حجاب چیز مکتوم و پنهانی نیست زیرا:

۱- برهنگی زنان که طبعا پیامدهایی همچون آرایش و عشوه‌گری و امثال آن همراه دارد مردان مخصوصا جوانان را در یک حال تحریک دائم قرار می‌دهد تحریکی که سبب کوبیدن اعصاب آنها و ایجاد هیجانهای بیمار گونه عصبی و گاه سر چشمه امراض روانی می‌گردد، مگر اعصاب انسان چقدر می‌تواند بار هیجان را بر خود حمل کند؟ مگر همه پزشکان روانی نمی‌گویند هیجان مستمر عامل بیماری است؟

مخصوصا توجه به این نکته که غریزه جنسی نیرومندترین و ریشه‌دارترین غریزه آدمی است و در طول تاریخ سرچشمه حوادث مرگبار و جنایات هولناکی شده، تا آنجا که گفته‌اند "هیچ حادثه مهمی را پیدا نمی‌کنید مگر اینکه پای زنی در آن در میان است!" آیا دامن زدن مستمر از طریق برهنگی به این غریزه و شعله‌ور ساختن آن بازی با آتش نیست؟ آیا این کار عاقلانه‌ای است؟

اسلام می‌خواهد مردان و زنان مسلمان روحی آرام و اعصابی سالم و چشم و گوش پاک داشته باشند، و این یکی از فلسفه‌های حجاب است.

۲- آمارهای قطعی و مستند نشان می‌دهد که با افزایش برهنگی در جهان طلاق و از هم گسیختگی زندگی زناشویی در دنیا به طور مداوم بالا رفته است، چرا که "هر چه دیده بیند دل کند یاد" و هر چه "دل" در اینجا یعنی هوسهای سرکش بخواهد به هر قیمتی باشد به دنبال آن می‌رود، و به این ترتیب هر روز دل به دلبری می‌بندد و با دیگری وداع می‌گوید.

در محیطی که حجاب است (و شرائط دیگر اسلامی رعایت می‌شود) دو همسر تعلق به یکدیگر دارند، و احساساتشان و عشق و عواطفشان مخصوص یکدیگر است.

ولی در "بازار آزاد برهنگی" که عملا زنان به صورت کالای مشترکی (لا اقل در مرحله غیر آمیزش جنسی) در آمده‌اند دیگر قداست پیمان زناشویی مفهومی نمی‌تواند داشته باشد و خانواده‌ها همچون تار عنکبوت به سرعت متلاشی می‌شوند و کودکان بی‌سرپرست می‌مانند.

۳- گسترش دامنه فحشاء، و افزایش فرزندان نامشروع، از دردناکترین پیامدهای بی حجابی است که فکر می‌کنیم نیازی به ارقام و آمار ندارد و دلایل آن مخصوصاً در جوامع غربی کاملاً نمایان است، آن قدر عیان است که حاجتی به بیان ندارد.

نمی‌گوئیم عامل اصلی فحشاء و فرزندان نامشروع منحصرأ بی حجابی است، نمی‌گوئیم استعمار ننگین و مسائل سیاسی مخرب در آن مؤثر نیست، بلکه می‌گوئیم یکی از عوامل مؤثر آن مساله برهنگی و بی حجابی محسوب می‌شود.

و با توجه به اینکه " فحشاء " و از آن بدتر " فرزندان نامشروع " سر چشمه انواع جنایتها در جوامع انسانی بوده و هستند، ابعاد خطرناک این مساله روشن تر می‌شود.

هنگامی که می‌شنویم در انگلستان، در هر سال - طبق آمار - پانصد هزار نوزاد نامشروع به دنیا می‌آید، و هنگامی که می‌شنویم جمعی از دانشمندان انگلیس در این رابطه به مقامات آن کشور اعلام خطر کرده‌اند - نه به خاطر مسائل اخلاقی و مذهبی - بلکه به خاطر خطراتی که فرزندان نامشروع برای امنیت جامعه به وجود آورده‌اند، به گونه‌ای که در بسیاری از پرونده‌های جنایی پای آنها در میان است، به اهمیت این مساله کاملاً پی می‌بریم، و می‌دانیم که مساله گسترش فحشاء حتی برای آنها که هیچ اهمیتی برای مذهب و برنامه‌های اخلاقی قائل نیستند فاجعه آفرین است، بنا بر این هر چیز که دامنه فساد جنسی را در جوامع انسانی گسترده‌تر سازد تهدیدی برای امنیت جامعه‌ها محسوب می‌شود، و پی آمدهای آن هر گونه حساب کنیم به زیان آن جامعه است. مطالعات دانشمندان تربیتی نیز نشان داده، مدرسی که در آن دختر و پسر با هم درس می‌خوانند، و مراکزی که مرد و زن در آن کار می‌کنند و بی بند و باری در آمیزش آنها حکمفرما است، کم کاری، عقب افتادگی، و عدم مسئولیت به خوبی مشاهده شده است.

۴- مساله " ابتدال زن " و " سقوط شخصیت او " در این میان نیز حائز اهمیت فراوان است که نیازی به ارقام و آمار ندارد، هنگامی که جامعه زن را با اندام برهنه بخواد، طبیعی است روز به روز تقاضای آرایش بیشتر و خودنمایی افزونتر از او دارد، و هنگامی که زن را از طریق جاذبه جنسیتش وسیله تبلیغ کالاها و دکور اطاقهای انتظار، و عاملی برای جلب جهانگردان و سیاحان و مانند اینها قرار بدهند، در چنین جامعه‌ای شخصیت زن تا سر حد یک عروسک، یا یک کالای بی ارزش سقوط می‌کند، و ارزشهای والای انسانی او به کلی به دست فراموشی سپرده می‌شود، و تنها افتخار او جوانی و زیبایی و خودنمایش می‌شود.

و به این ترتیب مبدل به وسیله‌ای خواهد شد برای اشباع هوسهای سرکش یک مشت آلوده فریبکار و انسان‌نماهای دیو صفت! در چنین جامعه‌ای چگونه یک زن می‌تواند با ویژگیهای اخلاقیش، علم و آگاهی و دانائیش جلوه کند، و حائز مقام والایی گردد؟! برآستی درد آور است که در کشورهای غربی، و غرب زده، و در

کشور ما قبل از انقلاب اسلامی، بیشترین اسم و شهرت و آوازه و پول و در آمد و موقعیت برای زنان آلوده و بی بند و باری بود که به نام "هنرمند و هنر پیشه"، معروف شده بودند، و هر جا قدم می‌نهادند گردانندگان این محیط آلوده برای آنها سر و دست می‌شکستند و قدمشان را خیر مقدم می‌دانستند! شکر خدا را که آن بساط بر چیده شد، و زن از صورت ابتدال سابق و موقعیت یک عروسک فرنگی و کالای بی ارزش در آمد و شخصیت خود را باز یافت، حجاب بر خود پوشید اما بی آنکه منزوی شود و در تمام صحنه‌های مفید و سازنده اجتماعی حتی در صحنه جنگ با همان حجاب اسلامی ظاهر شد.

این بود قسمتی از فلسفه‌های زنده و روشن موضوع حجاب در اسلام که متناسب این بحث تفسیری بود.

*** خرده‌گیریهای مخالفان حجاب

در اینجا می‌رسیم به ایرادهایی که مخالفان حجاب مطرح می‌کنند که باید به طور فشرده بررسی شود:

۱- مهمترین چیزی که همه آنان در آن متفقند و به عنوان یک ایراد اساسی بر مساله حجاب ذکر می‌کنند این است که زنان نیمی از جامعه را تشکیل می‌دهند اما حجاب سبب انزوای این جمعیت عظیم می‌گردد، و طبعاً آنها را از نظر فکری و فرهنگی به عقب می‌راند، مخصوصاً در دوران شکوفایی اقتصاد که احتیاج زیادی به نیروی فعال انسانی است از نیروی زنان در حرکت اقتصادی هیچگونه بهره‌گیری نخواهد شد، و جای آنها در مراکز فرهنگی و اجتماعی نیز خالی است؛ به این ترتیب آنها به صورت یک موجود مصرف کننده و سربار اجتماع در می‌آیند.

اما آنها که به این منطق متوسل می‌شوند از چند امر به کلی غافل شده یا تغافل کرده‌اند.

زیرا:

اولاً: چه کسی گفته است که حجاب اسلامی زن را منزوی می‌کند، و از صحنه اجتماع دور می‌سازد؟ اگر در گذشته لازم بود ما زحمت استدلال در این موضوع را بر خود هموار کنیم امروز بعد از انقلاب اسلامی هیچ نیازی به استدلال نیست، زیرا با چشم خود گروه گروه زنانی را می‌بینیم که با داشتن حجاب اسلامی در همه جا حاضرند، در اداره‌ها، در کارگاهها، در راهپیماییها و تظاهرات سیاسی، در رادیو و تلویزیون، در بیمارستانها و مراکز بهداشتی، مخصوصاً در مراقبت‌های پزشکی برای مجروحین جنگی، در فرهنگ و دانشگاه، و بالاخره در صحنه جنگ و پیکار با دشمن.

کوتاه سخن اینکه وضع موجود پاسخ دندان‌شکنی است برای همه این ایرادها و اگر ما در سابق سخن از "امکان" چنین وضعی می‌گفتیم امروز در برابر "وقوع" آن قرار گرفته‌ایم، و فلاسفه گفته‌اند بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است و این عیانی است که نیاز به بیان ندارد.

ثانیا: از این که بگذریم آیا اداره خانه و تربیت فرزندان برومند و ساختن انسانهایی که در آینده بتوانند با بازوان توانای خویش چرخهای عظیم جامعه را به حرکت در آورند، کار نیست؟

آنها که این رسالت عظیم زن را کار مثبت محسوب نمی‌کنند از نقش خانواده و تربیت، در ساختن یک اجتماع سالم و آباد و پر حرکت بی‌خبرند، آنها گمان می‌کنند راه این است که زن و مرد ما همانند زنان و مردان غربی اول صبح خانه را به قصد ادارات و کارخانه‌ها و مانند آن ترک کنند، و بچه‌های خود را به شیر- خوارگاهها بسپارند، و یا در اطاق بگذارند و در را بر روی آنها ببندند، و طعم تلخ زندان را از همان زمان که غنچه ناشکفته‌ای هستند به آنها بچشانند.

غافل از اینکه با این عمل شخصیت آنها را در هم می‌کوبند و کودکانی بی روح و فاقد عواطف انسانی بار می‌آورند که آینده جامعه را به خطر خواهند انداخت.

۲- ایراد دیگری که آنها دارند این است که حجاب یک لباس دست و پاگیر است و با فعالیتهای اجتماعی مخصوصا در عصر ماشینهای مدرن سازگار نیست، یک زن حجاب دار خودش را حفظ کند یا چادرش را و یا کودک و یا برنامه‌اش را؟! ولی این ایراد کنندگان از یک نکته غافلند و آن اینکه حجاب همیشه به معنی چادر نیست، بلکه به معنی پوشش زن است، حال آنجا که با چادر امکان پذیر است چه بهتر و آنجا که نشد به پوشش قناعت می‌شود.

زنان کشاورز و روستایی ما، مخصوصا زنانی که در برنجزارها مهمترین و مشکلترین کار کشت و برداشت محصول برنج را بر عهده دارند عملا به این پندارها پاسخ گفته‌اند، و نشان داده‌اند که یک زن روستایی با داشتن حجاب اسلامی در بسیاری از موارد حتی بیشتر و بهتر از مرد کار می‌کند، بی آنکه حجابش مانع کارش شود.

۳- ایراد دیگر اینکه آنها می‌گویند حجاب از این نظر که میان زنان و مردان فاصله می‌افکند طبع حریص مردان را آزمندتر می‌کند، و به جای اینکه خاموش کننده باشد آتش حرص آنها را شعله‌ورتر می‌سازد که "الانسان حریص علی ما منع"! پاسخ این ایراد یا صحیحتر سفسطه و مغلطه را مقایسه جامعه امروز ما که حجاب در آن تقریبا در همه مراکز بدون استثنا حکمفرما است با دوران رژیم طاغوت که زنان را مجبور به کشف حجاب می‌کردند می‌دهد.

آن روز هر کوی و بر زن مرکز فساد بود، در خانواده‌ها بی بند و باری عجیبی حکمفرما بود، آمار طلاق فوق العاده زیاد بود، سطح تولد فرزندان نامشروع بالا بود و هزاران بدبختی دیگر.

نمی‌گوئیم امروز همه اینها ریشه کن شده اما بدون شک بسیار کاهش یافته و جامعه ما از این نظر سلامت خود را باز یافته، و اگر به خواست خدا وضع به همین صورت ادامه یابد و سایر نابسامانیها نیز سامان پیدا کند، جامعه ما از نظر پاکی خانواده‌ها و حفظ ارزش زن به مرحله مطلوب خواهد رسید.

*** ۲- استثناء وجه و کفین

در اینکه آیا حکم حجاب صورت و دستها حتی از مچ به پائین را نیز شامل می‌شود یا نه، در میان فقهاء بحث فراوان است، بسیاری عقیده دارند که پوشاندن این دو (وجه و کفین) از حکم حجاب مستثنی است، در حالی که جمعی فتوا به وجوب پوشاندن داده، یا حد اقل احتیاط می‌کنند، البته آن دسته که پوشاندن این دو را واجب نمی‌دانند نیز آن را مقید به صورتی می‌کنند که منشا فساد و انحرافی نگردد، و گر نه واجب است.

در آیه فوق قرائنی بر این استثناء و تایید قول اول وجود دارد از جمله:

الف: استثناء "زینت ظاهر" در آیه فوق خواه به معنی محل زینت باشد یا خود زینت دلیل روشنی است بر اینکه پوشاندن صورت و کفین لازم نیست.

ب- دستوری که آیه فوق در مورد انداختن گوشه مقنعه به روی گریبان می‌دهد که مفهومی پوشانیدن تمام سر و گردن و سینه است و سخنی از پوشانیدن صورت در آن نیست قرینه دیگری به این مدعا است.

توضیح اینکه: همانگونه که در شان نزول نیز گفته‌ایم عربها در آن زمان روسری و مقنعه‌ای می‌پوشیدند که دنباله آن را روی شانه‌ها و پشت سر می‌انداختند به طوری که مقنعه پشت گوش آنها قرار می‌گرفت و تنها سر و پشت گردن را می‌پوشاند، ولی قسمت زیر گلو و کمی از سینه که بالای گریبان قرار داشت نمایان بود. اسلام آمد و این وضع را اصلاح کرد و دستور داد دنباله مقنعه را از پشت گوش یا پشت سر جلو بیاورند و به روی گریبان و سینه بیندازند و نتیجه آن این بود که تنها گردی صورت باقی می‌ماند و بقیه پوشانده می‌شد.

ج- روایات متعددی نیز در این زمینه در منابع اسلامی و کتب حدیث، وارد شده است که شاهد زنده‌ای بر مدعا است^{۴۲} هر چند روایات معارضی نیز دارد که در این حد از صراحت نیست، و جمع میان آنها از طریق استحباب پوشاندن وجه و کفین، و یا حمل بر مواردی که منشا فساد و انحراف است کاملاً ممکن است.

^{۴۲} (۱) کتاب وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۱۴۵ باب ۱۰۹ از ابواب مقدمات نکاح.

شواهد تاریخی نیز نشان می‌دهد که نقاب زدن بر صورت در صدر اسلام جنبه عمومی نداشت (شرح بیشتر در زمینه بحث فقهی و روایی این مساله در مباحث نکاح در فقه آمده است).

ولی باز تاکید و تکرار می‌کنیم که این حکم در صورتی است که سبب سوء استفاده و انحراف نگردد.

ذکر این نکته نیز لازم است که استثناء وجه و کفین از حکم حجاب مفهومی نیست که جائز است دیگران عمدا نگاه کنند، بلکه در واقع این یک نوع تسهیل برای زنان در امر زندگی است.

*** ۳- منظور از نسائهن چیست؟

چنان که در تفسیر آیه خواندیم نهمین گروهی که مستثنی شده‌اند و زن حق دارد زینت باطن خود را در برابر آنها آشکار کند زنان هستند، منتهی با توجه به تعبیر "نسائهن" (زنان خودشان) چنین استفاده می‌شود که زندهای مسلمان تنها می‌توانند در برابر زنان مسلمان حجاب را بر گیرند، ولی در برابر زنان غیر مسلمان باید با حجاب اسلامی باشند و فلسفه این موضوع چنان که در روایات آمده این است که ممکن است آنها بروند و آنچه را دیده‌اند برای همسرانشان توصیف کنند و این برای زنان مسلمانان صحیح نیست.

در روایتی که در کتاب "من لا یحضر" آمده از امام صادق ع چنین می‌خوانیم:

لا ینبغی للمرأة ان تنکشف بین یدی الیهودیة و النصرانیة، فانهن یصفن ذلک لازواجهن:

"سزاوار نیست زن مسلمان در برابر زن یهودی یا نصرانی برهنه شود، چرا که آنها آنچه را دیده‌اند برای شوهرانشان توصیف می‌کنند"^{۴۳}.

*** ۴- تفسیر جمله أَوْ مَا مَلَکَتْ أَيْمَانُهُنَّ

ظاهر این جمله مفهوم وسیعی دارد و نشان می‌دهد که زن می‌تواند بدون حجاب در برابر برده خود ظاهر شود، ولی در بعضی از روایات اسلامی تصریح شده است که منظور ظاهر شدن در برابر کنیزان است هر چند غیر مسلمان باشند، و غلامان را شامل نمی‌شود، در حدیثی از امام امیر المؤمنین علی ع می‌خوانیم که می‌فرمود:

لا ینظر العبد الی شعر مولاته:

"غلام نباید به موی زنی که مولای او است نگاه کند"^{۴۴} ولی از بعضی روایات دیگر تعمیم استفاده می‌شود، اما مسلماً خلاف احتیاط است.

^{۴۳} (۱) من لا یحضره الفقیه" طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵۹۳.

*** ۵- تفسیر "أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرَّجَالِ"

"اربه" در اصل از ماده "ارب" (بر وزن عرب)- چنان که راغب در مفردات می‌گوید- به معنی شدت احتیاج است که انسان برای بر طرف ساختن آن چاره جویی می‌کند، گاهی نیز به معنی حاجت بطور مطلق استعمال می‌شود.

و منظور از "أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرَّجَالِ" در اینجا کسانی هستند که میل جنسی دارند و نیاز به همسر بنا بر این "غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ" کسانی را شامل می‌شود که این تمایل در آنها نیست.

در اینکه منظور از این عنوان چه کسانی است؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را به معنی پیر مردانی دانسته‌اند که شهوت جنسی در آنها خاموش شده است، مانند "الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ" (زنانی که از سر حد ازدواج بیرون رفته‌اند و از این نظر بازنشسته شده‌اند).

بعضی دیگر آن را به مردان "خصی" (خواجه).

و بعضی دیگر به "خنثی" که آلت رجولیت مطلقاً ندارد تفسیر کرده‌اند.

اما آنچه بیش از همه می‌توان روی آن تکیه کرد و در چند حدیث معتبر از امام باقر ع و امام صادق ع نقل شده این است که منظور از این تعبیر مردان ابلهی است که به هیچ وجه احساس جنسی ندارند، و معمولاً از آنها در کارهای ساده و خدمتکاری استفاده می‌کنند، تعبیر به "التابعین" نیز همین معنی را تقویت می‌کند.^{۴۵}

اما از آنجا که این وصف یعنی عدم احساس میل جنسی درباره گروهی از پیران صادق است بعید نیست که مفهوم آیه را توسعه دهیم و این دسته از پیر مردان نیز در معنی آیه داخل باشند.

در حدیثی از امام کاظم ع نیز روی این گروه از پیر مردان تکیه شده است.

ولی به هر حال مفهوم آیه این نیست که این دسته از مردان همانند محارمند، قدر مسلم این است که پوشیدن سر یا کمی از دست و مانند آن در برابر این گروه واجب نیست.

*** ۶- کدام اطفال از این حکم مستثنا هستند

^{۴۴} (۱) وسائل الشیعه باب ۱۲۴ از مقدمات نکاح حدیث ۸.

^{۴۵} (۲) - برای توضیح بیشتر به جواهر الکلام جلد ۲۹ صفحه ۹۴ به بعد و همچنین وسائل باب ۱۱۱ از ابواب مقدمات نکاح (جلد ۱۴ صفحه ۱۴۸) و همچنین تهذیب جلد ۷ صفحه ۴۶۸ مراجعه شود.

گفتیم دوازدهمین گروهی که حجاب در برابر آنها واجب نیست، اطفالی هستند که از شهوت جنسی هنوز بهره‌ای ندارند.

جمله " لَمْ يَطْهَرُوا " گاهی به معنی " لم يطلعوا " (آگاهی ندارند) و گاه به معنی " لم يقدرُوا " (توانایی ندارند) تفسیر شده، زیرا این ماده به هر دو معنی آمده است و در قرآن گاه در این و گاه در آن بکار رفته.

مثلا در آیه ۲۰ سوره کهف می‌خوانیم: " إِنَّ يَطْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ " (اگر اهل شهر از وجود شما آگاه شوند سنگسارتان می‌کنند).

و در آیه ۸ سوره توبه می‌خوانیم " كَيْفَ وَ إِنْ يَطْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَ لَا ذِمَّةً " (چگونه با پیمان‌شکنان پیکار نمی‌کنید در حالی که اگر آنها بر شما چیره شوند نه ملاحظه خویشاوندی با شما می‌کنند و نه پیمان).

ولی به هر حال این تفاوت در آیه مورد بحث تفاوت چندانی از نظر نتیجه ندارد منظور اطفالی است که بر اثر عدم احساس جنسی نه توانایی دارند و نه آگاهی.

بنا بر این اطفالی که به سنی رسیده‌اند که این تمایل و توانایی در آنها بیدار شده باید بانوان مسلمان حجاب را در برابر آنها رعایت کنند.

۷- چرا عمو و دایی جزء محارم نیامده‌اند؟

از مطالب سؤال‌انگیز اینکه در آیه فوق ضمن بیان محارم به هیچوجه سخنی از عمو و دایی در میان نیست، با اینکه به طور مسلم محرمند و حجاب در برابر آنها لازم نمی‌باشد.

ممکن است نکته آن این باشد که قرآن می‌خواهد نهایت فصاحت و بلاغت را در بیان مطالب به کار گیرد و حتی یک کلمه اضافی نیز نگوید، از آنجا که استثنای " پسر برادر " و " پسر خواهر " نشان می‌دهد که " عمه " و " خاله " انسان نسبت به او محرمند روشن می‌شود که عمو و دایی یک زن نیز بر او محرم می‌باشند و به تعبیر روشنتر محرمیت دو جانبه است، هنگامی که از یک سو فرزندان خواهر و برادر انسان بر او محرم شدند، طبیعی است که از سوی دیگر و در طرف مقابل عمو و دایی نیز محرم باشند (دقت کنید).

۸- هر گونه عوامل تحریک ممنوع!

آخرین سخن در این بحث اینکه در آخر آیه فوق آمده است که نباید زنان به هنگام راه رفتن پاهای خود را چنان به زمین کوبند تا صدای خلخالهایشان به گوش رسد! این امر نشان می‌دهد که اسلام به اندازه‌ای در مسائل مربوط به عفت عمومی سختگیر و مو شکاف است که حتی اجازه چنین کاری را نیز نمی‌دهد، و البته به طریق

اولی عوامل مختلفی را که دامن به آتش شهوت جوانان می‌زند مانند نشر عکسهای تحریک آمیز و فیلمهای اغوا کننده و رمانها و داستانهای جنسی را نخواهد داد، و بدون شک محیط اسلامی باید از اینگونه مسائل که مشتریان را به مراکز فساد سوق می‌دهد و پسران و دختران جوان را به آلودگی و فساد می‌کشاند پاک و مبرا باشد.

وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۳۲) وَ لَيْسْتَغْفِبِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَ أَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَ لَا تُكْرَهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَىٰ الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَنْ يُكْرِهْنَهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۳) وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَ مَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۳۴)

ترجمه:

۳۲- مردان و زنان بی همسر را همسر دهید و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را، اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آنان را از فضل خود بی نیاز می‌سازد، خداوند واسع و آگاه است.

۳۳- و آنها که وسیله ازدواج ندارند باید عفت پیشه کنند تا خداوند آنان را به فضلش بی نیاز سازد و بردگانی از شما که تقاضای مکاتبه (قرار داد مخصوص برای آزاد شدن) را دارند با آنها قرار داد ببندید، اگر رشد و صلاح در آنها احساس می‌کنید (و بعد از آزادی توانایی زندگی مستقل را دارند) و چیزی از مال خدا که به شما داده است به آنها بدهید، و کنیزان خود را برای تحصیل متاع دنیا مجبور به خودفروشی نکنید اگر آنها میخواهند پاک بمانند، و هر کس آنها را بر این کار اکراه کند (سپس پشیمان گردد) خداوند بعد از این اکراه غفور و رحیم است (توبه کنید و برای همیشه این عمل ننگین را ترک گوئید).

۳۴- ما بر شما آیاتی فرستادیم که حقایق بسیاری را تبیین می‌کند و اخباری از کسانی که پیش از شما بودند و موعظه و اندرزی برای پرهیزگاران.

تفسیر: ترغیب به ازدواج آسان

از آغاز این سوره تا به اینجا طرق حساب شده مختلفی برای پیشگیری از آلودگیهای جنسی مطرح شده است، که هر یک از آنها تاثیر به سزایی در پیشگیری یا مبارزه با این آلودگیها دارد.

در آیات مورد بحث به یکی دیگر از مهمترین طرق مبارزه با فحشاء که ازدواج ساده و آسان، و بی ریا و بی تکلف است، اشاره شده، زیرا این نکته مسلم است که برای بر چیدن بساط گناه، باید از طریق اشباع صحیح و مشروع غرائز وارد شد، و به تعبیر دیگر هیچگونه "مبارزه منفی" بدون "مبارزه مثبت" مؤثر نخواهد افتاد.

لذا در نخستین آیه مورد بحث می‌فرماید: "مردان و زنان بی همسر را همسر دهید، و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را" (وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ).

"ایامی" جمع "ایم" (بر وزن قیم) در اصل به معنی زنی است که شوهر ندارد، سپس به مردی که همسر ندارد نیز گفته شده است، و به این ترتیب تمام زنان و مردان مجرد در مفهوم این آیه داخلند خواه بکر باشند یا بیوه.

تعبیر "انکحوا" (آنها را همسر دهید) با اینکه ازدواج یک امر اختیاری و بسته به میل طرفین است، مفهومش این است که مقدمات ازدواج آنها را فراهم سازید، از طریق کمکهای مالی در صورت نیاز، پیدا کردن همسر مناسب، تشویق به مساله ازدواج، و بالأخره پا در میانی برای حل مشکلاتی که معمولاً در این موارد بدون وساطت دیگران انجام پذیر نیست، خلاصه مفهوم آیه به قدری وسیع است که هر گونه قدمی و سخنی و درمی در این راه را شامل می‌شود.

بدون شک اصل تعاون اسلامی ایجاب می‌کند که مسلمانان در همه زمینه‌ها به یکدیگر کمک کنند ولی تصریح به این امر در مورد ازدواج دلیل بر اهمیت ویژه آن است.

اهمیت این مساله تا به آن پایه است که در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می‌خوانیم:

افضل الشفاعات ان تشفع بین اثنين فی نکاح حتی یجمع الله بینهما:

"بهترین شفاعت آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجیگری کنی، تا این امر به سامان برسد!"^{۴۶}.

در حدیث دیگری از امام کاظم موسی بن جعفر (ع) می‌خوانیم:

ثلاثة يستظلون بظل عرش الله يوم القيامة، يوم لا ظل الا ظله، رجل زوج اخاه المسلم او اخدمه، او كتم له سرا

"سه طایفه‌اند که در روز قیامت در سایه عرش خدا قرار دارند، روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست: کسی که وسائل تزویج برادر مسلمانش را فراهم سازد، و کسی که به هنگام نیاز به خدمت، خدمت کننده‌ای برای او فراهم

^{۴۶} (۱) وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۲۷ (باب ۱۲ از ابواب مقدمات نکاح).

کند و کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد^{۴۷}! و بالأخره در حدیثی از پیامبر ص می‌خوانیم: هر گامی انسان در این راه بر دارد و هر کلمه‌ای بگوید، ثواب یک سال عبادت در نامه عمل او می‌نویسند"

(کان له بكل خطوة خطاها، او بكل كلمة تكلم بها في ذلك، عمل سنة قيام ليلها و صيام نهارها)

۴۸

و از آنجا که یک عذر تقریبا عمومی و بهانه همگانی برای فرار از زیر بار ازدواج و تشکیل خانواده مساله فقر و نداشتن امکانات مالی است قرآن به پاسخ آن پرداخته می‌فرماید: از فقر و تنگدستی آنها نگران نباشید و در ازدواجشان بکوشید چرا که " اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آنها را از فضل خود بی نیاز می‌سازد" (إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ).

و خداوند قادر بر چنین کاری هست، چرا که " خداوند واسع و علیم است" (وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

قدرتش آن چنان وسیع است که پهنه عالم هستی را فرا می‌گیرد، و علم او چنان گسترده است که از نیات همه کس مخصوصا آنها که به نیت حفظ عفت و پاکدامنی اقدام به ازدواج می‌کنند آگاه است، و همه را مشمول فضل و کرم خود قرار خواهد داد.

در این زمینه تحلیل روشنی داریم، و همچنین روایات متعددی که در آخر این بحث خواهد آمد.

*** ولی از آنجا که گاه با تمام تلاش و کوشش که خود انسان و دیگران می‌کنند وسیله ازدواج فراهم نمی‌گردد و خواه و ناخواه انسان مجبور است مدتی را با محرومیت بگذراند، مبادا کسانی در این مرحله قرار دارند گمان کنند که آلودگی جنسی برای آنها مجاز است، و ضرورت چنین ایجاب می‌کند، لذا بلا فاصله در آیه بعد دستور پارسایی را هر چند مشکل باشد به آنها داده می‌گوید: " و آنها که وسیله ازدواج ندارند باید عفت پیشه کنند، تا خداوند آنان را به فضلش بی نیاز سازد" (وَ لَيْسْتَغْفِرِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ).

نکند در این مرحله بحرانی و در این دوران آزمایش الهی تن به آلودگی در دهند و خود را معذور بشمرند که هیچ عذری پذیرفته نیست، بلکه باید قدرت ایمان و شخصیت و تقوا را در چنین مرحله‌ای آزمود.

^{۴۷} (۱) وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۲۷ (باب ۱۲ از ابواب مقدمات نکاح).

^{۴۸} (۲) مدرک سابق

سپس از آنجا که اسلام به هر مناسبت سخن از بردگان به میان آید عنایت و توجه خاصی به آزادی آنها نشان می‌دهد، از بحث ازدواج، به بحث آزادی بردگان از طریق "مکاتبه" (بستن قرارداد برای کار کردن غلامان و پرداختن مبلغی به اقساط به مالک خود و آزاد شدن) پرداخته می‌گوید: "بردگانی که از شما تقاضای مکاتبه برای آزادی می‌کنند با آنها قرار داد ببندید، اگر رشد و صلاح در آنان احساس می‌کنید" (وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا).

منظور از جمله "عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا" این است که رشد و صلاحیت کافی برای عقد این قرار داد و سپس توانایی برای انجام آن داشته باشند و بتوانند بعد از پرداختن مال الکتابه (مبلغی را که قرار داد بسته‌اند) زندگی مستقلی را شروع کنند، اما اگر توانایی بر این امور را نداشته باشند، و این کار در مجموع به ضرر آنها تمام شود و در نتیجه سر بار جامعه شوند باید به وقت دیگری موکول کنند که این صلاحیت و توانایی حاصل گردد.

سپس برای اینکه بردگان به هنگام ادای این اقساط به زحمت نیفتند دستور می‌دهد که "چیزی از مال خداوند که به شما داده است به آنها بدهید" (وَ أَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ).

در اینکه منظور از این مال چه مالی است که باید به این بردگان داد؟

در میان مفسران گفتگو است:

جمع کثیری گفته‌اند: منظور این است که سهمی از زکات، همانگونه که در آیه ۶۰ سوره توبه آمده است، به آنها پرداخته شود تا بتوانند دین خود را ادا کنند و آزاد شوند.

بعضی دیگر گفته‌اند منظور آن است که صاحب برده قسمتی از اقساط را به او ببخشد، و یا اگر دریافت داشته به او باز گرداند، تا توانایی بیشتر بر نجات خود از اسارت و بردگی پیدا کند.

این احتمال نیز وجود دارد که در آغاز کار که بردگان توانایی بر تهیه مال ندارند چیزی به عنوان کمک خرج یا سرمایه مختصر به آنها بدهند تا بتوانند به کسب و کاری مشغول شوند، هم خود را اداره کنند، و هم اقساط دین خویش را بپردازند.

البته سه تفسیر فوق با هم منافاتی ندارد و ممکن است مجموعاً در مفهوم آیه جمع باشد، هدف واقعی این است که مسلمانان این گروه مستضعف را تحت پوشش کمکهای خود قرار دهند تا هر چه زودتر خلاصی یابند.

در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:

تضع عنه من نجومه التي لم تكن تربد ان تنقصه، و لا تزيد فوق ما في نفسك^{۴۹}.

اشاره به اینکه بعضی برای اینکه کلاه شرعی درست کنند و بگویند ما طبق آیه فوق به بردگان خود کمک کرده‌ایم و تخفیف داده‌ایم، مبلغ مال الکتابه را بیش از آنچه در نظر داشتند می‌نوشتند، تا به هنگام تخفیف دادن درست همان مقداری را که می‌خواستند بی‌کم و کاست دریافت دارند! امام صادق ع از این کار نهی می‌فرماید و می‌گوید: "باید تخفیف از چیزی باشد که واقعا در نظر داشته از او بگیرد!" در دنباله آیه به یکی از اعمال بسیار زشت بعضی از دنیا پرستان در مورد بردگان اشاره کرده می‌فرماید: "کنیزان خود را به خاطر تحصیل متاع زود گذر دنیا مجبور به خودفروشی نکنید، اگر آنها می‌خواهند پاک بمانند!" (وَ لَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا).

بعضی از مفسران در شان نزول این جمله گفته‌اند: "عبد الله بن ابی" شش کنیز داشت که آنها را مجبور به کسب در آمد برای او از طریق خودفروشی می‌کرد! هنگامی که حکم اسلام درباره مبارزه با اعمال منافی با عفت (در این سوره) صادر شد آنها به خدمت پیامبر ص آمدند و از این ماجرا شکایت کردند آیه فوق نازل شد و از این کار نهی کرد^{۵۰}.

این آیه نشان می‌دهد که تا چه حد در عصر جاهلیت مردم گرفتار انحطاط و سقوط اخلاقی بودند که حتی بعد از ظهور اسلام نیز بعضا به کار خود ادامه می‌دادند، تا اینکه آیه فوق نازل شد و به این وضع ننگین خاتمه داد، اما متأسفانه در عصر ما که بعضی آن را عصر جاهلیت قرن بیستم نام نهاده‌اند در بعضی از کشورها که دم از تمدن و حقوق بشر می‌زنند این عمل به شدت ادامه دارد، و حتی در مملکت ما، در عصر طاغوت نیز به صورت وحشتناکی وجود داشت که دختران معصوم و زنان ناآگاه را فریب می‌دادند و به مراکز فساد می‌کشاندند و با طرح‌های شیطنانی مخصوص آنها را مجبور به خودفروشی می‌کردند و راه فرار را از هر طریق به روی آنها می‌بستند، تا از این طریق در آمدهای سرشاری فراهم سازند که شرح این ماجرا، بسیار دردناک، و از عهده این سخن خارج است.

گرچه ظاهراً بردگی به صورت سابق وجود ندارد، ولی در دنیای به اصطلاح متمدن جنایاتی می‌شود که از دوران بردگی به مراتب وحشتناکتر است، خداوند مردم جهان را از شر این انسانهای متمدن‌نما حفظ کند، و خدا را شکر که در محیط ما بعد از انقلاب اسلامی به این اعمال ننگین خاتمه داده شد.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله **إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا** (اگر آنها می‌خواهند پاک بمانند ...) مفهومش این نیست که اگر خود آن زنها مایل به این کار باشند اجبار آنها مانعی ندارد، بلکه این تعبیر از قبیل "منتفی به انتفاء

^{۴۹} (۱) تفسیر نور الثقلین جلد سوم صفحه ۶۰۱.

^{۵۰} (۱) "مجمع البیان" ذیل آیه مورد بحث و "تفسیر قرطبی" (با مختصر تفاوت).

موضوع " است زیرا عنوان " اکراه " در صورت عدم تمایل صادق است و گر نه خودفروشی و تشویق به آن به هر حال گناه بزرگی است.

این تعبیر برای این است که اگر صاحبان این کنیزان مختصر غیرتی داشته باشند به غیرت آنها بر خورد مفهوم آیه این است این کنیزان که ظاهرا در سطح پائینتری قرار دارند مایل به این آلودگی نیستند شما که آن همه ادعا دارید چرا تن به چنین پستی در می‌دهید؟! در پایان آیه - چنان که روش قرآن است - برای اینکه راه بازگشت را به روی گنهکاران نبندد بلکه آنها را تشویق به توبه و اصلاح کند می‌گوید: " و هر کس آنها را بر این کار اکراه کند (سپس پشیمان گردد) خداوند بعد از اکراه آنها غفور و رحیم است " (وَ مَنْ يُكْرِهْهُمْ فَأِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِمْ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

این جمله چنان که گفتیم ممکن است اشاره به وضع صاحبان آن کنیزان باشد که از گذشته تاریک و ننگین خود پشیمان و آماده توبه و اصلاح خویشتن هستند، و یا اشاره به آن زنانی است که تحت فشار و اجبار تن به این کار می‌دادند.

*** در آخرین آیات مورد بحث - همانگونه که روش قرآن است - به صورت یک جمع بندی اشاره به بحثهای گذشته کرده می‌فرماید: " ما بر شما آیاتی فرستادیم که حقائق بسیاری را تبیین می‌کند " (وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ).

و نیز " مثلها و اخباری از کسانی که پیش از شما بودند " (و سر نوشت آنها درس عبرتی برای امروز شما است) (وَ مَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ).

و نیز " موعظه و پند و اندرزی برای پرهیزکاران " (وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ)***

نکته‌ها:

۱- ازدواج یک سنت الهی است

گر چه امروز مساله ازدواج آن قدر در میان آداب و رسوم غلط و حتی خرافات پیچیده شده که به صورت یک جاده صعب العبور یا غیر قابل عبور برای جوانان در آمده است، ولی قطع نظر از این پیرایه‌ها، ازدواج یک حکم فطری و هماهنگ قانون آفرینش است که انسان برای بقاء نسل و آرامش جسم و روح و حل مشکلات زندگی احتیاج به ازدواج سالم دارد.

اسلام که هماهنگ با آفرینش گام بر میدارد نیز در این زمینه تعبیرات جالب و مؤثری دارد، از جمله حدیث معروف پیامبر ص است:

" تناكحوا، و تناسلوا تكثروا فانی اباهی بكم الامم يوم القيامة و لو بالسقط "

: " ازدواج كنيد تا نسل شما فزونی گیرد که من با فزونی جمعیت شما حتی با فرزندان سقط شده در قیامت به دیگر امتهای مباحات می‌کنم! ^{۵۱} و در حدیث دیگر از آن حضرت می‌خوانیم:

" من تزوج فقد احرز نصف دینه فلیتق الله فی النصف الباقي "

: " کسی که همسر اختیار کند نیمی از دین خود را محفوظ داشته، و باید مراقب نیم دیگر باشد " ^{۵۲}.

چرا که گزینه جنسی نیرومندترین و سرکشترین غرائز انسان است که به تنهایی با دیگر غرائز برابری می‌کند، و انحراف آن نیمی از دین و ایمان انسان را به خاطر خواهد انداخت.

باز در حدیث دیگری از پیامبر ص می‌خوانیم " شرارکم عزایکم "

: " بدترین شما مجردانند " ^{۵۳}.

به همین دلیل در آیات مورد بحث و همچنین روایات متعددی مسلمانان تشویق به همکاری در امر ازدواج مجردان و هر گونه کمک ممکن به این امر شده‌اند مخصوصاً اسلام در مورد فرزندان مسئولیت سنگینی بر دوش پدران افکنده، و پدرانی را که در این مسئله حیاتی بی تفاوت هستند شریک جرم انحراف فرزندانشان شمرده است چنان که در حدیثی از پیامبر ص می‌خوانیم:

من ادرک له ولد و عنده ما یزوجه فلم یزوجه، فاحدث فالائم بینهما!

: " کسی که فرزندش به حد رشد رسد و امکانات تزویج او را داشته باشد و اقدام نکند، و در نتیجه فرزند مرتکب گناهی شود، این گناه بر هر دو نوشته می‌شود! " ^{۵۴} و باز به همین دلیل دستور مؤکد داده شده است که هزینه‌های ازدواج را اعم از مهر و سایر قسمت‌ها سبک و آسان بگیرند، تا مانعی بر سر راه ازدواج مجردان پیدا نشود، از جمله در مورد مهریه سنگین که غالباً سنگ راه ازدواج افراد کم در آمد است.

در حدیثی از پیامبر اکرم ص می‌خوانیم:

شوم المرأة غلاء مهرها

^{۵۱} (۱ و ۲) سفینة البحار جلد ۱ صفحه ۵۶۱ (ماده زوج).

^{۵۲} (۱ و ۲) سفینة البحار جلد ۱ صفحه ۵۶۱ (ماده زوج).

^{۵۳} (۱) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

^{۵۴} (۲) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

" زن بد قدم زنی است که مهرش سنگین باشد" ^{۵۵}.

و باز در حدیث دیگری که در ذیل حدیث فوق وارد شده می‌خوانیم"

من شومها شده مؤنثها

" یکی از نشانه‌های شوم بودن زن آن است که هزینه زندگی (یا هزینه ازدواجش) سنگین باشد" ^{۵۶}.

و از آنجا که بسیاری از مردان و زنان برای فرار از زیر بار این مسئولیت الهی و انسانی متعذر به عذرهایی از جمله نداشتن امکانات مالی می‌شوند در آیات فوق صریحا گفته شده است که " فقر" نمی‌تواند مانع راه ازدواج گردد، بلکه چه بسا ازدواج سبب غنا و بی‌نیازی می‌شود.

دلیل آن هم با دقت روشن می‌شود، زیرا انسان تا مجرد است احساس مسئولیت نمی‌کند نه ابتکار و نیرو و استعداد خود را به اندازه کافی برای کسب در آمد مشروع بسیج می‌کند، و نه به هنگامی که در آمدی پیدا کرد در حفظ و بارور ساختن آن می‌کوشد و به همین دلیل مجردان غالبا خانه به دوش و تهی دستند! اما بعد از ازدواج شخصیت انسان تبدیل به یک شخصیت اجتماعی می‌شود و خود را شدیداً مسئول حفظ همسر و آبروی خانواده و تامین وسائل زندگی فرزندان آینده می‌بیند، به همین دلیل تمام هوش و ابتکار و استعداد خود را به کار می‌گیرد و در حفظ در آمدهای خود و صرفه‌جویی، تلاش می‌کند و در مدت کوتاهی می‌تواند بر فقر چیره شود.

بی‌جهت نیست که در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم"

الرزق مع النساء و العیال

" روزی همراه همسر و فرزند است" ^{۵۷}.

و در حدیث دیگری از پیامبر ص می‌خوانیم: " مردی خدمت حضرتش رسید و از تهیدستی و نیازمندی شکایت کرد پیامبر ص فرمود:

تزوج، فتزوج فوسع له

" ازدواج کن، او هم ازدواج کرد و گشایش در کار او پیدا شد!" ^{۵۸}.

^{۵۵} (۳ و ۴) وسائل الشیعه جلد ۱۵ باب ۵ من ابواب المهور صفحه ۱۰.

^{۵۶} (۳ و ۴) وسائل الشیعه جلد ۱۵ باب ۵ من ابواب المهور صفحه ۱۰.

^{۵۷} (۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵۹۵.

بدون شک امدادهای الهی و نیروهای مرموز معنوی نیز به کمک چنین افراد می‌آید که برای انجام وظیفه انسانی و حفظ پاکی خود اقدام به ازدواج می‌کنند.

هر فرد با ایمان می‌تواند به این وعده الهی دلگرم و مؤمن باشد، در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده:

من ترک التزویج مخافه العیلة فقد ساء ظنه بالله ان الله عز و جل يقول **إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ**

"کسی که ازدواج را از ترس فقر ترک کند گمان بد به خدا برده است، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: "اگر آنها فقیر باشند خداوند آنها را از فضل خود بی‌نیاز می‌سازد"^{۵۹}.

البته روایات در منابع اسلامی در این زمینه فراوان است که اگر بخواهیم به نقل همه آنها بپردازیم از بحث تفسیری خارج می‌شویم.

*** ۲- منظور از جمله " وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ " چیست؟

قابل توجه اینکه در آیات مورد بحث به هنگامی که سخن از ازدواج مردان و زنان بی‌همسر به میان می‌آید به طور کلی دستور می‌دهد برای ازدواج آنان اقدام کنید، اما هنگامی که نوبت بردگان می‌رسد آن را مقید به "صالح بودن" می‌کند.

جمعی از مفسران (مانند نویسنده عالیقدر تفسیر المیزان و همچنین تفسیر صافی) آن را به معنی صلاحیت برای ازدواج تفسیر کرده‌اند، در حالی که اگر چنین باشد این قید در زنان و مردان آزاد نیز لازم است.

بعضی دیگر گفته‌اند که منظور صالح بودن از نظر اخلاق و اعتقاد است چرا که صالحان از اهمیت ویژه‌ای در این امر برخوردارند، ولی باز جای این سؤال باقی است که چرا در غیر بردگان این قید نیامده است؟

احتمال می‌دهیم منظور چیز دیگری باشد و آن اینکه: در شرایط زندگی آن روز بسیاری از بردگان در سطح پائینی از فرهنگ و اخلاق قرار داشتند بطوری که هیچگونه مسئولیتی در زندگی مشترک احساس نمی‌کردند، اگر با این حال اقدام به تزویج آنها می‌شد همسر خود را به آسانی رها نموده و او را بدبخت می‌کردند، لذا دستور داده شده است در مورد آنها که صلاحیت اخلاقی دارند اقدام به ازدواج کنید، و مفهومی این است که در مورد بقیه نخست کوشش برای صلاحیت اخلاقی‌شان شود تا آماده زندگی زناشویی شوند، سپس اقدام به ازدواجشان گردد.

^{۵۸} (۲) وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۲۵ (باب ۱۱ از ابواب مقدمات نکاح).

^{۵۹} (۱) وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۲۴ (باب ۱۰ از ابواب مقدمات نکاح).

گفتیم اسلام برنامه " آزادی تدریجی بردگان " را طرح کرده، و به همین دلیل از هر فرصتی برای آزاد ساختن آنان استفاده کرده است، یکی از مواد این برنامه مساله " مکاتبه " است که به عنوان یک دستور در آیات مورد بحث به آن اشاره شده است.

" مکاتبه " از ماده " کتابت " و " کتابت " در اصل از ماده " کتب " (بر وزن کسب) به معنی " جمع " است، و اینکه نوشتن را کتابت می‌گویند به خاطر آن است که حروف و کلمات را در یک عبارت جمع می‌کند، و چون در مکاتبه قرار دادی میان " مولا " و " عبد " نوشته می‌شود آن را مکاتبه نامیده‌اند.

عقد مکاتبه یک نوع قرار داد است که میان این دو نفر بسته می‌شود، و عبد موظف می‌گردد که از طریق کسب آزاد، مالی تهیه کرده و به اقساطی که برای او قابل تحمل باشد به " مولا " بپردازد و آزادی خود را باز یابد، و دستور داده شده است که مجموع این اقساط بیش از قیمت عبد نباشد.

و نیز اگر به علی عبد از پرداختن اقساط عاجز شد باید از بیت المال و سهم زکات اقساط او پرداخته و آزاد گردد، حتی بعضی از فقهاء تصریح کرده‌اند که اگر زکاتی به مولا تعلق گیرد خود او باید اقساط بدهی عبد را از باب زکات حساب کند.

این عقد یک عقد لازم است و هیچیک از طرفین حق فسخ آن را ندارد.

روشن است که با این طرح هم بسیاری از بردگان آزادی خود را باز می‌یابند و هم توانایی زندگی مستقل را در این مدت که ملزم به کار کردن و پرداخت اقساط هستند پیدا می‌کنند، و هم صاحبان آنها به ضرر و زیان نمی‌افتند و عکس العمل منفی به زیان بردگان نشان نخواهند داد.

" مکاتبه " احکام و فروع فراوانی دارد که در کتب فقهی " کتاب المکاتبه " آمده است.

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳۵) فِي بُيُوتِ الَّذِينَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَ يَذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۳۶) رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ (۳۷) لِيَجْزِيََهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُمُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۸)

ترجمه:

۳۵- خداوند نور آسمانها و زمین است، مثل نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی (پر فروغ) باشد، آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حبابی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته میشود که از درخت پر برکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی (آن چنان روغنش صاف و خالص است که) نزدیک است بدون تماس با آتش شعله‌ور شود، نوری است بر فراز نور، و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می‌کند و خداوند به هر چیزی آگاه است.

۳۶- (این چراغ پر فروغ) در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند (تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد) خانه‌هایی که نام خدا در آن برده شود و صبح و شام در آن تسبیح گویند.

۳۷- مردانی که نه تجارت و نه معامله، آنها را از یاد خدا و بر پا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند، آنها از روزی می‌ترسند که دلها و چشمها در آن زیر و رو می‌شود! ۳۸- هدف این است که خداوند آنها را به بهترین اعمالی که انجام داده‌اند پاداش دهد و از فضلش بر پاداش آنها بیفزاید، و خداوند هر کس را بخواهد بی حساب روزی می‌دهد (و از مواهب بی انتهای خویش بهره‌مند می‌سازد).

تفسیر: آیه نور!

در تفسیر آیات فوق سخن بسیار گفته شده است، و مفسران و فلاسفه و عرفای اسلامی هر کدام بحثهای فراوانی دارند، پیوند ارتباط این آیات با آیات گذشته از این نظر است که در آیات پیشین سخن از مساله عفت و مبارزه با فحشاء با استفاده از طرق و وسائل گوناگون بود، و از آنجا که ضامن اجرای همه احکام الهی، مخصوصاً کنترل کردن غرائز سرکش، بخصوص غریزه جنسی که نیرومندترین آنها است بدون استفاده از پشتوانه "ایمان" ممکن نیست، سر انجام بحث را به ایمان و اثر نیرومند آن کشانیده و از آن سخن می‌گوید.

نخست می‌فرماید: "خداوند نور آسمانها و زمین است" (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

چه جمله زیبا و جالب و پر ارزشی؟ آری خدا نور آسمانها و زمین است، روشنی و روشنی بخش همه آنها.

گروهی از مفسران کلمه "نور" را در اینجا به معنی "هدایت کننده".

و بعضی به معنی "روشن کننده".

و بعضی به معنی "زینت بخش" تفسیر کرده‌اند.

همه این معانی صحیح است ولی مفهوم آیه باز هم از این گسترده‌تر می‌باشد.

توضیح اینکه: در قرآن مجید و روایات اسلامی از چند چیز به عنوان "نور" یاد شده است:

۱- قرآن مجید- چنان که در آیه ۱۵ سوره مائده می‌خوانیم: **قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ**: "از سوی خداوند نور و کتاب آشکاری برای شما آمد" و در آیه ۱۵۷ سوره اعراف نیز می‌خوانیم: **وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**: "کسانی که پیروی از نوری می‌کنند که با پیامبر نازل شده است آنها رستگارانند".

۲- "ایمان"- چنان که در آیه ۲۵۷ بقره آمده است: **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**: "خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از ظلمت‌های (شرک و کفر) به سوی نور (ایمان) رهبری می‌کند".

۳- "هدایت الهی" و روشن بینی- چنان که در آیه ۱۲۲ سوره انعام آمده: **أَوْ مَن كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا**: "آیا کسی که مرده بوده است و ما او را زنده کردیم و نور هدایتی برای او قرار دادیم که در پرتو آن بتواند در میان مردم راه برود همانند کسی است که در تاریکی باشد و هرگز از آن خارج نگردد"؟! ۴- "آئین اسلام"- چنان که در آیه ۳۲ سوره توبه می‌خوانیم: **وَ يَأْتِي اللَّهُ إِلًّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ**: "خداوند ابا دارد جز از اینکه نور (اسلام) را کامل کند هر چند کافران نخواهند".

۵- شخص پیامبر (ص)- در آیه ۴۶ سوره احزاب درباره پیامبر می‌خوانیم: **وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا**: "ما تو را دعوت کننده به سوی خدا به اذن و فرمان او قرار دادیم و چراغی نور بخش".

۶- امامان و پیشوایان معصوم- چنان که در زیارت جامعه آمده: **خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرَشَهُ مُحَدِّقِينَ**: "خداوند شما را نورهایی آفرید که گرد عرش او حلقه زده بودید" و نیز در همان زیارتنامه آمده است: و انتم نور الاخيار و هداة الأبرار: "شما نور خوبان و هدایت کننده نیکوکاران هستید".

۷- و بالاخره از "علم و دانش" نیز به عنوان نور یاد شده چنان که در حدیث مشهور است: **العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء**: "علم نوری است که خدا در قلب هر کس که بخواهد می‌افکند" ... اینها همه از یک سو.

و از سوی دیگر: باید در اینجا خواص و ویژگیهای نور را دقیقاً بررسی کنیم، با مطالعه اجمالی روشن می‌شود که نور دارای خواص و ویژگیهای زیر است:

۱- نور زیباترین و لطیفترین موجودات در جهان ماده است و سرچشمه همه زیباییها و لطافتها است! ۲- نور بالاترین سرعت را طبق آنچه در میان دانشمندان معروف است در جهان ماده دارد نور با سرعت سیصد هزار

کیلومتر در ثانیه می‌تواند کره زمین را در یک چشم بر هم زدن (کمتر از یک ثانیه) هفت بار دور بزند، به همین دلیل مسافتهای فوق العاده عظیم و سرسام‌آور نجومی را فقط با سرعت سیر نور می‌سنجند و واحد سنجش در آنها سال نوری است، یعنی مسافتی را که نور در یک سال با آن سرعت سرسام‌آورش می‌پیماید.

۳- نور وسیله تبیین اجسام و مشاهده موجودات مختلف این جهان است، و بدون آن چیزی را نمی‌توان دید، بنا بر این هم "ظاهر" است و هم "مظهر" (ظاهر کننده غیر).

۴- نور آفتاب که مهمترین نور در دنیای ما است پرورش دهنده گلها و گیاهان بلکه رمز بقای همه موجودات زنده است و ممکن نیست موجودی بدون استفاده از نور (به طور مستقیم یا غیر مستقیم) زنده بماند.

۵- امروز ثابت شده که تمام رنگهایی را که ما می‌بینیم نتیجه تابش نور آفتاب یا نورهای مشابه آن است و گر نه موجودات در تاریکی مطلق رنگی ندارند!

۶- تمام انرژیهای موجود در محیط ما (بجز انرژی اتمی) همه از نور آفتاب سرچشمه می‌گیرد، حرکت بادهای ریزش باران و حرکت نهرها و سیلها و آبشارها و بالاخره حرکت همه موجودات زنده با کمی دقت به نور آفتاب منتهی می‌شود.

سر چشمه گرما و حرارت و آنچه بستر موجودات را گرم نگه‌میدارد همان نور آفتاب است حتی گرمی آتش که از چوب درختان و یا ذغال سنگ و یا نفت و مشتقات آن به دست می‌آید نیز از گرمی آفتاب است چرا که همه اینها طبق تحقیقات علمی به گیاهان و حیواناتی باز می‌گردند که حرارت را از خورشید گرفته و در خود ذخیره کرده‌اند، بنا بر این حرکت موتورهای نیز از برکت آن است.

۷- نور آفتاب نابود کننده انواع میکربها و موجودات موزی است و اگر تابش اشعه این نور پر برکت نبود کره زمین، تبدیل به بیمارستان بزرگی می‌شد که همه ساکنانش با مرگ دست به گریبان بودند!

خلاصه هر چه در این پدیده عجیب عالم خلقت (نور) بیشتر می‌نگریم و دقیق‌تر می‌شویم آثار گرانبها و برکات عظیم آن آشکارتر می‌شود.

حال با در نظر گرفتن این دو مقدمه اگر بخواهیم برای ذات پاک خدا تشبیه و تمثیلی از موجودات حسی این جهان انتخاب کنیم (گر چه مقام با عظمت او از هر شبیه و نظیر برتر است) آیا جز از واژه "نور" می‌توان استفاده کرد؟! همان خدایی که پدید آورنده تمام جهان هستی است، روشنی بخش عالم آفرینش است، همه موجودات زنده به برکت فرمان او زنده‌اند، و همه مخلوقات بر سر خوان نعمت او هستند که اگر لحظه‌ای چشم لطف خود را از آنها باز گیرد همگی در ظلمت فنا و نیستی فرو می‌روند.

و جالب اینکه هر موجودی به هر نسبت با او ارتباط دارد به همان اندازه نورانیت و روشنایی کسب می‌کند:

قرآن نور است چون کلام اوست.

آئین اسلام نور است چون آئین او است.

پیامبران نورند چون فرستادگان اویند.

امامان معصوم انوار الهی هستند چون حافظان آئین او بعد از پیامبرانند.

"ایمان" نور است چون رمز پیوند با او است.

علم نور است چون سبب آشنایی با او است.

بنا بر این **اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**.

بلکه اگر نور را به معنی وسیع کلمه به کار بریم یعنی "هر چیزی که ذاتش ظاهر و آشکار باشد و ظاهر کننده غیر" در اینصورت به کار بردن کلمه "نور" در ذات پاک او جنبه تشبیه هم نخواهد داشت، چرا که چیزی در عالم خلقت از او آشکارتر نیست، و تمام آنچه غیر او است از برکت وجود او آشکار است.

در کتاب "توحید" از "امام علی بن موسی الرضا" ع چنین آمده: از آن حضرت تفسیر آیه **اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** را خواستند فرمود:

هاد لاهل السماوات و هاد لاهل الارض:

"او هدایت کننده اهل آسمانها و هدایت کننده اهل زمین است."

در حقیقت این یکی از خواص نور الهی است، اما مسلماً منحصر به آن نمی‌باشد، و به این ترتیب تمام تفسیرهایی را که در زمینه این آیه گفته‌اند می‌توان در آنچه ذکر کردیم جمع نمود که هر کدام اشاره به یکی از ابعاد این نور بی نظیر و این روشنایی بی مانند است.

جالب اینکه در فراز چهل و هفتم از دعای "جوشن کبیر" که مجموعه‌ای از صفات خداوند متعال است می‌خوانیم: یا نور النور، یا منور النور، یا خالق النور، یا مدبر النور، یا مقدر النور، یا نور کل نور، نور قبل کل نور، یا نور بعد کل نور، یا نور فوق کل نور، یا نور لیس کمثله نور!:

" ای نور نورها، و ای روشنی بخش روشناییها، ای آفریننده نور، ای تدبیر کننده نور، ای تقدیر کننده نور، ای نور همه نورها، ای نور قبل از هر نور، ای نور بعد از هر نور، ای نوری که برتر از هر نوری، و ای نوری که همانندش نوری نیست!" و به این ترتیب همه انوار هستی از نور او مایه می‌گیرد، و به نور ذات پاک او منتهی می‌شود.

*** قرآن بعد از بیان حقیقت فوق با ذکر یک مثال زیبا و دقیق چگونگی نور الهی را در اینجا مشخص می‌کند و می‌فرماید: " مثل نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی باشد و آن چراغ در حبیبی قرار گیرد، حبیبی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان " (مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ).

" و این چراغ با روغنی افروخته می‌شود که از درخت پر برکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی " (يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ).

" آن چنان روغنش صاف و خالص است که گویی بدون تماس با آتش می‌خواهد شعله‌ور شود!" (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ).

" نوری است بر فراز نور " (نُورٌ عَلَى نُورٍ).

" و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می‌کند " (يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ).

" و برای مردم مثلها می‌زند " (وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ).

" و خداوند به هر چیزی آگاه است " (وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

برای تشریح این مثال توجه به چند امر ضروری است:

مشکاة در اصل به معنی روزنه و محل کوچکی است که در دیوار ایجاد می‌کردند و چراغهای معمول قدیم را برای محفوظ ماندن از مزاحمت باد و طوفان در آن می‌نهادند، و گاه از داخل اطاق طاقچه کوچکی درست می‌کردند و طرفی را که در بیرون اطاق و مشرف به حیاط منزل بود با شیشه‌ای می‌پوشاندند، تا هم داخل اطاق روشن شود و هم صحن حیاط، و در ضمن از باد و طوفان نیز مصون بماند، و نیز به محفظه‌های شیشه‌ای که به صورت مکعب مستطیلی می‌ساختند و دری داشت و در بالای آن روزنه‌ای برای خروج هوا، و چراغ را در آن می‌نهادند گفته شده است.

کوتاه سخن اینکه: " مشکاة " محفظه‌ای برای چراغ در مقابل حمله باد و طوفان بود، و از آنجا که غالباً در دیوار ایجاد می‌شد نور چراغ را نیز متمرکز ساخته و منعکس می‌نمود.

" زجاجه " یعنی " شیشه "، و در اصل به سنگهای شفاف می گویند، و از آنجا که شیشه نیز از مواد سنگی ساخته می شود و شفاف است به آن " زجاجه " گفته شده.

و در اینجا به معنی حبابی است که روی چراغ می گذاشتند تا هم شعله را محافظت کند و هم گردش هوا را، از طرف پائین به بالا، تنظیم کرده، بر نور و روشنایی شعله بیفزاید.

" مصباح " به معنی خود " چراغ " است که معمولاً با فتیله و یک ماده روغنی قابل اشتعال افروخته می شده است.

جمله **يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ** اشاره به ماده انرژی زای فوق العاده مستعد برای این چراغ است، چرا که " روغن زیتون " که از درخت پر بار و پر برکتی گرفته شود یکی از بهترین روغنها برای اشتعال است آنهم درختی که تمام جوانب آن به طور مساوی در معرض تابش نور آفتاب باشد، نه در جانب شرق باغ و کنار دیواری قرار گرفته باشد و نه در جانب غرب که تنها یک سمت آن آفتاب ببیند، و در نتیجه میوه آن نیمی رسیده و نیمی نارس و روغن آن ناصاف گردد.

و با این توضیح به اینجا می رسیم که برای استفاده از نور کامل چنین چراغی با درخشش و تابش بیشتر نیاز به چهار عامل داریم:

چراغدانی که آن را از هر سو محافظت کند بی آنکه از نورش بکاهد، بلکه نور آن را متمرکزتر سازد.

و حبابی که گردش هوا را بر گرد شعله تنظیم کند، اما آن قدر شفاف باشد که به هیچوجه مانع تابش نور نگردد. و چراغی که مرکز پیدایش نور بر فتیله آن است.

و بالاخره ماده انرژی زای صاف و خالص و زلالی که آن قدر آماده اشتعال باشد که گویی بدون تماس با شعله آتش می خواهد شعله ور گردد.

اینها همه از یک سو، در حقیقت بیانگر جسم و ظاهرشان است.

از سوی دیگر مفسران بزرگ اسلامی در اینکه محتوای این تشبیه چیست و به اصطلاح " مشبه " کدام نور الهی است تفسیرهای گوناگونی دارند:

بعضی گفته اند منظور همان نور هدایتی است که خداوند در دلهای مؤمنان بر افروخته، و به تعبیر دیگر منظور ایمان است که در سراچه قلوب مؤمنان جایگزین شده است.

بعضی دیگر آن را به معنی قرآن که در درون قلب آدمی نورافکن می گردد دانسته اند.

بعضی دیگر تشبیه را اشاره به شخص پیامبر ص.

و بعضی اشاره به دلائل توحید و عدل پروردگار.

و بعضی به روح اطاعت و تقوا که مایه هر خیر و سعادت است تفسیر کرده‌اند.

در واقع تمام مصادیقی که برای نور معنوی در قرآن و روایات اسلامی آمده در اینجا به عنوان تفسیر ذکر شده است، و روح همه آنها در واقع یک چیز است و آن همان نور "هدایت" است که از قرآن و وحی و وجود پیامبران سرچشمه می‌گیرد، و با دلائل توحید آبیاری می‌شود، و نتیجه آن تسلیم در برابر فرمان خدا و تقوا است.

توضیح اینکه: نور ایمان که در قلب مؤمنان است دارای همان چهار عاملی است که در یک چراغ پر فروغ موجود است:

"مصباح" همان شعله‌های ایمان است که در قلب مؤمن آشکار می‌گردد و فروغ هدایت از آن منتشر می‌شود.

"زجاجه" و حباب قلب مؤمن است که ایمان را در وجودش تنظیم می‌کند.

"مشکاة" سینه مؤمن و یا به تعبیر دیگر مجموعه شخصیت و آگاهی و علوم و افکار او است که ایمان وی را از گزند طوفان حوادث مصون می‌دارد.

"شجره مبارکه زیتونه" همان وحی الهی است که عصاره آن در نهایت صفا و پاکی می‌باشد و ایمان مؤمنان به وسیله آن شعله‌ور و پر بار می‌گردد.

در حقیقت این نور خدا است همان نوری است که آسمانها و زمین را روشن ساخته و از کانون قلب مؤمنان سر بر آورده و تمام وجود و هستی آنها را روشن و نورانی می‌کند.

دلائلی را که از عقل و خرد دریافته‌اند با نور وحی آمیخته می‌شود و مصداق **نُورٍ عَلَی نُوْرٍ** می‌گردد.

و هم در اینجا است که دل‌های آماده و مستعد به این نور الهی هدایت می‌شوند و مضمون **يَهْدِي اللّٰهُ لِنُوْرِهِ مَنْ يَّشَاءُ** در مورد آنان پیاده می‌گردد.

بنا بر این حفظ این نور الهی (نور هدایت و ایمان) مجموعه‌ای از معارف و آگاهیها و خودسازیها و اخلاق لازم است که همچون مشکاتی این مصباح را حفظ کند.

و نیز قلب مستعد و آماده‌ای می‌خواهد که همچون زجاجه برنامه آن را تنظیم نماید.

و امدادی از ناحیه وحی لازم دارد که همچون شجره مبارکه زیتونه به آن انرژی بخشد.

و این نور وحی باید از آلودگی به گرایشهای مادی و انحرافی شرقی و غربی که موجب پوسیدگی و کدورت آن می شود بر کنار باشد.

آن چنان صاف و زلال و خالی از هر گونه التقاط و انحراف که بدون نیاز به هیچ چیز دیگر تمام نیروهای وجود انسان را بسیج کند، و مصداق " **يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ**" گردد.

هر گونه تفسیر به رای و پیشداوریهای نادرست و سلیقه‌های شخصی و عقیده‌های تحمیلی و تمایل به چپ و راست و هر گونه خرافات که محصول این شجره مبارکه را آلوده کند از فروغ این چراغ می‌کاهد و گاه آن را خاموش می‌سازد.

این است مثالی که خداوند در این آیه برای نور خود بیان کرده و او از همه چیز آگاه است.

از آنچه در بالا گفتیم این نکته روشن می‌شود که اگر در روایات ائمه معصومین ع که در تفسیر این آیه رسیده است "مشکاة" گاهی به قلب پیامبر اسلام ص و "مصباح" نور علم، و "زجاجه" وصی او علی ع و "شجره مبارکه" به ابراهیم خلیل که ریشه این خاندان از او است، و جمله " **لا شَرْفِيَّةَ وَ لا عَرَبِيَّةَ**" به نفی گرایشهای یهود و نصارا تفسیر شده است، در حقیقت چهره دیگری از همان نور هدایت و ایمان، و بیان مصداق روشنی از آن است، نه اینکه منحصر به همین مصداق باشد.

و نیز اگر بعضی از مفسران این نور الهی را به قرآن یا دلائل عقلی یا شخص پیامبر اسلام ص تفسیر کرده‌اند آن نیز ریشه مشترکی با تفسیر فوق دارد.

*** تا به اینجا ویژگیها و مشخصات این نور الهی، نور هدایت و ایمان را در لابلائی تشبیه به یک چراغ پر فروغ مشاهده کردیم، اکنون باید دید این چراغ پر نور در کجا است؟ و محل آن چگونه است؟ تا همه آنچه در این زمینه لازم بوده است با ذکر این محل روشن گردد.

لذا در آیه بعد می‌فرماید: "این مشکاة در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده که دیوارهای آن را بالا برند و مرتفع سازند" (تا از دستبرد دشمنان و شیاطین و هوسبازان در امان باشد) (**فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَهُ**).

"خانه‌هایی که ذکر نام خدا در آن شود" (و آیات قرآن و حقائق وحی را در آن بخوانند) (**وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ**).

بسیاری از مفسران آیه فوق را همانگونه که در بالا تفسیر کرده‌ایم مربوط به آیه قبل دانسته‌اند^{۶۰} ولی بعضی آن را مرتبط به جمله بعد می‌دانند که چندان صحیح به نظر نمی‌رسد.

اما اینکه بعضی گفته‌اند وجود این چراغ پر فروغ در خانه‌هایی که ویژگی‌هایش در این آیه بیان شده چه اثری دارد پاسخ روشن است زیرا خانه‌ای با این مشخصات که دیوارهای آن برافراشته شده و مردانی مصمم و بیدار و هشیار در آن به پاسداری مشغولند ضامن حفاظت این چراغ پر فروغ است بعلاوه آنها که در جستجوی چنین منبع نور و روشنایی هستند از محل آن با خبر می‌شوند و به دنبال آن می‌شتابند.

اما اینکه منظور از این "بیوت" (خانه‌ها) چیست؟ پاسخ آن از ویژگی‌هایی که در ذیل آیه برای آن ذکر شده است روشن می‌شود، آنجا که می‌گوید: "در این خانه‌ها هر صبح و شام تسبیح خدا می‌گویند" (يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ)^{۶۱}***

"مردانی که نه تجارت آنها را از یاد خدا و بر پا داشتن نماز و ادای زکات باز می‌دارد و نه خرید و فروش" (رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ).

"آنها از روزی می‌ترسند که دلها و دیده‌ها در آن دگرگون و زیر و رو می‌شود" (يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ).

این ویژگی‌ها نشان می‌دهد که این بیوت همان مراکزی است که: به فرمان پروردگار استحکام یافته و مرکز یاد خدا است و حقائق اسلام و احکام خدا از آن نشر می‌یابد، و در این معنی وسیع و گسترده، مساجد، خانه‌های انبیاء و اولیا، مخصوصاً خانه پیامبر ص و خانه علی ع جمع است.

و اینکه بعضی از مفسران آن را منحصر به مساجد و یا بیوت انبیاء و مانند آن تفسیر کرده‌اند دلیلی بر این انحصار نیست، و اگر مشاهده می‌کنیم در بعضی از روایات مانند روایتی که از امام باقر ع نقل شده که فرمود:

"هی بیوت الانبیاء و بیت علی منها"

: "این آیه اشاره به خانه پیامبران است و خانه علی نیز از این زمره محسوب می‌شود"^{۶۲}.

^{۶۰} (۱) تقدیر آیه در واقع چنین بوده است: هذه المشكاة في بيوت ... يا هذا المصباح في بيوت ... هذه الشجرة المباركة في بيوت ... نور الله في بيوت، در حالی که در تفسیر دوم بعد از بیوت "را متعلق به" تسبیح می‌دانند که مفهوم آیه چنین می‌شود: "در خانه‌هایی که خداوند اجازه داده است آن را برافرازند مردان صبح و شام تسبیح خدا می‌گویند ولی این تفسیر با ذکر کلمه "فیها" سازگار نیست چرا که تکرار محسوب می‌شود به علاوه با روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده نیز هماهنگ نمی‌باشد (دقت کنید).

^{۶۱} (۲) "غدو" (بر وزن علو) به معنی صبحگاهان است، راغب در مفردات می‌گوید:

"غدو" به اول روز گفته می‌شود و در قرآن در مقابل "آصال" قرار گرفته، در حالی که "غداة" در برابر "عشی" آمده.

"آصال" جمع اصل (بر وزن رسل) و آنهم به نوبه خود جمع "اصیل" به معنی "عصر" است و اما اینکه چرا کلمه "غدو" به صورت مفرد و "آصال" به صورت جمع آمده؟ فخر رازی می‌گوید به خاطر این است که غدو جنبه مصدری دارد و مصدر هرگز جمع بسته نمی‌شود.

یا در حدیث دیگری از پیامبر ص می‌خوانیم که به هنگام تلاوت این آیه از آن حضرت پرسیدند منظور چه بیوتی است؟ فرمود "بیوت الانبیاء" است ابو بکر پرسید این خانه (اشاره به خانه فاطمه و علی کرد) نیز از آن جمله است؟

پیامبر ص فرمود: "نعم من افاضلها": "آری این از برترین آنها است"^{۶۳}.

همه اینها اشاره به مصداقهای روشن است، زیرا می‌دانیم معمول روایات این است که به هنگام تفسیر، مصدایق روشن را بیان می‌کند.

آری هر کانونی که به فرمان خدا بر پا شده، و نام خدا در آن برده می‌شود، و هر صبح و شام مردان با ایمانی که زندگی مادی آنها را به خود مشغول و از یاد خدا غافل نمی‌کند به تسبیح و تقدیس در آن مشغولند، چنین خانه‌هایی مرکز مشکات انوار الهی و ایمان و هدایت است.

در واقع این خانه‌ها چند ویژگی دارد:

نخست اینکه به فرمان خدا بنیاد شده.

دیگر اینکه پایه‌ها و دیوارهایش آن چنان محکم و مرتفع است که آن را از نفوذ شیاطین حفظ می‌کند.

و دیگر اینکه مرکز یاد خدا است.

و سر انجام اینکه مردانی از آن پاسداری می‌کنند که صبح و شام به تسبیح خدا مشغولند، و جاذبه‌های دنیای فریبنده آنها را از حق غافل نمی‌سازد.

این خانه‌ها با این ویژگیها سر چشمه هدایت و ایمان است.

ذکر این نکته نیز لازم است که در این آیه هم "تجارت" آمده است و هم "بیع" با اینکه به نظر می‌رسد هر دو یک معنی داشته باشد، ولی ممکن است تفاوت این دو از این نظر باشد که تجارت اشاره به یک کار مستمر و مداوم است، ولی بیع برای یک مرحله و به صورت گذرا است.

توجه به این امر نیز ضروری است که نمی‌فرماید آنها مردانی هستند که به سوی تجارت و بیع نمی‌روند بلکه می‌گویند تجارت و بیع آنها را از یاد خدا و بر پا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند.

^{۶۲} (۱) تفسیر نور الثقلین ج ۳ صفحه ۶۰۷.

^{۶۳} (۲) تفسیر مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

آنها پیوسته از روز قیامت و دادگاه عدل پروردگار که از شدت وحشتش دلها و چشمها در آن دگرگون می‌شود بیمناکند (توجه داشته باشید جمله " یخافون " به مقتضای اینکه فعل مضارع است دلالت بر استمرار خوف و ترس آنها از قیامت دارد خوف و ترسی که آنان را به انجام مسئولیتها و رسالتها وادار می‌کند).

در آخرین آیه مورد بحث به پاداش بزرگ این پاسداران نور هدایت و عاشقان حق و حقیقت اشاره کرده، چنین می‌گوید: " این بخاطر آن است که خداوند آنها را به بهترین اعمالی که انجام داده‌اند پاداش دهد و از فضلش بر پاداش آنها بیفزاید " (لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُم مِّنْ فَضْلِهِ).

و این جای تعجب نیست، زیرا فیض خداوند برای آنها که شایسته فیض اویند محدود نیست " و خداوند هر کس را بخواهد بیحساب روزی می‌دهد و از مواهب بی انتهای خویش بهره‌مند می‌سازد " (وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ).

در اینکه منظور از " أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا " در این آیه چیست؟ بعضی گفته‌اند اشاره به همه اعمال نیک است اعم از واجبات و مستحبات، کوچک و بزرگ.

بعضی دیگر معتقدند که اشاره به این است که خداوند کار خیر را ده برابر و گاه هفتصد برابر یا بیشتر، پاداش می‌دهد، چنان که در آیه ۱۶۰ انعام می‌خوانیم: مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا: " کسی که کار نیک کند ده برابر پاداش می‌گیرد " و در آیه ۲۶۱ سوره بقره در مورد انفاق کنندگان پاداشی معادل هفتصد برابر و یا مضاعف آن ذکر شده است.

این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق وجود دارد که منظور این است خداوند تمام اعمال آنها را بر معیار و مقیاس بهترین اعمالشان پاداش می‌دهد، حتی اعمال کم اهمیت و متوسطشان همردیف بهترین اعمالشان در پاداش خواهد بود! و این از فضل خداوند دور نیست، چرا که در مقام عدالت و مجازات برابری ضروری است، اما هنگامی که به مقام فضل و کرم می‌رسد مواهب و بخششها بیحساب است، چرا که ذات پاکش نامحدود است، و " نعمتش نامتناهی کرمش بی پایان ".

*** نکته‌ها:

نکات این آیات را از آنجا که با تفسیر آیات آمیخته بود در لابلای آن بیان کردیم اما چند بخش از روایات باقی مانده است که ذکر آنها برای تکمیل این بحث تفسیر لازم است:

۱- در کتاب " روضه کافی " از امام صادق ع می‌خوانیم که در تفسیر آیه نور فرمود:

ان المشكاة قلب محمد (ص)، و المصباح النور الذي فيه العلم، و الزجاجه قلب علي او نفسه:

"مشکات قلب محمد است، و مصباح همان نور علم و هدایت، و زجاجه اشاره به علی ع یا قلب او است که بعد از رحلت پیامبر این مصباح در آن قرار گرفت^{۶۴}."

۲- در حدیث دیگری که در "توحید صدوق" آمده است چنین می‌خوانیم:

امام باقر ع فرمود:

ان المشكاة نور العلم في صدر النبي (ص) و الزجاجه صدر علي ... و نور علی نور امام مؤید بنور العلم و الحكمة في اثر الامام من آل محمد، و ذلك من لدن آدم الى ان تقوم الساعة، فهؤلاء الاوصياء الذين جعلهم الله عز و جل خلفاء في ارضه و حججه على خلقه، لا تخلو الارض في كل عصر من واحد منهم:

"مشکات" نور علم در سینه پیامبر ص است و "زجاجه" سینه علی ع است، و "نور علی نور" امامانی از آل محمد ص هستند که یکی بعد از دیگری می‌آیند و با نور علم و حکمت مؤیدند، و این رشته از آغاز خلقت آدم تا پایان جهان ادامه داشته و دارد، اینها همان اوصیایی هستند که خداوند آنان را خلفای در زمین قرار داده، و حجت خویش بر بندگانش، و در هیچ عصر و زمانی صفحه روی زمین از آنها خالی نبوده است و نخواهد بود^{۶۵}."

۳- در حدیث دیگری از امام صادق ع "مشکات" به فاطمه ع و "مصباح" به حسن ع و "زجاجه" به حسین ع تفسیر شده است^{۶۶}.

البته همان گونه که قبلا هم اشاره کردیم آیات مفهوم وسیعی دارد که هر یک از روایات فوق بیان مصداق روشنی از آن است. بی آنکه از عمومیت آیه صرف نظر شود و به این ترتیب هیچگونه تضادی در روایات نیست.

*** ۴- در حدیثی از امام باقر ع می‌خوانیم که با "قتاده" فقیه معروف اهل بصره گفتگویی داشت، و در ضمن از حضور در مجلس امام ع و ابهت خاص آن حضرت که سراسر قلب او را فرا گرفته بود اظهار شگفتی کرد، امام به او فرمود: آیا می‌دانی کجا نشسته‌ای؟ در برابر همانها که خدا درباره آنها گفته: **فِي بُيُوتٍ أذنَ اللهُ أن تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبَّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ.**

سپس فرمود: فانت ثم و نحن اولئك: تو آن هستی که گفتی (فقیه اهل بصره) و ما این هستیم که قرآن می‌گویید! قتاده در جواب گفت: صدقت و الله، جعلني الله فداك، و الله ما هي بيوت حجارة و لا طين: "راست گفتی فدایت گردم، به خدا سوگند منظور خانه‌های سنگی و گلی نیست" (منظور خانه‌های وحی و ایمان و هدایت است)^{۶۷}.

^{۶۴} (۱ و ۲ و ۳) نور الثقلین ذیل آیات مورد بحث (با کمی تلخیص) ج ۳ صفحه ۶۰۲ و ۶۰۳.

^{۶۵} (۱ و ۲ و ۳) نور الثقلین ذیل آیات مورد بحث (با کمی تلخیص) ج ۳ صفحه ۶۰۲ و ۶۰۳.

^{۶۶} (۱ و ۲ و ۳) نور الثقلین ذیل آیات مورد بحث (با کمی تلخیص) ج ۳ صفحه ۶۰۲ و ۶۰۳.

*** ۵- در حدیث دیگری نقل شده که درباره این گروه از مردان الهی که پاسدار وحی و هدایتند فرمود:

هم التجار الذین لا تلهیهم تجارةٌ ولا بیعٌ عن ذکرِ اللّٰهِ، اذا دخل مواقیت الصلاة ادوا الی اللّٰهِ حقّه فیها:

" آنها تاجرانی هستند که تجارت و بیع آنان را از یاد خدا غافل نمی‌سازد، هنگامی که وقت نماز داخل می‌شود حق آن را اداء می‌کنند"^{۶۸}.

اشاره به اینکه آنها در عین فعالیت‌های سازنده و مثبت اقتصادی تمام فعالیت‌هایشان تحت الشعاع نام خدا است، و چیزی را بر آن مقدم نمی‌شمردند.

۶- درخت زیتون چنان که در آیات فوق خواندیم به عنوان " شجره مبارکه " (درخت پر برکت) توصیف شده است. و اگر در آن روز که قرآن نازل شد اهمیت این تعبیر بر همگان روشن نبود امروز برای ما واضح و آشکار است، چرا که دانشمندان بزرگی که سالیان دراز از عمر خود را در راه مطالعه خواص گوناگون گیاهان صرف کرده‌اند به ما می‌گویند از این درخت با برکت محصولی به دست می‌آید که از مفیدترین و پرارزشتترین روغن‌ها است و نقش مؤثری در سلامت بدن دارد.

ابن عباس می‌گوید این درخت تمام اجزایش مفید و سودمند است حتی در خاکستر آن نیز فائده و منفعتی است، و اولین درختی است که بعد از طوفان نوح ع روئید و پیامبران در حق آن دعا کرده‌اند که درخت پر برکتی باشد.

*** ۷- مفسران بزرگ در تفسیر جمله **نُورٌ عَلٰی نُورٍ** تعبیرات گوناگونی دارند: مرحوم طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: اشاره به پیامبرانی است که یکی بعد از دیگری از یک نسل و یک ریشه به وجود می‌آیند و راه هدایت را تداوم می‌بخشند.

فخر رازی در تفسیر خود می‌گوید: اشاره به اجتماع اشعه نور و تراکم آنها است آن چنان که درباره مؤمن وارد شده: " مؤمن در میان چهار حالت قرار دارد: اگر موهبتی به او برسد خدا را شکر می‌گوید، و اگر مصیبتی رسد صابر و با استقامت است، اگر سخن بگوید راست می‌گوید، و اگر داوری کند عدالت را می‌جوید، او در میان توده‌های مردم ناآگاه همچون انسان زنده‌ای در میان مردگان است، او در میان پنج نور در حرکت است سخنش نور، عملش نور، محل ورودش نور، محل خروجش نور، و هدفش نور خدا در روز قیامت است!"

^{۶۷} (۱ و ۲) همان مدرک صفحه ۶۰۹.

^{۶۸} (۱ و ۲) همان مدرک صفحه ۶۰۹.

این احتمال نیز وجود دارد که نور اول که در آیه آمده است اشاره به نور هدایت الهی از طریق وحی است، و نور دوم نور هدایتش از طریق عقل، و یا نور اول نور هدایت تشریح است و نور دوم نور هدایت تکوینی است بنا بر این نوری است بر فراز نور.

و به این ترتیب این جمله گاه تفسیر به منابع مختلف نور شده (انبیاء) و گاه به انواع مختلف نور، و گاه به مراحل گوناگون آن و در عین حال همه آنها ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد که مفهومش گسترده است (دقت کنید).

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعِهِ يُحْسِبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فُوقَاهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۳۹) أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ (۴۰)

ترجمه:

۳۹- و کسانی که کافر شدند اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر، که انسان تشنه آن را از دور آب می‌پندارد، اما هنگامی که به سراغ آن می‌آید چیزی نمی‌یابد! و خدا را نزد آن می‌یابد و حساب او را صاف می‌کند، و خداوند سریع الحساب است! ۴۰- یا همچون ظلماتی است در یک دریای پهناور، که موج آن را پوشانیده، و بر فراز آن موج دیگری است، و بر فراز آن ابری تاریک، ظلمتهایی است یکی بر فراز دیگر آن چنان که هر گاه دست خود را خارج کند ممکن نیست آن را ببیند! و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست!

تفسیر: اعمالی همچون سراب!

از آنجا که در آیات گذشته سخن از نور خدا، نور ایمان و هدایت، بود، برای تکمیل این بحث، و روشن شدن حال آنها در مقایسه با دیگران، در آیات مورد بحث سخن از ظلمت کفر و جهل و بی‌ایمانی، و کافران تاریکدل و منافقان گمراه می‌گوید، سخن از کسانی می‌گوید که به عکس مؤمنان که زندگی و افکارشان "نور علی نور" بود، وجود آنها "ظلمات بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ" است! سخن از کسانی است که در بیابان خشک و سوزان زندگی بجای آب به دنبال سراب می‌روند، و از تشنگی جان می‌دهند، در حالی که مؤمنان در پرتو ایمان چشمه زلال هدایت را یافته و در کنار آن آرمیده‌اند.

نخست می‌گوید: " کسانی که کافر شدند اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر، که انسان تشنه آن را از دور آب می‌پندارد" (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً).

" اما هنگامی که به سراغ آن می‌آید چیزی نمی‌یابد" (حتی ادا جاءه لم يجد شيئا).

" اما خدا را نزد اعمال خود می‌یابد و حساب او را صاف می‌کند!" (وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ).

" و خداوند سریع الحساب است!" (وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ).

" سراب" در اصل از ماده "سرب" (بر وزن شرف) به معنی راه رفتن در سرایشی است و "سرب" (بر وزن حرب) به معنی راه سرایشی است، به همین مناسبت "سراب" به تالوئی می‌گویند که از دور در بیابانها و سرایشیها نمایان می‌شود و به نظر می‌رسد که در آنجا آب وجود دارد، در حالی که چیزی جز انعکاس نور آفتاب نیست.^{۶۹}

" قیعه" به عقیده بعضی جمع "قاعه" به معنی زمین گسترده و وسیعی است که آب و گیاه ندارد و به تعبیر دیگر به زمینهای کویر مانند می‌گویند که سراب نیز غالبا در آنجا به چشم می‌خورد.

ولی جمعی از مفسران و ارباب لغت این کلمه را مفرد می‌دانند که جمع آن "قیعان" یا "قیعات" است.^{۷۰}

گر چه از نظر معنی در اینجا تفاوت چندانی وجود ندارد ولی تناسب آیه ایجاب می‌کند که مفرد باشد زیرا "سراب" به صورت مفرد ذکر شده و طبعا چنین سرابی در یک بیابان خواهد بود نه در بیابانها (دقت کنید).

*** سپس به مثال دوم می‌پردازد و می‌گوید: " و یا اعمال این کافران همانند ظلماتی است در یک اقیانوس پهناور که موج آن را پوشانده، و بر فراز موج موج دیگری است و بر فراز آن ابر تاریکی قرار گرفته است" (أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ).

و به این ترتیب "ظلمتهایی است که یکی بر فراز دیگری قرار گرفته!" (ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ).

" آن چنان که هر کس در میان آن گرفتار شود آن قدر تاریک و ظلمانی است که اگر دست خود را بیرون آورد ممکن نیست آن را ببیند!" (إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا).

^{۶۹} (۱) دانشمندان فیزیکدان امروز می‌گویند هنگامی که هوا گرم می‌شود، طبقه هوای مجاور زمین بر اثر شدت گرما انبساط بیشتری پیدا می‌کند و با توده مجاور تفاوت می‌یابد، امواج نور در آن می‌شکند و سراب به خاطر همین شکست نور است.

^{۷۰} (۲) به تفسیر "جمع البیان" و "روح المعانی" و "تفسیر قرطبی" و "تفسیر فخر رازی" و "مفردات راغب" مراجعه شود.

آری نور حقیقی در زندگی انسانها فقط نور ایمان است و بدون آن فضای حیات تیره و تاریک خواهد بود، اما این نور ایمان تنها از سوی خدا است" و کسی که خدا نوری برایش قرار نداده نوری برای او نیست" (وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ).

برای درک عمق این مثال قبلا لازم است به معنی واژه "لجی" توجه شود.

"لجی" (بر وزن گرجی) به معنی دریای عمیق و پهناور است و در اصل از ماده "لجاج" به معنی پی گیری کردن کاری است (که معمولا در مورد کارهای نادرست گفته می شود) سپس به پی گیری امواج دریا و قرار گرفتن آنها پشت سر هم گفته شده است.

و از آنجا که دریا هر قدر عمیقتر و گسترده تر باشد امواجش بیشتر است این واژه در مورد دریاها هم عمیق و پهناور به کار می رود.

اکنون دریای خروشان و موجی را در نظر بگیرید که بسیار عمیق و ژرف است و می دانیم نور آفتاب که قویترین نورها است تا حد معینی در دریا نفوذ می کند و آخرین اشعه آن تقریبا در عمق هفتصد متر محو و نابود می گردد، بطوری که در اعماق بیشتر ظلمت دائم و شب جاویدان حکمفرما است، چرا که مطلقا در آنجا نوری نفوذ نمی کند.

این را نیز می دانیم که آب اگر صاف و بدون تلاطم باشد نور را بهتر منعکس می کند ولی امواج متلاطم شعاع نور را در هم می شکنند و مقدار کمتری از آن به اعماق آب منتقل می گردد.

اگر بر این امواج خروشان این موضوع را نیز اضافه کنیم که ابری تیره و تاریک بالای آنها سایه افکننده باشد ظلمتی که از آن حاصل می شود ظلمتی است فوق العاده متراکم^{۷۱}.

ظلمت اعماق آب از یک سو، ظلمت امواج خروشان از سوی دیگر، ظلمت ابر تاریک از سوی سوم، ظلماتی است که بر روی یکدیگر قرار گرفته است، و بدیهی است که در چنین ظلمتی نزدیکترین اشیاء قابل رؤیت نخواهد بود، حتی اگر انسان دست خود را نزدیک چشمش قرار دهد آن را نمی بیند.

کافرانی که از نور ایمان بی بهره اند به کسی می مانند که در چنین ظلمت مضاعفی گرفتار شده است، بعکس مؤمنان روشن ضمیر که مصداق نور علی نورند.

^{۷۱} (۱) باید توجه داشت که "سحاب" چنان که در "لسان العرب" آمده به معنی ابری است بارانزا، و با توجه به اینکه ابرهای بارانزا غالبا ابرهای متراکمند معمولا تیره و تارتر می باشند.

بعضی از مفسران گفته‌اند که این ظلمتهای سه‌گانه‌ای که افراد بی ایمان در آن غوطه‌ورند عبارتند از ظلمت اعتقاد غلط، و ظلمت گفتار نادرست، و ظلمت کردار بد، و به تعبیر دیگر اعمال افراد بی ایمان هم از نظر زیر بنا تاریک است و هم از نظر انعکاسی که در سخنان آنها دارد و هم به خاطر هماهنگیش با سائر اعمال زشتشان از هر نظر ظلمانی است.

بعضی دیگر گفته‌اند این ظلمتهای سه‌گانه عبارت از مراحل جهل آنها است:

نخست اینکه نمی‌دانند، دوم اینکه نمی‌دانند که سوم اینکه با اینحال فکر می‌کنند می‌دانند که همان جهل مرکب و مضاعف است.

بعضی دیگر گفته‌اند از آنجا که عامل اصلی شناخت، طبق تصریح قرآن، سه چیز است: قلب و چشم و گوش (البته قلب به معنی عقل) چنان که در آیه ۷۸ سوره نحل آمده: **وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ:** " خداوند شما را از شکم مادران برون فرستاد در حالی که چیزی نمی‌دانستید، و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد" ولی کفار هم نور قلب را از دست داده‌اند و هم نور سمع و بصر را و در این ظلمتها غوطه‌ورند!^{۷۲}

اما روشن است که این سه تفسیر منافاتی با هم ندارند، و ممکن است آیه ناظر به همه آنها باشد.

به هر حال در دو آیه فوق در یک جمع بندی نهایی به اینجا می‌رسیم که اعمال افراد بی ایمان نخست به نور کاذبی تشبیه شده که همچون یک سراب در بیابان خشک و سوزان ظاهر می‌شود، سرابی که نه تنها عطش تشنه کامان را فرو نمی‌شاند بلکه به خاطر دوندگی بیشتر آن را افزایش می‌دهد.

سپس از این نور کاذب که اعمال ظاهر فریب منافقان بی ایمان است وارد مرحله باطن این اعمال می‌شود، باطنی هولناک مملو از ظلمتها و تاریکیهای متراکم و هراس‌انگیز، باطنی وحشتناک که تمام حواس انسانی در آن از کار می‌افتد و نزدیکترین اشیاء محیط بر او پنهان می‌گردد، حتی خودش را نمی‌تواند ببیند تا چه رسد به دیگران را! بدیهی است در چنین ظلمت هول‌انگیزی، انسان در تنهایی مطلق و جهل و بیخبری کامل فرو می‌رود، نه راه را پیدا می‌کند، نه همسرانی دارد، نه موضع خود را می‌شناسد، نه وسیله‌ای در اختیار دارد، چرا که از منبع نور یعنی "الله" کسب روشنایی نکرده، و در حجاب خودخواهی و جهل و نادانی فرو رفته است.

اگر فراموش نکرده باشید گفتیم نور سرچشمه تمام زیباییها، روشنائیها، حیات و زندگی و جنبش و حرکت است، اما به عکس ظلمت منبع زشتیها، مرگ و نیستی، سکون و سکوت می‌باشد، ظلمت کانون وحشت و نفرت است،

^{۷۲} (۱) تفسیر " فخر رازی" ذیل آیه مورد بحث.

ظلمت همراه با سردی و افسردگی است، و چنین است حال کسانی که نور ایمان را از دست می‌دهند و در ظلمت کفر فرو می‌روند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۴۱) وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۴۲)

ترجمه:

۴۱- آیا ندیدی که برای خدا تسبیح می‌کنند تمام آنان که در آسمانها و زمینها و همچنین پرندگان به هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده‌اند، هر یک از آنها نماز و تسبیح خود را می‌داند، و خداوند به آنچه انجام می‌دهند عالم است.

۴۲- و از برای خداست حکومت و مالکیت آسمانها و زمین و بازگشت تمامی موجودات به سوی اوست.

تفسیر: همه تسبیح‌گوی او هستند

در آیات گذشته سخن از نور خدا، نور هدایت و ایمان و ظلمات متراکم کفر و ضلالت بود، و در آیات مورد بحث از دلائل توحید که نشانه‌های انوار الهی و اسباب هدایت است، سخن می‌گوید:

نخست روی سخن را به پیامبر ص کرده، می‌گوید: "آیا ندیدی که تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند برای خدا تسبیح می‌کنند؟! (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

" و پرندگان در حالی که بالها را بر فراز آسمان گسترده‌اند مشغول تسبیح او هستند؟! (وَ الطَّيْرِ صَافَّاتٍ).

" همه آنها از نماز و تسبیح خود، آگاه و با خبرند " (كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ).

" و خداوند از تمام اعمالی که آنها انجام می‌دهند آگاه است " (وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ).

*** و از آنجا که این تسبیح عمومی موجودات دلیلی بر خالقیت پروردگار است و خالقیت او دلیل بر مالکیت او نسبت به مجموعه جهان هستی است، و نیز دلیل بر آن است که همه موجودات به سوی او باز می‌گردند، اضافه می‌کند: " و از برای خدا است مالکیت آسمانها و زمین، و بازگشت تمامی موجودات به سوی او است " (وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ).

این احتمال نیز در پیوند این آیه با آیه قبل وجود دارد که در آخرین جمله آیه گذشته سخن از علم خداوند به اعمال همه انسانها و تسبیح کنندگان بود، و در این آیه به دادگاه عدل او در جهان دیگر، و مالکیت خداوند نسبت به همه آسمان و زمین و حق قضاوت و داوری او اشاره می‌کند.

*** نکته‌ها:

۱- جمله " أَلَمْ تَرَ " (آیا ندیدی)

به گفته بسیاری از مفسران به معنی "الم تعلم" (آیا نمی‌دانی) است، زیرا تسبیح عمومی موجودات جهان چیزی نیست که با چشم دیده شود، بلکه به هر معنی که باشد با قلب و عقل، درک می‌گردد، اما از آنجا که این مساله آن قدر واضح است که گویی با چشم دیده می‌شود، تعبیر به " أَلَمْ تَرَ " شده است.

این نکته نیز قابل توجه است که مخاطب در این آیه گرچه شخص پیامبر اسلام ص می‌باشد اما به گفته جمعی از مفسران منظور از آن عموم مردم است، و این در قرآن امثال و نظائر فراوان دارد.

اما بعضی گفته‌اند این خطاب در مرحله رؤیت و مشاهده مخصوص پیامبر ص است، چرا که خداوند درک و دیدی به او داده بود که تسبیح و حمد همه موجودات این عالم را مشاهده می‌کرد، و همچنین بندگان خاص خدا که پیرو مکتب اویند به مقام شهود عینی می‌رسند، ولی در مورد عموم مردم جنبه شهود عقلی و علمی دارد نه شهود عینی^{۷۳}.

۲- تسبیح عمومی موجودات عالم

آیات مختلف قرآن سخن از چهار عبادت در مورد همه موجودات این جهان بزرگ می‌گوید: تسبیح، حمد، سجده و نماز، در آیه مورد بحث سخن از "نماز" و "تسبیح" بود.

و در آیه ۱۵ سوره رعد سخن از "سجود" عمومی است **وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**.

و در آیه ۴۴ سوره اسراء سخن از "تسبیح" و "حمد" تمامی موجودات عالم هستی است **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ**.

درباره حقیقت "حمد" و "تسبیح" عمومی موجودات جهان، و تفسیرهای گوناگونی که در این زمینه گفته شده است در ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء مشروحا بحث کرده‌ایم که فشرده آن را در اینجا می‌آوریم:

^{۷۳} (۱) تفسیر صافی ذیل آیه مورد بحث.

در اینجا دو تفسیر قابل توجه وجود دارد:

۱- تمامی ذرات این عالم اعم از آنچه آن را عاقل می‌شماریم یا بی جان یا غیر عاقل همه دارای نوعی درک و شعورند، و در عالم خود تسبیح و حمد خدا می‌گویند، هر چند ما قادر به درک آن نیستیم، شواهدی از آیات قرآن نیز برای این تفسیر اقامه شده است.

۲- منظور از تسبیح و حمد همان چیزی است که ما آن را "زبان حال" می‌نامیم، یعنی مجموعه نظام جهان هستی و اسرار شگفت‌انگیزی که در هر یک از موجودات این عالم نهفته است، با زبان بی‌زبانی، با صراحت و به طور آشکار از قدرت و عظمت خالق خود، و علم و حکمت بی‌انتهای او سخن می‌گویند، چرا که هر موجود بدیع و هر اثر شگفت‌انگیزی، حتی یک تابلو نفیس نقاشی یا یک قطعه شعر زیبا و نغز، حمد و تسبیح ابداع کننده خود می‌گوید، یعنی از یک سو صفات بر جسته او را بیان می‌دارد (حمد) و از سوی دیگر عیب و نقص را از او نفی می‌کند (تسبیح) تا چه رسد به این جهان با عظمت و آن همه عجائب و شگفتیهای بی‌پایانش.

(برای شرح بیشتر به جلد ۱۲ تفسیر نمونه صفحه ۱۳۳ به بعد مراجعه فرمائید).

البته اگر جمله "يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" به معنی تسبیح گفتن کسانی که در آسمانها و زمین هستند بگیریم و ظاهر کلمه "من" را در ذوی- العقول حفظ کنیم، "تسبیح" در اینجا به معنی اول خواهد بود که یک تسبیح آگاهانه و اختیاری است ولی لازمه این سخن آن است که برای پرندگان نیز چنین شعوری قائل باشیم زیرا پرندگان در آیه فوق در کنار "مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ" قرار گرفته‌اند، البته این موضوع عجیب نیست، زیرا در بعضی دیگر از آیات قرآن چنین درکی برای بعضی از پرندگان آمده است (به تفسیری که در ذیل آیه ۳۸ سوره انعام جلد ۵ صفحه ۲۲۱ آوردیم مراجعه فرمائید).

*** ۳- تسبیح ویژه پرندگان

در اینکه چرا در آیه فوق از میان تمام موجودات جهان روی تسبیح پرندگان، آنهم در حالتی که بالهای خود را بر فراز آسمان گسترده‌اند تکیه شده نکته‌ای وجود دارد و آن اینکه: پرندگان علاوه بر تنوع فوق العاده زیادشان، ویژگیهایی دارند که چشم و دل هر عاقلی را به سوی خود جذب می‌کنند، این اجسام سنگین بر خلاف قانون جاذبه بر فراز آسمانها با سرعت زیاد و برق‌آسا حرکت می‌کنند، مخصوصا هنگامی که بالهای خود را صاف نگه داشته‌اند و بر امواج هوا سوارند و بی آنکه فشاری به خود آورند با سرعت به هر سو که مایل باشند می‌چرخند و پیش می‌روند وضع جالبی دارند.

آگاهیهای عجیب آنها در مسائل هواشناسی و اطلاعات عمیقشان از وضع جغرافیایی زمین به هنگام مسافرت و مهاجرت از قاره‌ای به قاره دیگر حتی از مناطق قطب شمال به قطب جنوب، و دستگاه هدایت کننده مرموز و

عجیبی که آنان را در این سفر طولانی حتی به هنگامی که آسمان پوشیده از ابر است راهنمایی می‌کند از شگفت‌انگیزترین مسائل، و از روشنترین دلائل توحید است.

رادار مخصوصی که در وجود شب‌پره‌ها قرار دارد که به وسیله آن در ظلمت و تاریکی شب تمام موانع را بر سر راه خود می‌بیند، و حتی گاه ماهی را در زیر امواج آب نشانه‌گیری کرده و با یک حرکت برق‌آسا او را بیرون می‌کشد، از ویژگیهای حیرت‌انگیز این پرنده است!! به هر حال عجائبی در وجود پرندگان نهفته شده که قرآن به خاطر آن مخصوصاً روی آنها تکیه کرده است.

*** ۴- تفسیر جمله "كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ"

جمعی از مفسران ضمیر "علم" را به "کل" بر گردانده‌اند که طبق آن مفهوم جمله فوق چنین می‌شود: "هر یک از کسانی که در زمین و آسمان هستند و همچنین پرندگان، از نماز و تسبیح خود آگاهند.

ولی بعضی دیگر آن را به خدا باز گردانده‌اند، یعنی خداوند از نماز و تسبیح هر یک از آنان آگاه است، اما تفسیر اول با معنی آیه متناسبتر می‌باشد، به این ترتیب هر یک از تسبیح‌کنندگان راه و رسم "تسبیح" و شرائط و ویژگیهای "نماز" خود را می‌داند، اگر منظور "تسبیح آگاهانه" باشد مفهوم این سخن روشن است اما اگر با زبان حال باشد مفهومش این است که هر کدام نظام ویژه‌ای دارند که به نوعی گویای عظمت پروردگار است و هر کدام چهره‌ای از قدرت و حکمت اویند.

*** ۵- منظور از "صلاة" چیست؟

جمعی از مفسران مانند "مرحوم طبرسی" در "مجمع البیان" و "آلوسی" در "روح البیان" صلاة را در اینجا به معنی "دعا" تفسیر کرده‌اند که مفهوم اصلی آن در لغت همین است. و به این ترتیب موجودات زمین و آسمان با زبان حال، یا زبان قال، در پیشگاه خدا دعا می‌کنند، و از محضر او تقاضای فیض دارند، و او هم که فیاض مطلق است بر حسب استعدادهایشان به آنها می‌بخشد و دریغ ندارد.

منتهی هر کدام در عالم خود می‌دانند چه نیازی دارند و چه باید بخواهند و چه دعائی کنند.

بعلاوه آنها طبق آیاتی که قبلاً اشاره کردیم در پیشگاه با عظمت او خاضعند و در برابر قوانین آفرینش تسلیم، و از سوی دیگر با تمام وجود خود صفات کمالیه خدا را بازگو می‌کنند، و هر گونه نقصی را از او نفی می‌نمایند، و به این ترتیب عبادات چهارگانه آنها "حمد" و "تسبیح" و "دعا" و "سجود" تکمیل می‌شود.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَصِرْفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ (۴۳) يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ (۴۴) وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۵)

ترجمه:

۴۳- آیا ندیدی که خداوند ابرهایی را به آرامی می‌راند، سپس میان آنها پیوند می‌دهد و بعد آن را متراکم می‌سازد، در این حال دانه‌های باران را می‌بینی که از لابلاي آن خارج می‌شود، و از آسمان - از کوه‌هایی که در آنست - دانه‌های تگرگ نازل می‌کند، و هر کس را بخواهد به وسیله آن زیان می‌رساند و از هر کس بخواهد این زیان را بر طرف می‌کند، نزدیک است درخشندگی برق آن (ابرها) چشم‌ها را ببرد!

۴۴- خداوند شب و روز را دگرگون می‌سازد، و در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت.

۴۵- و خداوند هر جنبنده‌ای را از آبی آفرید، گروهی از آنها بر شکم خود راه می‌روند، و گروهی بر دو پای خود، و گروهی بر چهار پا راه می‌روند، خداوند هر چه را اراده کند می‌آفریند، چرا که خدا بر همه چیز تواناست.

تفسیر:

گوشه‌ای دیگر از شگفتیهای آفرینش

باز در این آیات به گوشه دیگری از شگفتیهای آفرینش و علم و حکمت و عظمتی که ما ورای آن نهفته است بر خورد می‌کنیم که همه دلائل توحید ذات پاک اویند.

باز روی سخن را به پیامبر ص کرده می‌گوید: " آیا ندیدی که خداوند ابرهایی را به آرامی میراند، سپس آنها را با هم پیوند می‌دهد، و بعد متراکم می‌سازد؟! " (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا).

" و در این حال دانه‌های باران را می‌بینی که از لابلاي ابرها خارج می‌شوند " و بر کوه و دشت و باغ و صحرا فرو می‌بارند (فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ).

" یزجی " از ماده " از جاء " به معنی راندن با ملایمت است، راندنی که برای ردیف کردن موجودات پراکنده می‌باشد، و این تعبیر دقیقاً در مورد ابرها صادق است که هر قطعه‌ای از آن از گوشه‌ای از دریاها برمی‌خیزد، سپس دست قدرت پروردگار آنها را به سوی هم می‌راند و پیوند می‌دهد، و متراکم می‌سازد.

"رکام" (بر وزن غلام) به معنی اشیایی است که روی هم متراکم شده‌اند.

و اما "ودق" (بر وزن شرق) به عقیده بسیاری از مفسران به معنی دانه‌های باران است که از خلال ابرها بیرون می‌آید، ولی به گفته "راغب" در "مفردات" معنی دیگری نیز دارد، و آن ذرات بسیار کوچکی از آب است که به صورت غبار به هنگام نزول باران در فضا پراکنده می‌شود، ولی معنی اول در اینجا مناسبتر است، زیرا آنچه بیشتر نشانه عظمت پروردگار است همان دانه‌های حیاتبخش باران می‌باشد نه آن ذرات غبار مانند آب.

بعلاوه در هر مورد که قرآن مساله ابرها و نزول برکات را از آسمان مطرح کرده به مساله باران اشاره می‌کند.

آری باران است که زمین‌های مرده را زنده می‌کند، لباس حیات در پیکر درختان و گیاهان می‌پوشاند، و انسان و حیوانات را سیراب می‌کند.

سپس به یکی دیگر از پدیده‌های شگفت‌انگیز آسمان و ابرها اشاره کرده می‌گوید: "و خدا از آسمان، از کوه‌هایی که در آسمان است، دانه‌های تگرگ نازل می‌کند" (وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ).

"تگرگهایی که هر کس را بخواهد به وسیله آن زیان می‌رساند" شکوفه‌های درختان، میوه‌ها و زراعتها، و حتی گاه حیوانات و انسانها از آسیب آن در امان نیستند (فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ).

"و از هر کس بخواهد این عذاب و زیان را بر طرف می‌سازد" (وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ).

آری او است که از یک ابر گاهی باران حیاتبخش نازل می‌کند و گاه با مختصر تغییر آن را مبدل به تگرگهای زیانبار و حتی کشنده می‌کند، و این نهایت قدرت و عظمت او را نشان می‌دهد که سود و زیان و مرگ و زندگی انسان را در کنار هم چیده بلکه در دل هم قرار داده است!

و در پایان آیه به یکی دیگر از پدیده‌های آسمانی که از آیات توحید است اشاره کرده می‌گوید: "نزدیک است درخشندگی برق ابرها، چشمهای انسان را ببرد" (يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ).

ابرهایی که در حقیقت از ذرات "آب" تشکیل شده است به هنگامی که حامل نیروی برق می‌شود، آن چنان "آتشی" از درونش بیرون می‌جهد که برقش چشمها را خیره، و رعدش گوشها را از صدای خود پر می‌کند، و گاه همه جا را می‌لرزاند، این نیروی عظیم در لابلای این بخار لطیف راستی شگفت‌انگیز است!***

پاسخ به یک سؤال [کدام کوه در آسمان است که تگرگها از آن فرو می‌ریزند؟]

تنها سؤالی که در اینجا باقی می‌ماند این است که این کدام کوه در آسمان است که تگرگها از آن فرو می‌ریزند، در اینجا مفسران بیانات مختلفی دارند:

۱- بعضی گفته‌اند "جبال" (کوهها) در اینجا جنبه کنایی دارد، همانگونه که می‌گوئیم کوهی از غذا، یا کوهی از علم، بنا بر این مفاد آیه فوق این است که در واقع کوهی و توده عظیمی از تگرگ به وسیله ابرها در دل آسمان به وجود می‌آید، و از آنها بخشی در شهر، و بخشی در بیابان فرو می‌ریزد، و حتی کسانی مورد اصابت آن قرار می‌گیرند.

۲- بعضی دیگر گفته‌اند منظور از کوهها، توده‌های عظیم ابر است که در عظمت و بزرگی بسان کوه است.

۳- نویسندگان تفسیر "فی ظلال" در اینجا بیان دیگری دارد که مناسبتر به نظر می‌رسد و آن اینکه توده‌های ابر در وسط آسمان به راستی شبیه کوهها هستند گر چه از طرف پائین به آنها می‌نگریم صافند. اما کسانی که با هواپیما بر فراز ابرها حرکت کرده‌اند غالباً با چشم خود این منظره را دیده‌اند که ابرها از آن سو به کوهها و درهها و پستیها و بلندیهای می‌مانند که در روی زمین است، و به تعبیر دیگر سطح بالای ابرها هرگز صاف نیست، و همانند سطح زمین دارای ناهمواریهای فراوان است، و از این نظر اطلاق نام جبال بر آنها مناسب است.^{۷۴}

بر این سخن می‌توان این نکته دقیق را افزود که به عقیده دانشمندان تکون تگرگ در آسمان به این طریق است که دانه‌های باران از ابر جدا می‌شود، و در قسمت فوقانی هوا به جبهه سردی برخورد می‌کند و یخ می‌زند، سپس طوفانهای کوبنده‌ای که در آن منطقه حکمفرما است گاهی این دانه‌ها را مجدداً به بالا پرتاب می‌کند، و بار دیگر این دانه‌ها به داخل ابرها فرو می‌رود و لایه دیگری از آب به روی آن می‌نشیند که به هنگام جدا شدن از ابر مجدداً یخ می‌بندد، و گاهی این موضوع چندین بار تکرار می‌شود و هر زمان لایه تازه‌ای روی آن می‌نشیند تا تگرگ به اندازه‌ای درشت شود که دیگر طوفان نتواند آن را به بالا پرتاب کند، اینجا است که راه زمین را به پیش می‌گیرد و فرود می‌آید، و یا اینکه طوفان فرو می‌نشیند و بدون مانع به طرف زمین حرکت می‌کند.^{۷۵}

با توجه به این مطلب، نکته علمی که در کلمه "جبال" در اینجا نهفته است روشنتر می‌شود، زیرا به وجود آمدن تگرگهای درشت و سنگین در صورتی امکان پذیر است که توده‌های ابر متراکم گردند، تا هنگامی که طوفان دانه یخ زده تگرگ را به میان آن پرتاب می‌کند مقدار بیشتری آب به خود جذب نماید، و این تنها در آنجاست که

^{۷۴} (۱) تفسیر فی ظلال جلد ۶ صفحه ۱۰۹.

^{۷۵} (۲) دائرة المعارف فرهنگ نامه ماده تگرگ.

توده‌های ابر بسان کوه‌های مرتفع در جهت بالا قرار گیرد و منبع قابل ملاحظه‌ای برای تکون تگرگ شود (دقت کنید)^{۷۶}.

در اینجا تحلیل دیگری از بعضی از نویسندگان می‌خوانیم که خلاصه آن چنین است:

" در آیات مورد بحث ابرهای بلند صریحا به کوه‌هایی از یخ اشاره می‌کند و یا به تعبیر دیگر کوه‌هایی که در آن نوعی از یخ وجود دارد و این بسیار جالب است، زیرا بعد از اختراع هواپیما و امکان پروازهای بلند که دید دانش بشر را وسعت بخشید، دانشمندان به ابرهایی متشکل و مستور از سوزنهای یخ رسیدند که درست عنوان کوه‌هایی از یخ بر آنها صادق است، و باز هم عجیب است که یکی از دانشمندان شوروی در تشریح ابرهای رگباری طوفانی، چندین بار از آنها به عنوان " کوه‌های ابر " یا " کوه‌هایی از برف " یاد کرده است، و به این ترتیب روشن می‌شود که برآستی در آسمان کوه‌هایی از یخ وجود دارد^{۷۷}.

*** در آیه بعد به یکی دیگر از آیات خلقت و نشانه‌های عظمت پروردگار که همان خلقت شب و روز و ویژگیهای آنها است اشاره کرده می‌فرماید: " خداوند شب و روز را دگرگون می‌سازد، و در این، عبرتی است برای صاحبان بصیرت " (يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ).

در اینکه این دگرگونی از چه نظر است چند تفسیر ذکر کرده‌اند:

بعضی آن را به معنی آمد و شد شب و روز گرفته‌اند که یکی می‌آید و دیگری را محو می‌کند.

و بعضی آن را به معنی کوتاه شدن یکی و طولانی شدن دیگری که به صورت تدریجی انجام می‌یابد دانسته‌اند که پیدایش فصول نیز با آن مربوط است.

و بالاخره بعضی آن را به معنی دگرگونی‌هایی از قبیل گرما و سرما و حوادث دیگری که در شب و روز صورت می‌گیرد دانسته‌اند^{۷۸}.

ولی ناگفته پیداست که این تفسیرها هیچگونه منافاتی با هم ندارند و ممکن است همه آنها در مفهوم جمله " یقلب " جمع باشد.

^{۷۶} (۳) در جمله " و يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ مِنْ بَرَدٍ " سه بار کلمه " من " تکرار شده است که از نظر ادبیات عرب نخستین آنها " من ابتدائیه " است، و دومین آن نیز تناسب با " ابتدائیه " دارد و اما سومین " من " طبق تفاسیری که در بالا گفته شد متفاوت است، بنا بر تفسیر اول " من بیانیه " خواهد بود، و مفهوم جمله این می‌شود: خداوند از آسمان از کوه‌هایی که از تگرگ است تگرگ‌هایی فرو می‌فرستد (بنا بر این مفعول " ينزل " محذوف است) و آن کلمه " البرد " بوده که از قرینه کلام فهمیده می‌شود، اما بنا بر تفسیر دوم و تفسیر سوم که ما انتخاب کردیم " من " یا زائد خواهد بود (چنان که در تفسیر روح المعانی از اخفش در اینجا نقل شده) و یا تبعیضیه است (دقت کنید).

^{۷۷} (۱) باد و باران در قرآن صفحه ۱۴۰ و ۱۴۱ (برای توضیح بیشتر به کتاب مزبور مراجعه فرمائید).

^{۷۸} (۱) تفسیر کبیر فخر رازی، و تفسیر مجمع البیان، و تفسیر روح المعانی.

بدون شک- همانگونه که علم ثابت کرده است- هم آمد و شد شب و روز و هم تغییرات تدریجی آنها برای انسان جنبه حیاتی دارد، و درس عبرتی است برای "اولی الأبصار".

تابش یک نواخت آفتاب، درجه حرارت هوا را بالا می‌برد و موجودات زنده را می‌سوزاند، اعصاب را خسته می‌کند، اما هنگامی که در لابلای این تابش پرده‌های ظلمت شب قرار می‌گیرد آن را کاملاً تعدیل می‌کند.

تغییرات تدریجی روز و شب که سر چشمه پیدایش فصول چهارگانه است عامل بسیار مؤثری برای بارور شدن گیاهان و حیات تمام موجودات زنده و نزول بارانها و ذخیره آب در زمین‌ها است.^{۷۹}

*** آخرین آیه مورد بحث به یکی از مهمترین چهره‌های نظام آفرینش که از روشنترین دلائل توحید است یعنی مساله حیات در صورتهای متنوعش اشاره کرده می‌گوید: "خداوند هر جنبنده‌ای را از آبی آفرید" (وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ).

و با اینکه اصل همه آنها به آب باز می‌گردد با این حال خلقت‌های بسیار متفاوت و شگفت‌انگیزی دارند: "گروهی از آنها بر شکم خود راه می‌روند" (خزندگان) (فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ).

"و گروهی بر روی دو پا راه می‌روند" (انسانها و پرندگان) (وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ).

"و گروهی بر روی چهار پا راه می‌روند" (چهارپایان) (وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ).

تازه منحصر به اینها نیست و حیات چهره‌های فوق العاده متنوع دارد اعم از موجوداتی که در دریا زندگی می‌کنند و یا حشرات که هزاران نوع دارند و هزاران صورت لذا در پایان آیه می‌فرماید: "خداوند هر چه را اراده کند می‌آفریند" (يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ).

"چرا که خدا بر همه چیز توانا است" (إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

*** نکته‌ها:

۱- منظور از "ماء" در اینجا چیست؟

در اینکه کلمه "ماء" (آب) در آیه مورد بحث اشاره به چه آبی است در میان مفسران گفتگو است، و در واقع سه تفسیر برای آن ذکر شده.

^{۷۹} (۲) در این زمینه در جلد هشتم تفسیر نمونه صفحه ۲۲۸ (ذیل آیه ۶ سوره یونس) نیز بحث کرده‌ام.

۱- منظور آب نطفه است، بسیاری از مفسران این تفسیر را انتخاب کرده‌اند، و در بعضی از روایات نیز به آن اشاره شده است.

مشکلی که در این تفسیر وجود دارد این است که همه جنبندگان از آب نطفه به وجود نمی‌آیند، زیرا حیوانات تک سلولی و بعضی دیگر از حیوانات که مصداق جنبنده (دابه) هستند، از طریق تقسیم سلولها به وجود می‌آیند نه از نطفه مگر اینکه گفته شود حکم بالا جنبه نوعی دارد نه عمومی.

۲- دیگر اینکه منظور پیدایش نخستین موجود است، زیرا هم طبق بعضی از روایات اسلامی اولین موجودی را که خدا آفریده آب بوده و انسانها را بعد از آن آب آفرید و هم طبق فرضیه‌های علمی جدید نخستین جوانه حیات در دریاها ظاهر شده، و این پدیده قبل از همه جا بر اعماق یا کنار دریاها حاکم شده است.

(البته آن نیرویی که موجود زنده را با آن همه پیچیدگی در نخستین مرحله به وجود آورد و در مراحل بعد هدایت کرد، یک نیروی ما فوق طبیعی یعنی اراده پروردگار بوده است).

۳- آخرین تفسیر این است که منظور از خلقت موجودات زنده از آب این است که در حال حاضر آب ماده اصلی آنها را تشکیل می‌دهد و قسمت عمده ساختمان آنها آب است و بدون آب هیچ موجود زنده‌ای نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد.

البته این تفسیرها منافاتی با هم ندارند اما در عین حال تفسیر اول و دوم صحیحتر به نظر می‌رسد.^{۸۰}

*** ۲- پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که حیوانات منحصر به این سه گروه نیستند (خزندگان و دو پایان و چهارپایان) بلکه جنبندگان زیادی هستند که بیش از چهار پا دارند؟

پاسخ این سؤال در خود آیه نهفته است زیرا در جمله بعد می‌فرماید:

يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ: "خدا هر چه را بخواهد می‌آفریند" بعلاوه مهمترین حیواناتی که انسان با آن سر و کار دارد همین سه گروه است، از این گذشته بعضی معتقدند که حتی حیواناتی که بیش از چهار پا دارند تکیه گاه اصلی آنها تنها بر چهار پا است و بقیه بازوهای کمکی آن محسوب می‌شود^{۸۱} و^{۸۲}.

^{۸۰} (۱) بعضی از طرفداران تکامل انواع برای اثبات فرضیه خود روی این آیه تکیه کرده‌اند ولی ما ثابت نبودن این فرضیه را در جلد ۱۱ از صفحه ۸۱ به بعد ذیل آیه ۲۶ سوره حجر شرح داده‌ام، این نکته نیز قابل توجه است که اصولاً نباید آیات قرآن را با فرضیه‌ها تطبیق کرد چرا که آیات قرآن حقیقت ثابتی دارند و فرضیه‌های علمی متغیرند.

^{۸۱} (۱) تفسیر قرطبی و تفسیر فخر رازی ذیل آیه مورد بحث.

*** ۳- چهره‌های متنوع حیات

بدون شک عجیب‌ترین پدیده این جهان پدیده "حیات" است، همان مساله‌ای که هنوز معمای آن برای دانشمندان گشوده نشده، همه می‌گویند موجودات زنده از مواد بیجان این عالم به وجود آمده، اما هیچکس نمی‌تواند دقیقا تحت چه شرائطی چنین جهشی صورت گرفته، زیرا در هیچ آزمایشگاهی تبدیل موجودات بیجان به موجودات زنده هنوز مشاهده نشده است، هر چند هزاران هزار دانشمند در طول سالیان دراز در این باره اندیشیده و آزمایش کرده‌اند.

البته شبی از دور در این زمینه در برابر چشم دانشمندان نمایان است، اما تنها شبی است، آنچه مسلم است اسرار حیات و زندگی آن قدر پیچیده است که علوم و دانشهای بشری با تمام گستردگی از کشف و درک آن هنوز عاجز است.

در شرائط فعلی جهان، موجودات زنده تنها از موجودات زنده به وجود می‌آیند، و هیچ موجود زنده‌ای از موجودی بیجان پا نمی‌گیرد، ولی مسلما در گذشته‌های دور چنین نبوده، و به تعبیر دیگر حیات در کره زمین تاریخچه پیدایشی دارد، اما چگونه و با چه شرائطی معمایی است که بر هیچکس روشن نیست.

و از آن عجیبتر تنوع حیات است در اینهمه چهره‌های کاملا متفاوت، از موجودات زنده تک سلولی که تنها زیر میکروسکوب پیدا می‌شوند گرفته، تا الوهای دریایی کوه پیکر که طول قامتشان از سی متر تجاوز می‌کند، و کوهی است از گوشت شناور! از حشرات که صدها هزار نوع در آنها مشاهده شده گرفته، تا پرندگانی که در هزاران هزار چهره ظاهر می‌شوند، و هر کدام برای خود عالمی و جهانی پر اسرار دارند.

کتابهای حیوان‌شناسی که امروز بخش عظیمی از کتابخانه‌های بزرگ جهان را تشکیل می‌دهند تنها گوشه‌ای از این اسرار را برای ما بازگو می‌کنند، مخصوصا حیوانات دریایی که همیشه دریا دیار عجائب بوده، و با تمام اطلاعاتی که اخیرا از آن داریم معلوماتمان در این زمینه بسیار ناچیز است.

به راستی چه بزرگ است خدایی که اینهمه موجودات زنده را با این تنوع وسیع آفریده، و به هر کدام آنچه را نیاز داشتند بخشیده؟ و چه عظیم است قدرت و علمش که برای هر کدام متناسب با شرائط و نیازهایش آنچه را لازم بوده قرار داده است، و عجب اینکه همه آنها در آغاز از یک آب و کمی از مواد ساده زمین آفریده شده است.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۶) وَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۷) وَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ

^{۸۲} (۲) توجه به این نکته نیز از نظر ادبی لازم است که ضمیر "منهم" با اینکه معمولا برای جمع عاقل است در آیه فوق به غیر عاقل نیز بازگشته، همچنین کلمه "من" و این به خاطر آنست که این کلمات گاهی در غیر موجودات عاقل نیز به کار می‌رود.

مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ (۴۸) وَ إِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ (۴۹) أ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ
يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولَهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۵۰)

ترجمه:

۴۶- ما آیات روشنگری نازل کردیم و خدا هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند.

۴۷- آنها می گویند به خدا و پیامبر ایمان داریم و اطاعت می کنیم، ولی بعد از این ادعا گروهی از آنها رویگردان می شوند، آنها (در حقیقت) مؤمن نیستند.

۴۸- و هنگامی که از آنها دعوت شود که به سوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میان آنان داوری کند گروهی از آنها رویگردان می شوند.

۴۹- ولی اگر (داوری به نفع آنها بوده باشد) حق داشته باشند با نهایت تسلیم به سوی او می آیند.

۵۰- آیا در دل‌های آنها بیماری است؟ یا شک و تردید دارند؟ یا می ترسند خدا و رسولش بر آنها ستم کند؟ اما خود اینها ستمگرند!

شان نزول:

مفسران برای بخشی از این آیات دو شان نزول ذکر کرده‌اند: نخست اینکه:

یکی از منافقان با یک مرد یهودی نزاعی داشت، مرد یهودی، منافق ظاهر مسلمان را به داوری پیامبر اسلام ص خواند، اما منافق زیر بار نرفت، و او را به داوری "کعب بن اشرف یهودی" دعوت کرد (و حتی طبق بعضی از روایات صریحا گفت ممکن است "محمد" در مورد ما عدالت را رعایت نکند!) آیات فوق نازل شد و سخت این گونه اشخاص را مورد سرزنش و مذمت قرار داد.

دیگر اینکه در میان امیر مؤمنان علی ع و عثمان (یا طبق روایتی میان آن حضرت و مغیره بن وائل) بر سر زمینی که از علی ع خریداری کرده بود و سنگهایی از آن بیرون آمد و خریدار می خواست آن را به عنوان معیوب بودن رد کند، اختلافی در گرفت، علی ع فرمود: میان من و تو رسول الله داوری کند، اما "حکم بن ابی العاص" که از منافقان بود به خریدار گفت: این کار را مکن، چرا که اگر نزد پسر عموی او- یعنی پیامبر- بروی مسلما به نفع او داوری خواهد کرد! آیه فوق نازل شد و او را سخت نکوهش کرد^{۸۳}.

^{۸۳} (۱) "مجمع البیان" و تفسیر "روح المعانی" و تفسیر "تبیان" و تفسیر "قرطبی" و تفسیر "فخر رازی" و تفسیر "صافی" و تفسیر "نور الثقلین" (ذیل آیه مورد بحث با کمی تفاوت).

تفسیر: ایمان و پذیرش داوری خدا

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از ایمان به خدا و دلایل توحید و نشانه‌های او در جهان تکوین بود، در آیات مورد بحث سخن از آثار ایمان و بازتابهای توحید در زندگی انسان و تسلیم او در برابر حق و حقیقت است.

نخست می‌گوید: " ما آیات روشن و روشنگری نازل کردیم " (لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ).

آیاتی که دلها را به نور ایمان و توحید روشن می‌کند، افکار انسانها را نور و صفا می‌بخشد و محیط تاریک زندگی‌شان را عوض می‌کند.

البته وجود این " آیات مبینات " زمینه را برای ایمان فراهم می‌سازد، ولی نقش اصلی را هدایت الهی دارد، چرا که " خدا هر کس را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می‌کند " (وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

و می‌دانیم که اراده خداوند و مشیت او بی حساب نیست، او نور هدایت را به دل‌هایی می‌افکند که آماده پذیرش آن هستند، یعنی مجاهده را آغاز کرده‌اند و گم‌هایی به سوی او برداشته‌اند.

*** سپس به عنوان مذمت از گروه منافقان که دم از ایمان می‌زنند و ایمان در دل آنها پرتوافکن نیست می‌فرماید: " آنها می‌گویند: به خدا و پیامبر ایمان داریم و اطاعت می‌کنیم، ولی بعد از این ادعا، گروهی از آنها روی گردان می‌شوند، آنها در حقیقت مؤمن نیستند " (وَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ).

این چگونه ایمانی است که از زبانشان فراتر نمی‌رود؟ و پرتوش در اعمالشان ظاهر نمی‌گردد؟

بعد به عنوان یک دلیل روشن برای بی‌ایمانی آنها می‌فرماید: " هنگامی که از آنها دعوت شود که به سوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میان آنان داوری کند، گروهی از آنها روی گردان می‌شوند " (وَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ).

*** برای تاکید بیشتر و روشن شدن شرک و دنیاپرستی‌شان اضافه می‌کند:

" اما اگر این داوری به نفع آنها بوده باشد با نهایت تسلیم به سوی او می‌آیند " (وَ إِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ).

قابل توجه اینکه در یک عبارت، سخن از دعوت به سوی خدا و پیامبر ص است ولی عبارت بعد یعنی جمله " لیحکم " به صورت مفرد آمده که تنها اشاره به داوری پیامبر ص می‌باشد، این به خاطر آن است که داوری پیامبر از داوری خدا جدا نیست و هر دو در حقیقت به امر واحدی باز می‌گردد.

ضمنا باید توجه داشت که ضمیر " الیه " به شخص پیامبر ص یا داوری او باز می‌گردد.

این نکته نیز باید مورد توجه قرار گیرد که در آیات فوق این تخلف و اعراض از داوری پیامبر ص تنها به گروهی از منافقان نسبت داده شده است، شاید به دلیل اینکه گروه دیگر تا این حد بی‌حیا و جسور نبودند، چرا که نفاق هم مانند ایمان دارای درجات مختلفی است.

*** در آخرین آیه مورد بحث ریشه‌های اصلی و انگیزه‌های عدم تسلیم در برابر داوری پیامبر ص را در سه جمله بیان می‌کند و می‌گوید: " آیا در دل‌های آنها بیماری است " (بیماری نفاق) (أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ).

این یکی از صفات منافقان است که اظهار ایمان می‌کنند اما بخاطر انحرافی که در دل از اصل توحید دارند هرگز تسلیم داوری خدا و پیامبر (ص) نیستند یا اگر بیماری نفاق بر دل‌های آنها چیره نشده " به راستی در شک و تردیدند "؟

(أَمْ ارْتَابُوا).

و طبیعی است شخصی که در پذیرش یک آئین مردد است تسلیم لوازم آن نخواهد بود.

یا اینکه اگر نه آن است و نه این و از مؤمنانند " آیا براستی می‌ترسیدند که خدا و رسولش بر آنها ظلم و ستم کند "؟! (أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ).

در حالی که این تناقض آشکاری است کسی که پیامبر اسلام ص را فرستاده خدا و بیانگر رسالت او می‌داند و حکمش را حکم خدا می‌شمرد ممکن نیست احتمال ظلم و ستم درباره او دهد، مگر امکان دارد خدا به کسی ستم کند؟ مگر ظلم زائیده جهل یا نیاز یا خود خواهی نیست؟ ساحت مقدس خداوند از همه اینها پاک است.

" بلکه در واقع خود اینها ظالم و ستمگرند " (بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ).

آنها نمی‌خواهند به حق خودشان قانع باشند، و چون می‌دانند پیامبر اسلام ص چیزی از حق دیگران به آنها نخواهد داد تسلیم داوری او نمی‌شوند.

به گفته نویسندگان تفسیر " فی ظلال ": این سه تعبیر در واقع هر کدام در شکل خاصی عرضه شده است: اولی برای اثبات است، دومی برای تعجب، و سومی برای انکار.

در جمله اول می‌خواهد علت حقیقی را که بیماری نفاق است روشن کند، و در جمله دوم، هدف بیان تعجب از تردید آنها در عدالت پیامبر است و صحت داوری او با این که مدعی ایمانند، و جمله سوم اشاره به تناقض روشنی است که میان ادعای ایمان و عملشان دیده می‌شود.^{۸۴}

تنها ایرادی که به گفته این مفسر در این سخن متوجه می‌شود این است که او جمله " ام ارتابوا " را به معنی شک در عدالت و صحت داوری پیامبر ص گرفته، در حالی که ظاهر این است که شک در اصل نبوت را می‌گوید همانگونه که بسیاری از مفسران پذیرفته‌اند.

*** نکته‌ها:

۱- بیماری نفاق

این نخستین بار نیست که در قرآن مجید به تعبیر " مرض " در مورد نفاق بر خورد می‌کنیم، قبل از آن در اوائل سوره بقره، ضمن بیان صفات منافقان، چنین آمده بود: **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا**: " در دل‌های آنها یک نوع بیماری است، و خداوند هم بر بیماری آنها می‌افزاید! " همانگونه که در جلد اول ذیل آیه مزبور گفتیم، نفاق در حقیقت بیماری و انحراف است، انسان سالم، یک چهره بیشتر ندارد، روح و جسم او هماهنگ است، اگر مؤمن است تمام وجودش فریاد ایمان می‌کشد، و اگر منحرف است ظاهر و باطنش بیانگر انحراف است، اما اینکه ظاهرش دم از ایمان بزند و باطنش بوی کفر دهد، این یک نوع بیماری است.

و از آنجا که این گونه افراد بر اثر لجاجت و پافشاری در برنامه‌هایشان مستحق لطف و هدایت خدایی نیستند، خداوند آنان را به حال خود می‌گذارد تا این بیماریشان افزون گردد.

و برآستی خطرناکترین افراد در یک جامعه همین منافقانند، چرا که تکلیف انسان در برابر آنها روشن نیست، نه واقعا دوستند و نه ظاهرا دشمن!، از امکانات مؤمنین استفاده می‌کنند و از مجازات کفار ظاهرا مصونند، ولی اعمالشان از اعمال کفار بدتر.

و چنان که می‌دانیم چون این ناهماهنگی ظاهر و باطن برای همیشه قابل ادامه نیست سر انجام پرده‌ها کنار می‌رود و باطن آلوده آنان ظاهر می‌شود، چنان که در آیات مورد بحث و شان نزول آن ملاحظه کردیم که پیش آمدن یک صحنه داوری، مشت آنها را باز کرد و خبث درونشان را آشکار ساخت.^{۸۵}

^{۸۴} (۱) تفسیر فی ظلال جلد ۶ صفحه ۱۱۵.

*** ۲- حکومت عدل تنها حکومت خدا است

بی شک انسان هر قدر بتواند خود را از حب و بغض و خودخواهی و خود دوستی خالی کند باز ممکن است به طور ناآگاه گرفتار این امور بشود، مگر اینکه معصوم باشد و بیمه شده از سوی پروردگار.

به همین دلیل می‌گوئیم: قانونگذار حقیقی تنها خدا است، زیرا علاوه بر اینکه تمام نیازهای انسان را با علم بی‌پایانش می‌داند، و بهترین راه رفع این نیازها را می‌شناسد هرگز گرفتار انحراف به خاطر نیازها و حب و بغضها نمی‌گردد.

در مقام قضاوت و داوری نیز عادلانه‌ترین داوریه‌ها، داوری خدا و پیامبر و امام معصوم است، و بعد از آن داوری کسانی که راه آنها را می‌پویند و شباهتی به آنان دارند.

ولی این بشر خود خواه تن به این داوریه‌های عادلانه نمی‌دهد، و این قوانین عدالت‌گستر را نمی‌پسندد، دنبال قانون و حکومت و قضاوتی می‌رود که حرص و طمع و شهوت او را بیشتر اشباع کند، و چه تعبیر جالبی در مورد این گروه در آیات فوق آمده **أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ**: "ستمگران واقعی آنها هستند!" ضمناً قرار گرفتن در برابر چنین صحنه‌هایی محکی است برای سنجش معیار ایمان هر انسان "تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد!" جالب اینکه قرآن در جایی دیگر می‌گوید: مؤمنان حقیقی نه تنها در ظاهر

تسلیم داوری تواند بلکه در اعماق دل نیز هیچگونه سنگینی و ناراحتی از داوریه‌های تو نمی‌کنند هر چند ظاهراً به زبانشان باشد **فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا**: "سوگند به پروردگارت آنها ایمان نمی‌آورند مگر آن زمانی که تو را داور اختلافاتشان قرار دهند، و بعد از صدور حکم تو هیچگونه ناراحتی و سنگینی از نتیجه آن در دل نداشته باشند و در ظاهر و باطن تسلیم حق گردند"^{۸۶}.

اما آنها که حکم خدا و پیامبر ص را فقط در آنجا که حافظ منافعشان است پذیرا هستند در حقیقت مشرکانی می‌باشند که برده و بنده منافع خویشند، هر چند دم از ایمان بزنند و در صفوف مؤمنین باشند!***

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵۱) وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشَ اللَّهَ وَ يَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (۵۲) وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجْنَ قُلْ لَا تُفْسِمُوا طَاعَةَ مَعْرُوفَةَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۵۳) قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَ إِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۵۴)

^{۸۵} (۱) برای توضیح بیشتر در باره صفات منافقان به جلد اول "تفسیر نمونه" آغاز سوره بقره ذیل آیه ۱۰ به بعد مراجعه فرمائید.

^{۸۶} (۱) سوره نساء آیه ۶۵.

ترجمه:

۵۱- مؤمنان هنگامی که به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان داوری کند سخنشان تنها این است که می‌گویند شنیدیم و اطاعت کردیم.

۵۲- و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند و از پروردگار بترسد و از مخالفت فرمانش بپرهیزد آنها رستگارانند.

۵۳- آنها با نهایت تاکید سوگند یاد کردند که اگر به آنان فرمان دهی (از خانه و اموال خود) بیرون می‌روند (و جان در طبق اخلاص گذارده تقدیم می‌کنند) بگو سوگند یاد نکنید، شما طاعت خالصانه نشان دهید که خداوند به آنچه عمل می‌کنید آگاه است.

۵۴- بگو اطاعت خدا و اطاعت پیامبرش کنید، و اگر سرپیچی کنید پیامبر مسئول اعمال خویش است و شما مسئول اعمال خود، اما اگر از او اطاعت کنید هدایت خواهید شد، و بر پیامبر چیزی جز ابلاغ آشکار نیست.

تفسیر: ایمان و تسلیم مطلق در برابر حق

در آیات گذشته عکس العمل منافقان تاریک دل را که در ظلمات متراکم و "بعضها فوق بعض" قرار داشتند، در برابر داوری خدا و پیامبر ص دیدیم که چگونه از داوری عدل پیامبر ص سر باز می‌زدند گویی می‌ترسیدند خدا و پیامبر ص حق آنها را پایمال کند!

آیات مورد بحث نقطه مقابل آن یعنی بر خورد مؤمنان را با این داوری الهی تشریح می‌کند و می‌گوید: "هنگامی که مؤمنان برای داوری به سوی خدا و رسولش فرا خوانده شوند یک سخن بیشتر ندارند و آن این است که می‌گویند شنیدیم و اطاعت کردیم" (إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا).

چه تعبیر جالبی "سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا" (شنیدیم و اطاعت کردیم) کوتاه و پر معنی.

جالب اینکه کلمه "انما" که برای حصر است می‌گوید: آنها جز این سخنی ندارند و سر تا پایشان همین یک سخن است و راستی حقیقت ایمان نیز همین است و بس "سمعنا و اطعنا".

کسی که خدا را عالم به همه چیز می‌داند، و بی نیاز از هر کس، و رحیم و مهربان به همه بندگان، چگونه ممکن است داوری کسی را بر داوری او ترجیح دهد؟ و چگونه ممکن است عکس العملی جز شنیدن و اطاعت کردن در برابر فرمان و داوریهایش نشان دهد؟ و چه وسیله خوبی است برای پیروزی مؤمنان راستین و چه آزمون بزرگی؟! لذا در پایان آیه می‌فرماید: "رستگاران واقعی آنها هستند" (وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

کسی که زمام خود را به دست خدا بسپارد، و او را حاکم و داور قرار دهد بدون شک در همه چیز پیروز است، چه در زندگی مادی و چه معنوی.

*** دومین آیه همین حقیقت را به صورت کلی تر تعقیب کرده می‌فرماید:

" کسانی که اطاعت خدا و پیامبر ص کنند و از خدا بترسند و تقوی پیشه نمایند آنها نجات یافتگان و پیروزمندانند " (وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ)^{۸۷}.

در این آیه مطیعان و پرهیزگاران را به عنوان " فائز " توصیف کرده، و در آیه قبل کسانی که در برابر داوری خدا و پیامبر تسلیمند به عنوان " اهل فلاح " توصیف شده‌اند، به طوری که از منابع لغت استفاده می‌شود " فوز " و " فلاح " تقریباً یک معنی دارد، " راغب " در " مفردات " می‌گوید: " فوز به معنی پیروزی و رسیدن به کار خیر است توأم با سلامت " و در مورد فلاح می‌گوید: " فلاح همان ظفر و رسیدن به مقصود است " (البته در اصل به معنی شکافتن می‌باشد و از آنجایی که افراد پیروزمند موانع را بر طرف می‌سازند و مسیر خود را برای رسیدن به مقصد می‌شکافند و پیش می‌روند، فلاح در معنی پیروزی به کار رفته است) و از آنجا که در آیه اخیر سخن از اطاعت به طور مطلق است و در آیه قبل از تسلیم در برابر داوری خدا که یکی عام است و دیگری خاص، نتیجه هر دو نیز باید یکی باشد.

قابل توجه اینکه: در آیه اخیر برای " فائزون " سه وصف ذکر شده است: اطاعت خدا و پیامبر، خشیت، و تقوی، بعضی از مفسران گفته‌اند که اطاعت یک معنی کلی است و خشیت شاخه درونی آن، و تقوی شاخه بیرونی آن است، و به این ترتیب نخست از اطاعت به طور کلی سخن گفته شده، سپس از شاخه درونی و بعد برونی.

ذکر این نکته نیز لازم است که در روایتی در تفسیر جمله **وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** از امام باقر ع چنین نقل شده ان المعنى بالايه امير المؤمنين (على) ع مقصود از این آیه علی ع است.^{۸۸}

بدون شک علی ع بارزترین مصداق آیه است و منظور از روایت فوق همین است و هرگز عمومیت مفهوم آن از بین نمی‌رود.

*** لحن آیه بعد- و همچنین شان نزولی که در بعضی از تفاسیر در مورد آن وارد شده- نشان می‌دهد که جمعی از منافقان بعد از نزول آیات قبل و ملامت‌های شدید آن از وضع خود سخت ناراحت شدند و خدمت پیامبر ص آمدند و شدیداً سوگند یاد کردند که ما تسلیم فرمان توایم قرآن در مقام پاسخ بر آمده و با قاطعیت به آنها

^{۸۷} (۱) جمله " یتقه " که با سکون قاف و کسر هاء قرائت می‌شود در اصل " یتقیه " بوده، چون شرط واقع شده یاء آن به خاطر مجزوم شدن حذف گردیده، و چون دو کسره پشت سر هم ثقیل بوده یکی از آن دو حذف شده و به صورت فوق در آمده است.

^{۸۸} (۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۶۱۶.

گفت: " آنها با نهایت تاکید سوگند یاد کردند که اگر به آنها فرمان بدهی از خانه و اموال خود بیرون می‌روند (یا جان خود را بر کف گرفته به سوی میدان جهاد گام بر می‌دارند) بگو سوگند لازم نیست، شما عملا طاعت خالصانه و صادقانه نشان بدهید که خدا به آنچه عمل می‌کنید آگاه است (وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجْنَ قُلْ لَا تَقْسِمُوا طَاعَةً مَعْرُوفَةً إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ).

بسیاری از مفسران، منظور از خروج را در جمله لیخرجن خارج شدن برای جهاد دانسته‌اند در حالی که بعضی دیگر به معنی خارج شدن از اموال و زندگی و یا همراه پیامبر ص به هر جا رفتن و در خدمت او بودن تفسیر کرده‌اند.

البته کلمه خروج یا مشتقات آن در قرآن مجید هم به معنی خروج به سوی میدان جهاد آمده و هم به معنی رها کردن خانه و زندگی و وطن، البته تناسب با آیات قبل که سخن از داوری پیامبر ص در مسائل مورد اختلاف می‌گفت ایجاب می‌کند که تفسیر دوم را بپذیریم به این معنی که آنها برای اظهار تسلیم در برابر داوریهایی پیامبر ص خدمتش رسیدند و سوگند یاد کردند که یک قسمت از اموال سهل است اگر دستور فرمایی تمام زندگی را رها کنید را خواهیم کرد ولی با این حال مانعی ندارد که هر دو در معنی آیه جمع باشد یعنی هم حاضریم در راه فرمان تو مال و زندگی خود را رها کنیم و هم حاضریم جان بر کف به میدان جهاد بشتابیم.

اما از آنجا که افراد منافق در بر خورد با جو نامساعد اجتماعی گاه تغییر چهره می‌دهند و متوسل به سوگندهای غلاظ و شداد می‌شوند و گاهی سوگندشان خود دلیلی بر دروغشان است قرآن صریحا به آنها پاسخ گفت که سوگند لازم نیست، عمل نشان دهید، ولی خدا از اعماق دل شما آگاه است می‌داند که در این سوگند دروغ می‌گوئید و یا واقعا تغییر جهت می‌دهید.

*** لذا در آیه بعد که آخرین آیه مورد بحث است مجددا روی همین معنی تاکید کرده و می‌گوید به آنها بگو اطاعت خدا و اطاعت پیامبرش را کنید (قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ).

سپس اضافه می‌کند در برابر این فرمان از دو حال خارج نیست " اگر سرپیچی کنید و روی گردان شوید پیغمبر ص مسئول اعمال خویش است (و وظیفه خود را انجام داده) و شما هم مسئول اعمال خود (و وظیفه شما اطاعت صادقانه است) (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ).

اما اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد (وَ إِنْ تَطِيعُوهُ تَهْتَدُوا) زیرا او رهبری است که جز به راه خدا و حق و صواب دعوت نمی‌کند.

و در هر حال بر پیامبر ص چیزی جز ابلاغ آشکار نیست (وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ).

او موظف است فرمان خدا را آشکارا به همگان برساند خواه بپذیرند یا نپذیرند و پذیرش و عدم پذیرش این دعوت، سود و زیانش متوجه خود آنها خواهد شد و پیامبر ص هرگز موظف نیست که مردم را اجبار به هدایت و قبول دعوت و اجبار کند.

جالب اینکه: از مسئولیتها در آیه فوق تعبیر به بار (سنگین) شده است، و در واقع چنین است هم وظیفه رسالت پیامبر ص و هم اطاعت صادقانه از دعوت او باری است بر دوش که باید آن را به منزل رساند و جز مردم مخلص توانایی حمل آن را ندارند، لذا در روایتی از امام باقر ع در وصف پیامبر ص می‌خوانیم که از پیامبر ص چنین نقل می‌کند که فرمود:

یا معاشر قراء القرآن اتقوا الله عز و جل فیما حملکم من کتابه فانی مسئول و انتم مسئولون: انی مسئول عن تبلیغ الرساله، و اما انتم فتسألون عما حملتم من کتاب الله و سنتی:

" ای خوانندگان قرآن! از خداوند بزرگ بترسید، بپرهیزید نسبت به کتابش که بر دوش شما نهاده است، چرا که من مسئولم و شما هم مسئولید: من در برابر تبلیغ رسالت مسئولم، اما شما در برابر کتاب الله و سنت من که بر دوستان نهاده شده است."

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۵۵)

ترجمه:

۵۵- خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند وعده می‌دهد که آنها را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید. و دین و آئینی را که برای آنها پسندیده پا بر جا و ریشه‌دار خواهد ساخت و خوف و ترس آنها را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آن چنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را برای من شریک نخواهند ساخت. و کسانی که بعد از آن کافر شوند فاسقند.

شان نزول:

بسیاری از مفسران از جمله "سیوطی" در "اسباب النزول" و "طبرسی" در "مجمع البیان" و سید قطب در "فی ظلال" و "قرطبی" در تفسیر خود (با تفاوت مختصری) در شان نزول این آیه چنین نقل کرده‌اند: "هنگامی که پیامبر ص و مسلمانان به مدینه هجرت کردند و انصار با آغوش باز آنها را پذیرا گشتند، تمامی عرب بر ضد

آنها قیام کردند و آن چنان بود که آنها ناچار بودند اسلحه را از خود دور نکنند، شب را با سلاح بخوابند و صبح با سلاح بر خیزند (و حالت آماده باش دائم داشته باشند) ادامه این حالت بر مسلمانان سخت آمد، بعضی این مطلب را آشکارا گفتند که تا کی این حال ادامه خواهد یافت؟ آیا زمانی فرا خواهد رسید که ما با خیال آسوده، شب استراحت کنیم و اطمینان و آرامش بر ما حکم فرما گردد، و جز از خدا از هیچکس نترسیم؟ آیه فوق نازل شد و به آنها بشارت داد که آری چنین زمانی فرا خواهد رسید^{۸۹}.

*** تفسیر: حکومت جهانی مستضعفان

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از اطاعت و تسلیم در برابر فرمان خدا و پیامبر ص بود، آیه مورد بحث همین موضوع را ادامه داده و نتیجه این اطاعت را که همان حکومت جهانی است بیان می‌کند، و به صورت مؤکد می‌گوید:

" خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند وعده می‌دهد که آنها را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید" (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

" و دین و آئینی را که برای آنها پسندیده، به طور ریشه‌دار و پا بر جا در صفحه زمین مستقر سازد" (وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ).

" و خوف و ترس آنها را، به امنیت و آرامش مبدل خواهد کرد" (وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا).

" و آن چنان می‌شود که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من قرار نخواهند داد" (بِعِبَادُونِي لَا يَشْرِكُونَ بِي شَيْئًا).

مسلم است بعد از این سیطره حکومت توحید و استقرار آئین الهی و از میان رفتن هر گونه اضطراب و ناامنی و هر گونه شرک " کسانی که بعد از آن کافر شوند فاسقان واقعی آنها هستند" (وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ).

به هر حال از مجموع آیه چنین بر می‌آید که خداوند به گروهی از مسلمانان که دارای این دو صفت هستند " ایمان" و " عمل صالح" سه نوید داده است:

۱- استخلاف و حکومت روی زمین.

^{۸۹} (۱) "اسباب النزول" صفحه ۱۶۳- مجمع البیان و قرطبی و فی ظلال ذیل آیه مورد بحث.

۲- نشر آئین حق به طور اساسی و ریشه‌دار در همه جا (که از کلمه "تمکین" استفاده می‌شود).

۳- از میان رفتن تمام اسباب خوف و ترس و وحشت و ناامنی.

و نتیجه این امور آن خواهد شد که با نهایت آزادی خدا را بپرستند و فرمانهای او را گردن نهند و هیچ شریک و شبیهی برای او قائل نشوند و توحید خالص را در همه جا بگسترانند.

البته در نکته‌هایی که ذیلا بیان خواهیم کرد روشن می‌شود که این وعده الهی کی تحقق یافته و یا کی تحقق خواهد یافت؟!***

نکته‌ها:

۱- تفسیر جمله " كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ "

در اینکه این جمله اشاره به چه اشخاصی است که قبل از مسلمانان دارای خلافت روی زمین شدند؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را اشاره به آدم و داود و سلیمان دانسته‌اند چرا که قرآن در آیه ۳۰ سوره بقره درباره " آدم " می‌فرماید: **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً** " من در زمین می‌خواهم خلیفه‌ای قرار دهم ".

و در آیه ۲۶ سوره ص در باره " داود " می‌فرماید: **يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ** " ای داود ما تو را خلیفه در روی زمین قرار دادیم ".

و از آنجا که " سلیمان " به مقتضای آیه ۱۶ سوره نمل وارث حکومت داود بود، خلیفه در روی زمین شد.

اما بعضی دیگر مانند مفسر عالیقدر " علامه طباطبائی " در " المیزان " این معنی را بعید شمرده است، زیرا تعبیر **الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** را متناسب انبیاء ندانسته، چرا که در قرآن این تعبیر در مورد پیامبران به کار نرفته است، لذا آن را اشاره به امتهای پیشین که دارای ایمان و عمل صالح بودند و حکومت در روی زمین پیدا کردند می‌داند.

اما جمعی دیگر معتقدند که این آیه اشاره به " بنی اسرائیل " است، زیرا آنها با ظهور موسی ع و در هم شکسته شدن قدرت فرعون و فرعونیان مالک حکومت روی زمین شدند، چنان که قرآن در آیه ۱۲۷ سوره اعراف می‌فرماید: **وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا** " ما آن جمعیت مستضعف (مؤمنان بنی اسرائیل) را وارث مشارق و مغارب زمینی را که پر برکت کردیم قرار دادیم ".

و نیز درباره همانها می‌فرماید: **وَ نُمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ**: "ما اراده کرده‌ایم که قوم مستضعف (مؤمنان بنی اسرائیل) را در روی زمین تمکین دهیم" (و صاحب نفوذ و مسلط سازیم).

درست است که در میان بنی اسرائیل حتی در عصر موسی ع افراد ناباب و فاسق و حتی احیانا کافری بودند، ولی به هر حال حکومت بدست مؤمنان صالح بود (بنا بر این ایرادی که بعضی از مفسران به این تفسیر کرده‌اند با این بیان دفع می‌شود) تفسیر سوم نزدیکتر به نظر می‌رسد.

۲- این وعده الهی از آن کیست؟

در آیه خواندیم خدا وعده حکومت روی زمین و تمکین دین و آئین و امنیت کامل را به گروهی که ایمان دارند و اعمالشان صالح است داده است اما در اینکه منظور از این گروه از نظر مصداقی چه اشخاصی است؟ باز در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را مخصوص صحابه پیامبر ص دانسته‌اند که با پیروزی اسلام در عصر پیامبر ص صاحب حکومت در زمین شدند (البته منظور از "ارض" تمام روی زمین نیست بلکه مفهومی است که بر جزء و کل صدق می‌کند).

بعضی دیگر اشاره به حکومت خلفای چهار گانه نخستین.

و بعضی مفهوم آن را چنان وسیع دانسته‌اند که این وعده را شامل تمام مسلمانانی که دارای این صفتند می‌دانند.

و گروهی آن را اشاره به حکومت مهدی (ع) می‌دانند که شرق و غرب جهان در زیر لوای حکومتش قرار می‌گیرد، و آئین حق در همه جا نفوذ می‌کند و ناامنی و خوف و جنگ از صفحه زمین بر چیده می‌شود، و عبادت خالی از شرک برای جهانیان تحقق می‌یابد.

بدون شک آیه شامل مسلمانان نخستین می‌شود و بدون شک حکومت مهدی ع که طبق عقیده عموم مسلمانان اعم از شیعه و اهل تسنن سراسر روی زمین را پر از عدل و داد می‌کند بعد از آنکه ظلم و جور همه جا را گرفته باشد مصداق کامل این آیه است، ولی با این حال مانع از عمومیت و گستردگی مفهوم آیه نخواهد بود.

نتیجه اینکه در هر عصر و زمان پایه‌های ایمان و عمل صالح در میان مسلمانان مستحکم شود، آنها صاحب حکومتی ریشه‌دار و پر نفوذ خواهند شد.

و اینکه بعضی می‌گویند: کلمه "ارض" مطلق است و تمام روی زمین را شامل می‌شود و این منحصرآ مربوط به حکومت مهدی (ارواحنا له الفداء) است با جمله "كَمَا اسْتَخْلَفَ ... " سازگار نیست زیرا خلافت و حکومت پیشینیان مسلماً در تمام پهنه زمین نبود.

بعلاوه شان نزول آیه نیز نشان می‌دهد که حد اقل نمونه‌ای از این حکومت در عصر پیامبر ص برای مسلمانان (هر چند در اواخر عمر آن حضرت) حاصل شده است.

ولی باز تکرار می‌کنیم که محصول تمام زحمات پیامبران، و تبلیغات مستمر و پی‌گیر آنها، و نمونه اتم حاکمیت توحید و امنیت کامل و عبادت خالی از شرک در زمانی تحقق می‌یابد که مهدی آن سلاله انبیاء و فرزند پیامبر اسلام ص ظاهر شود، همان کسی که همه مسلمانان این حدیث را درباره او از پیامبر ص نقل کرده‌اند:

لو لم یبق من الدنیا الا یوم لطول اللّٰه ذلک الیوم حتی ینزل من عترتی، اسمہ اسمی، یملاً الارض عدلاً و قسطاً کما ملئت ظلماً و جوراً؛^{۹۰} اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند خداوند آن یک روز را آن قدر طولانی می‌کند تا مردی از دودمان من که نامش نام من است حاکم بر زمین شود، و صفحه زمین را پر از عدل و داد کند، آن گونه که از ظلم و جور پر شده باشد^{۹۰}.

جالب اینک: مرحوم طبرسی در ذیل آیه می‌گوید: از اهل بیت پیامبر ص این حدیث نقل شده است:

"انها فی المهدی من آل محمد"

: "این آیه درباره مهدی آل محمد ص می‌باشد"^{۹۱}.

در تفسیر "روح المعانی" و بسیاری از تفاسیر شیعه از امام سجاده ع چنین نقل شده است که در تفسیر آیه فرمود:

هم و اللّٰه شیعتنا اهل البیت، یفعل اللّٰه ذلک بهم علی یدی رجل منا، و هو مهدی هذه الامه، یملاً الارض عدلاً و قسطاً کما ملئت ظلماً و جوراً، و هو الذی قال رسول اللّٰه (ص) لو لم یبق من الدنیا الا یوم ...:

"آنها به خدا سوگند شیعیان ما هستند، خداوند این کار را برای آنها به دست مردی از ما انجام می‌دهد که "مهدی" این امت است، زمین را پر از عدل و داد می‌کند آن گونه که از ظلم و جور پر شده باشد، و هم او است که پیامبر ص در حق وی فرموده: اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند ...".

^{۹۰} (۱) در کتاب منتخب الاثر یکصد و بیست و سه حدیث در این مضمون از منابع مختلف اسلامی مخصوصاً از منابع اهل تسنن نقل شده است به این کتاب صفحه ۲۴۷ به بعد مراجعه فرمائید.

^{۹۱} (۲) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

همانگونه که گفتیم این تفسیرها به معنی انحصار معنی آیه نیست، بلکه بیان مصداق کامل است، منتها چون بعضی از مفسران همچون "آلوسی" در روح المعانی به این نکته توجه نکرده‌اند این احادیث را مردود شناخته‌اند. "قرطبی" مفسر معروف اهل تسنن از "مقداد بن اسود" چنین نقل می‌کند که از رسول خدا ص شنیدم فرمود:

ما علی ظهر الارض بیت حجر و لا مدر الا ادخله الله کلمة الاسلام:

"بر روی زمین خانه‌ای از سنگ یا گل باقی نمی‌ماند مگر اینکه اسلام در آن وارد می‌شود" (و ایمان و توحید در سر تا سر روی زمین نفوذ می‌کند)^{۹۲}.

برای توضیح بیشتر پیرامون حکومت مهدی ع و مدارک مشروح و مستدل آن در کتب علمای سنت و شیعه به جلد ۷ تفسیر نمونه صفحه ۳۷۲ تا ۳۸۹ ذیل آیه ۳۳ سوره توبه مراجعه فرمائید.

۳- هدف نهایی، عبادت خالی از شرک است

جمله "يَعْبُدُونِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا" چه از نظر ادبی، "حال" باشد و چه "غایت"^{۹۳} مفهومی این است که هدف نهایی فراهم آمدن حکومت عدل و ریشه‌دار شدن آئین حق و گسترش امن و آرامش همان استحکام پایه‌های عبودیت و توحید است، که در آیه دیگر قرآن به عنوان هدف آفرینش ذکر شده است: **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي**: "من جن و انس را نیافریدم مگر به خاطر اینکه مرا عبادت کنند" (زاریات- ۵۶) عبادتی که مکتب عالی تربیت انسانها و پرورش دهنده روح و جان آنها است، عبادتی که خدا از آن بی‌نیاز و بندگان برای پیمودن راه تکامل و ترقی سخت به آن نیازمندند.

بنا بر این در بینش اسلامی بر خلاف بینشهای مادی که هدفش در آخرین مرحله رفاه و برخوردارگی از یک زندگی مادی در سطح عالی است، هرگز چنین چیزی را هدف خود قرار نمی‌دهد، بلکه حتی زندگی مادی هم در صورتی ارزش دارد که وسیله‌ای در نیل به آن هدف معنوی گردد.

منتها توجه به این نکته لازم است که عبادت خالی از هر گونه شرک و نفی هر گونه قانون غیر خدا و حاکمیت اهواء، جز از طریق تاسیس یک حکومت عدل امکان پذیر نیست.

ممکن است با استفاده از تعلیم و تربیت و تبلیغ مستمر گروهی را متوجه حق نمود ولی تعمیم این مساله در جامعه انسانی جز از طریق تاسیس حکومت صالحان با ایمان امکان پذیر نیست، به همین دلیل انبیاء بزرگ

^{۹۲} (۱) قرطبی جلد ۷ صفحه ۴۲۹۲.

^{۹۳} (۲) در صورت اول جمله، جمله حالیه است برای ضمیر "هم" که در آیات قبل آمده است، و در صورت دوم لام در تقدیر است، و در اصل "لیعبدونی" بوده (بعضی نیز احتمال جمله استینافیه را داده‌اند ولی این احتمال ضعیف است).

همتشان تشکیل چنین حکومتی بوده، مخصوصاً پیامبر اسلام ص در نخستین فرصت ممکن یعنی به هنگام هجرت به مدینه اقدام به تشکیل نمونه‌ای از این حکومت کرد.

از اینجا نیز می‌توان نتیجه گرفت که چنین حکومتی تمام تلاشها و کوششهایش از جنگ و صلح گرفته تا برنامه‌های آموزشی و فرهنگی و اقتصادی و نظامی، همه در مسیر بندگی خدا، بندگی خالی از هر گونه شرک است.

ذکر این نکته نیز لازم است که معنی حکومت صالحان و تمکین آئین حق و عبادت خالی از شرک این نیست که در چنان جامعه‌ای هیچ گنهکار و منحرفی وجود نخواهد داشت، بلکه مفهومی است که نظام حکومت در دست مؤمنان صالح است، و چهره عمومی جامعه خالی از شرک، و گر نه ما دام که انسان دارای آزادی اراده است ممکن است در بهترین جوامع الهی و انسانی احیاناً افراد منحرفی وجود داشته باشد (دقت کنید).

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۵۶) لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا أُوْهُمْ النَّارُ وَ لَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۵۷)

ترجمه:

۵۶- و نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و رسول (خدا) را اطاعت کنید تا مشمول رحمت (او) شوید.

۵۷- گمان نبر کافران می‌توانند از چنگال مجازات الهی، در زمین فرار کنند، جایگاه آنها آتش است و چه بد جایگاهی است!؟

تفسیر: فرار از چنگال مجازات او ممکن نیست!

در آیه گذشته وعده خلافت روی زمین به مؤمنان صالح داده شده بود و این دو آیه، مردم را برای فراهم کردن مقدمات این حکومت بسیج می‌کند، در ضمن نفی موانع بزرگ را نیز خودش تضمین می‌نماید، در حقیقت یکی از این دو آیه در صدد بیان مقتضی است و آیه دوم نفی موانع.

نخست می‌گوید: " نماز را بر پا دارید " (وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ).

همان نمازی که رمز پیوند خلق با خالق است، و ارتباط مستمر آنها را با خدا تضمین می‌کند، و میان آنها فحشاء و منکر حائل می‌شود.

" و زکات را ادا کنید" (وَ اتُوا الزَّكَاةَ). همان زکاتی که نشانه پیوند با "خلق خدا" است، و وسیله مؤثری برای کم کردن فاصله‌ها، و سبب استحکام پیوندهای عاطفی است.

و به طور کلی " در همه چیز مطیع فرمان رسول باشید" (وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ).

اطاعتی که شما را در خط مؤمنان صالح که شایسته حکومت بر زمینند قرار می‌دهد.

" تا در پرتو انجام این دستورات مشمول رحمت خدا شوید" (لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ).

و شایسته پرچمداری حکومت حق و عدالت.

*** و اگر فکر می‌کنید ممکن است دشمنان نیرومند لجوج در این راه سنگ بیندازند و مانع تحقق وعده الهی شوند، چنین امری امکان پذیر نیست، چرا که قدرت آنها در برابر قدرت خدا ناچیز است، بنا بر این " گمان نبر که افراد کافر می‌توانند از چنگال مجازات الهی در پهنه زمین فرار کنند" (لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ).

نه تنها در این دنیا از مجازات خدا مصون نیستند" بلکه در آخرت جایگاهشان آتش است و چه بد جایگاهی است" (وَ مَا وَاهِمُ النَّارُ وَ لِبئْسَ الْمَصِيرُ).

" معجزین" جمع "معجز" از ماده "اعجاز" به معنی ناتوان ساختن است و از آنجا که گاه انسان در تعقیب کسی است و او از دستش فرار می‌کند و هر چه کوشش می‌نماید به او دسترسی پیدا نمی‌کند و از قلمرو قدرتش بیرون می‌رود، و این امر او را ناتوان می‌سازد لذا کلمه "معجز" گاه در همین معنی استعمال می‌شود و آیه فوق نیز اشاره به همین معنی است و مفهومی این است که شما نمی‌توانید از قلمرو قدرت خدا بیرون روید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَتَأْذُنُكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَ الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَ لَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَ هُنَّ طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (٥٨) وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (٥٩) وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَ أَنْ يَسْتَغْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (٦٠)

ترجمه:

۵۸- ای کسانی که ایمان آورده‌اید باید بردگان شما و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده‌اند در سه وقت از شما اجازه بگیرند: قبل از نماز فجر، و در نیمروز هنگامی که لباسهای (معمولی) خود را بیرون می‌آورید، و بعد از نماز عشاء، این سه وقت خصوصی برای شما است، اما بعد از این سه وقت گناهی بر شما و بر آنها نیست (که بدون اذن وارد شوند) و بر گرد یکدیگر طواف کنید (و با صفا و صمیمیت به یکدیگر خدمت نمائید) اینگونه خداوند آیات را برای شما تبیین می‌کند و خداوند عالم و حکیم است.

۵۹- و هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند باید اجازه بگیرند، همانگونه که اشخاصی که پیش از آنها بودند اجازه می‌گرفتند، اینچنین خداوند آیاتش را برای شما تبیین می‌کند و خدا عالم و حکیم است.

۶۰- و زنان از کار افتاده‌ای که امید به ازدواج ندارند گناهی بر آنها نیست که لباسهای (روئین) خود را بر زمین بگذارند به شرط اینکه در برابر مردم خود آرایی نکنند و اگر خود را بیوشانند برای آنها بهتر است. و خداوند شنوای و دانا است.

تفسیر: آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر

همانگونه که قبلاً هم گفته‌ایم مهمترین مسأله‌ای که در این سوره، تعقیب شده مسأله عفت عمومی و مبارزه با هر گونه آلودگی جنسی است که در ابعاد مختلف مورد بررسی قرار گرفته، آیات مورد بحث نیز به یکی از اموری که با این مسأله ارتباط دارد پرداخته و خصوصیات آن را تشریح می‌کند و آن مسأله اذن گرفتن کودکان بالغ و نابالغ به هنگام ورود به اتاقهایی است که مردان و همسرانشان ممکن است در آن خلوت کرده باشند.

نخست می‌گوید: " ای کسانی که ایمان آورده‌اید باید مملوکهای شما (بردگانتان) و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده‌اند در سه وقت از شما اجازه بگیرند " (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَ أَذْنُكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَ الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ).

" قبل از نماز فجر و در نیمروز هنگامی که لباسهای (معمولی) خود را بیرون می‌آورید، و بعد از نماز عشاء " (مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ).

" ظهره " چنان که راغب در مفردات و فیروزآبادی در قاموس می‌گویند:

به معنی نیمروز و حدود ظهر است که مردم در این موقع معمولاً لباسهای رویی خود را در می‌آورند و گاه مرد و زن با هم خلوت می‌کنند.

" این سه وقت، سه وقت پنهانی و خصوصی برای شما است " (ثَلَاثَ عَوْرَاتٍ لَكُمْ).

" عورة" در اصل از ماده " عار" به معنی " عیب" است و از آنجا که آشکار شدن آلت جنسی مایه عیب و عار است در لغت عرب به آن عورت اطلاق شده.

کلمه " عورة" گاه به معنی شکاف در دیوار و لباس و مانند آن نیز آمده است و گاه به معنی مطلق عیب می‌باشد، و به هر حال اطلاق کلمه عورت بر این اوقات سه گانه به خاطر آن است که مردم در این اوقات خود را زیاد مقید به پوشانیدن خویش مانند سایر اوقات نمی‌کنند و یک حالت خصوصی دارند.

بدیهی است این دستور متوجه اولیای اطفال است که آنها را وادار به انجام این برنامه کنند، چرا که آنها هنوز به حد بلوغ نرسیده‌اند تا مشمول تکالیف الهی باشند، و به همین دلیل مخاطب در اینجا اولیاء هستند.

ضمنا اطلاق آیه هم شامل کودکان پسر و هم کودکان دختر می‌شود، و کلمه " الذین" که برای جمع مذکر است مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست، زیرا در بسیاری از موارد این تعبیر به عنوان تغلیب بر مجموع اطلاق می‌گردد همانگونه که در آیه وجوب روزه تعبیر به " الذین" شده و منظور عموم مسلمانان است (سوره بقره آیه ۸۳).

ذکر این نکته نیز لازم است که آیه از کودکانی سخن می‌گوید که به حد تمیز رسیده‌اند و مسائل جنسی و عورت و غیر آن را تشخیص می‌دهند، زیرا دستور اذن گرفتن خود دلیل بر این است که این اندازه می‌فهمند که اذن گرفتن یعنی چه؟ و تعبیر به " ثلاث عورات" شاهد دیگری بر این معنی است.

اما اینکه این حکم در مورد بردگان مخصوص به بردگان مرد است یا کنیزان را نیز شامل می‌شود روایات مختلفی وارد شده هر چند ظاهر عام است و شامل هر دو گروه می‌شود و به همین دلیل روایت موافق ظاهر را می‌توان ترجیح داد.

در پایان آیه می‌فرماید: " بر شما و بر آنها گناهی نیست که بعد از این سه وقت بدون اذن وارد شوند، و بعضی به دیگری خدمت کنند و گرد هم (با صفا و صمیمیت) بگردند" (لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَ لَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَافُونَ عَلَيْهِمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ).

آری " این چنین خداوند آیات را برای شما تبیین می‌کند و خدا عالم و حکیم است" (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

واژه " طوافون" در اصل از ماده " طواف" به معنی گردش دور چیزی است، و چون به صورت صیغه مبالغه آمده به معنی کثرت در این امر می‌باشد، و با توجه به اینکه بعد از آن " بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ" آمده مفهوم جمله این می‌شود که در غیر این سه وقت شما مجاز هستید بر گرد یکدیگر بگردید و رفت و آمد داشته باشید و به هم خدمت کنید.

و به گفته "فاضل مقداد" در "کنز العرفان" این تعبیر در حقیقت به منزله بیان دلیل برای عدم لزوم اجازه گرفتن در سائر اوقات است، چرا که اگر بخواهند مرتباً رفت و آمد داشته باشند و در هر بار اذن دخول بخواهند کار مشکل می‌شود.^{۹۴}

*** در آیه بعد حکم بالغان را بیان کرده، می‌گوید: "هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند باید در همه اوقات اجازه بگیرند، همانگونه که اشخاصی که قبل از آنها بودند اجازه می‌گرفتند" (وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلْمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

واژه "حلم" (بر وزن "کتب") به معنی عقل آمده است و کنایه از بلوغ است که معمولاً با یک جهش عقلی و فکری توأم است، و گاه گفته‌اند "حلم" به معنی رؤیا و خواب دیدن است، و چون جوانان، مقارن بلوغ، صحنه‌هایی در خواب می‌بینند که سبب احتلام آنها می‌شود این واژه به عنوان کنایه در معنی بلوغ به کار رفته است.

به هر حال از آیه فوق چنین استفاده می‌شود که حکم بالغان با اطفال نابالغ متفاوت است، زیرا کودکان نابالغ طبق آیه قبل تنها در سه وقت موظف به اجازه گرفتن هستند، چون زندگی آنها با زندگی پدران و مادران آن قدر آمیخته است که اگر بخواهند در همه حال اجازه بگیرند مشکل خواهد بود، و از این گذشته احساسات جنسی آنها هنوز به طور کامل بیدار نشده، ولی نوجوانان بالغ طبق این آیه که اذن گرفتن را به طور مطلق برای آنها واجب دانسته موظفند در همه حال به هنگام ورود بر پدر و مادر اذن بطلبند.

این حکم مخصوص به مکانی است که پدر و مادر در آنجا استراحت می‌کنند و گرنه وارد شدن در اطاق عمومی (اگر اطاق عمومی داشته باشند) مخصوصاً به هنگامی که دیگران هم در آنجا حاضرند، و هیچگونه مانع و رادعی در کار نیست اجازه گرفتن لزومی ندارد.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله **كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** اشاره به بزرگسالان است که در همه حال به هنگام وارد شدن در اطاق موظف به اجازه گرفتن از پدران و مادران بودند، در این آیه افرادی را که تازه به حد بلوغ رسیده‌اند هم‌ردیف بزرگسالان قرار داده که موظف به استیذان بودند.

در پایان آیه برای تاکید و توجه بیشتر می‌فرماید: "این گونه خداوند آیاتش را برای شما تبیین می‌کند و خداوند عالم و حکیم است" (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

این همان تعبیری است که در ذیل آیه قبل بود بدون هیچگونه تغییر، جز اینکه در آن آیه "الآیات" بود و در اینجا "آیاته" که از نظر معنی تفاوت چندانی ندارد.

^{۹۴} (۱) کنز العرفان جلد ۲ صفحه ۲۲۵.

البته پیرامون خصوصیات این حکم و همچنین فلسفه آن در " نکات " بحث خواهیم کرد.

*** در آخرین آیه مورد بحث استثنایی برای حکم حجاب زنان بیان می‌کند و زنان پیر و سالخورده را از این حکم مستثنی می‌شمرد و می‌گوید: " زنان از کار افتاده‌ای که امیدی به ازدواج ندارند گناهی بر آنان نیست که لباسهای (روئین) خود را بر زمین بگذارند در حالی که در برابر مردم خود آرایی نکنند " (وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ).

در واقع برای این استثناء دو شرط وجود دارد:

نخست اینکه به سن و سالی برسند که معمولاً امیدی به ازدواج ندارند، و به تعبیر دیگر جاذبه جنسی را کاملاً از دست داده‌اند.

دیگر اینکه در حال بر داشتن حجاب خود را زینت ننمایند.

روشن است که با این دو قید مفسد کشف حجاب در مورد آنان وجود نخواهد داشت و به همین دلیل اسلام این حکم را از آنان برداشته است.

این نکته نیز روشن است که منظور برهنه شدن و بیرون آوردن همه لباسها نیست بلکه تنها کنار گذاشتن لباسهای رو است که بعضی روایات از آن تعبیر به چادر و روسری کرده است (الجلباب و الخمار).

در حدیثی از امام صادق ع در ذیل همین آیه می‌خوانیم که فرمود:

الخمار و الجلباب، قلت بین یدی من کان؟ قال: بین یدی من کان غیر متبرجة بزینة:

" منظور روسری و چادر است، راوی می‌گوید از امام پرسیدم: در برابر هر کس که باشد؟ فرمود: در برابر هر کس باشد، اما خود آرایی و زینت نکند"^{۹۵}.

روایات دیگری نیز به همین مضمون یا نزدیک به آن از ائمه اهل بیت ع نقل شده است^{۹۶}.

در پایان آیه اضافه می‌کند که با همه احوال " اگر آنها تعفف کنند و خویشان را بیوشانند برای آنها بهتر است " (وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ).

چرا که از نظر اسلام هر قدر زن جانب عفاف و حجاب را رعایت کند پسندیده‌تر و به تقوا و پاکی نزدیکتر است.

^{۹۵} (۱) وسائل الشیعه جلد ۱۴ کتاب النکاح صفحه ۱۴۷ باب ۱۱۰.

^{۹۶} (۲) برای توضیح بیشتر به مدرک سابق مراجعه شود.

و از آنجا که ممکن است بعضی از زنان سالخورده از این آزادی حساب شده و مشروع سوء استفاده کنند، و احیانا با مردان به گفتگوهای نامناسب بپردازند و یا طرفین در دل افکار آلوده‌ای داشته باشند در آخر آیه به عنوان یک اخطار می‌فرماید: " خداوند شنوا و دانا است " (وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

آنچه را می‌گوئید می‌شنود و آنچه را در دل دارید و یا در سر می‌پرورانید می‌داند.

*** نکته‌ها:

۱- فلسفه استیذان و مفاصد عدم توجه به آن

برای ریشه کن ساختن یک مفسده اجتماعی مانند اعمال منافی عفت تنها توسل به اجرای حدود و تازیانه زدن منحرفان کافی نیست، در هیچ یک از مسائل اجتماعی چنین برخوردی نتیجه مطلوب را نخواهد داد، بلکه باید مجموعه‌ای ترتیب داد از آموزش فکری و فرهنگی آمیخته با آداب اخلاقی و عاطفی، و همچنین آموزشهای صحیح اسلامی، و ایجاد یک محیط اجتماعی سالم، سپس مجازات را به عنوان یک عامل در کنار این عوامل در نظر گرفت.

به همین دلیل در این سوره نور که در واقع سوره عفت است از مجازات تازیانه مردان و زنان زناکار شروع می‌کند، و به مسائل دیگر مانند فراهم آوردن وسائل ازدواج سالم، رعایت حجاب اسلامی، نهی از چشم‌چرانی، تحریم متهم ساختن افراد به آلودگی ناموسی، و بالآخره اجازه گرفتن فرزندان به هنگام ورود به خلوتگاه پدران و مادران، گسترش می‌دهد.

این نشان می‌دهد که اسلام از هیچ یک از ریزه کاریهای مربوط به این مساله غفلت نکرده است.

خدمتکاران موظفند به هنگام ورود در اطاقی که دو همسر قرار دارند اجازه بگیرند.

کودکان بالغ نیز موظفند در هر وقت بدون اجازه وارد نشوند، حتی کودکان نابالغ که مرتبا نزد پدر و مادر هستند نیز آموزش داده شوند که لا اقل در سه وقت (قبل از نماز صبح و بعد از نماز عشاء و هنگام ظهر که پدران و مادران به استراحت می‌پردازند) بدون اجازه وارد نشوند.

این یک نوع ادب اسلامی است هر چند متاسفانه امروز کمتر رعایت می‌شود و با اینکه قرآن صریحا آن را در آیات فوق بیان کرده است، در نوشته‌ها و سخنرانی‌ها و بیان احکام نیز کمتر دیده می‌شود که پیرامون این حکم اسلامی و فلسفه آن بحث شود، و معلوم نیست به چه دلیل این حکم قطعی قرآن مورد غفلت و بی توجهی قرار گرفته؟! گر چه ظاهر آیه وجوب رعایت این حکم است حتی اگر فرضا آن را مستحب بدانیم باز باید از آن سخن گفته شود، و جزئیات آن مورد بحث قرار گیرد.

بر خلاف آنچه بعضی از ساده‌اندیشان فکر می‌کنند که کودکان سر از این مسائل در نمی‌آورند و خدمتکاران نیز در این امور باریک نمی‌شوند ثابت شده است که کودکان (تا چه رسد به بزرگسالان) روی این مساله فوق العاده حساسیت دارند، و گاه می‌شود سهل‌انگاری پدران و مادران و بر خورد کودکان به منظره‌هایی که نمی‌بایست آن را ببینند سرچشمه انحرافات اخلاقی و گاه بیماریهای روانی شده است.

ما خود با افرادی بر خورد کردیم که به اعتراف خودشان بر اثر بی توجهی پدران و مادران به این امر و مشاهده آنان در حال آمیزش جنسی یا مقدمات آن به مرحله‌ای از تحریک جنسی و عقده روانی رسیده بودند که عداوت شدید پدر و مادر در سر حد قتل! در دل آنها پیدا شده بود، و خود آنها نیز شاید تا مرز انتحار پیش رفته بودند! اینجا است که ارزش و عظمت این حکم اسلامی آشکار می‌شود که مسائلی را که دانشمندان امروز به آن رسیده‌اند از چهارده قرن پیش در احکام خود پیش - بینی کرده است.

و نیز در همین جا لازم می‌دانیم به پدران و مادران توصیه کنیم که این مسائل را جدی بگیرند، و فرزندان خود را عادت به گرفتن اجازه ورود بدهند، و همچنین از کارهای دیگری که سبب تحریک فرزندان می‌گردد از جمله خوابیدن زن و مرد در اطاقی که بچه‌های ممیز می‌خوابند تا آنجا که امکان دارد پرهیز کنند، و بدانند این امور از نظر تربیتی فوق العاده در سرنوشت آنها مؤثر است.

جالب اینکه در حدیثی از پیامبر اسلام ص می‌خوانیم که فرمود:

یاکم و ان یجامع الرجل امرأته و الصبی فی المهد ینظر الیهما:

" مبادا در حالی که کودکی در گهواره به شما می‌نگرد آمیزش جنسی کنید!"^{۹۷}.

*** ۲- حکم حجاب برای زنان سالخورده

اصل استثناء این گروه از حکم حجاب در میان علمای اسلام محل بحث و گفتگو نیست، چرا که قرآن ناطق به آن است، ولی در خصوصیات آن گفتگوهای وجود دارد از جمله اینکه:

در مورد سن این زنان و این که تا چه حد برسند حکم "قواعد" را دارند گفتگو است در بعضی از روایات اسلامی تعبیر به "مسنه" شده (زنان سالخورده)^{۹۸}.

در حالی که در بعضی دیگر تعبیر به "قعود از نکاح" (بازنشستگی از ازدواج) آمده^{۹۹}.

^{۹۷} (۱) بحار الانوار جلد ۱۰۳ صفحه ۲۹۵.

^{۹۸} (۲) وسائل الشیعه جلد ۱۴ کتاب النکاح باب ۱۱۰ حدیث ۴.

اما جمعی از فقهاء و مفسرین، آن را به معنی " پایان دوران قاعدگی و رسیدن به حد نازایی و عدم رغبت کسی به ازدواج با آنها" دانسته‌اند.^{۹۹}

ولی ظاهر این است که همه این تعبیرات به یک واقعیت اشاره می‌کند و آن اینکه به سن و سالی برسند که معمولاً در آن سن و سال کسی ازدواج نمی‌کند، هر چند ممکن است به طور نادر چنین زنانی اقدام به ازدواج بنمایند.

و نیز در مورد مقداری از بدن که جایز است آنها آشکار کنند، در احادیث اسلامی تعبیرات مختلفی آمده، در حالی که قرآن به طور سر بسته گفته است مانعی ندارد که لباسهای خود را فرو نهند که البته این تعبیر ظاهر در لباس رو است.

در بعضی از روایات در پاسخ این سؤال که کدامیک از لباسهایشان را می‌توانند فرو نهند؟ امام صادق ع می‌فرماید: " الجلباب" (چادر)^{۱۰۱}.

در حالی که در روایت دیگری تعبیر به " جلباب و خمار" شده است (خمار به معنی روسری است)^{۱۰۲}.

ولی ظاهر این است که این گونه احادیث نیز با هم منافاتی ندارند، منظور این است که مانعی ندارد آنها سر خود را برهنه کنند و موها و گردن و صورت خود را نپوشانند و حتی در بعضی از احادیث و کلمات فقهاء، میچ دستها نیز استثناء شده است، اما بیش از این مقدار، دلیلی درباره استثناء آن نداریم.

و به هر حال همه اینها در صورتی است که آنها خود آرایی نکنند (غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ) و زینتهای پنهانی خود را که دیگران هم واجب است بپوشانند باید مستور دارند، و همچنین لباسهای زینتی که جلب توجه می‌کند در تن نکنند و به تعبیر دیگر آنها مجازند بدون چادر و روسری با لباس ساده و بدون آرایش بیرون آیند.

اما با همه اینها این یک حکم الزامی نیست، بلکه اگر آنها مانند زنان دیگر پوشش را رعایت کنند ترجیح دارد، چنان که در ذیل آیه فوق صریحاً آمده است، زیرا به هر حال احتمال لغزش - هر چند به صورت نادر - در مورد این گونه افراد نیز هست.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ

^{۹۹} (۳) همان مدرک حدیث ۵.

^{۱۰۰} (۴) جواهر جلد ۲۹ صفحه ۸۵ و کنز العرفان جلد ۲ ص ۲۲۶.

^{۱۰۱} (۱) وسائل الشیعه کتاب النکاح باب ۱۱۰ حدیث یک.

^{۱۰۲} (۲) همان مدرک حدیث ۲ و ۴.

أَخْوَالِكُمْ أَوْ بِيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (٦١)

ترجمه:

٦١- بر نابینا و افراد شل و بیمار گناهی نیست (که با شما هم غذا شوند) و بر شما نیز گناهی نیست که از خانه‌های خودتان (خانه‌های فرزندان یا همسرانتان که خانه خود شما محسوب می‌شود بدون اجازه خاصی) غذا بخورید، و همچنین خانه‌های پدرانتان، یا خانه‌های مادرانتان، یا خانه‌های برادرانتان، یا خانه‌های خواهرانتان یا خانه‌های عموهایتان، یا خانه‌های عمه‌هایتان، یا خانه‌های داییه‌هایتان، یا خانه‌های خاله‌هایتان، یا خانه‌ای که کلیدش در اختیار شما است، یا خانه‌های دوستانتان، بر شما گناهی نیست که بطور دسته جمعی یا جداگانه غذا بخورید، و هنگامی که داخل خانه‌ای شدید بر خویشان سلام کنید، سلام و تحیتی از سوی خداوند، سلام و تحیتی پر برکت و پاکیزه، اینگونه خداوند آیات را برای شما تبیین می‌کند شاید اندیشه کنید.

تفسیر: خانه‌هایی که غذا خوردن از آنها مجاز است

از آنجا که در آیات سابق سخن از اذن ورود در اوقات معین یا به طور مطلق به هنگام داخل شدن در منزل اختصاصی پدر و مادر بود، آیه مورد بحث در واقع استثنایی بر این حکم است که گروهی می‌توانند در شرائط معینی بدون اجازه وارد منزل خویشاوندان و مانند آن شوند و حتی بدون استیذان غذا بخورند.

نخست می‌فرماید: "بر نابینا و افراد شل و بیمار گناهی نیست که با شما هم غذا شود" (لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَ لَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ).

چرا که طبق صریح بعضی از روایات، اهل مدینه پیش از آنکه اسلام را پذیرا شوند افراد نابینا و شل و بیمار را از حضور بر سر سفره غذا منع می‌کردند و با آنها هم غذا نمی‌شدند و از این کار نفرت داشتند.

و به عکس بعد از ظهور اسلام گروهی غذای این گونه افراد را جدا می‌دادند نه به این علت که از هم غذا شدن با آنها تنفر داشتند، بلکه به این دلیل که شاید اعمی، غذای خوب را نبیند و آنها ببینند و بخورند و این بر خلاف اخلاق است، و همچنین در مورد افراد لنگ و بیمار که ممکن است در غذا خوردن عقب بمانند و افراد سالم پیشی بگیرند.

به هر دلیل که بود با آنها هم غذا نمی‌شدند، و روی همین جهت افراد اعمی و لنگ و بیمار نیز خود را کنار می‌کشیدند، چرا که ممکن بود مایه ناراحتی دیگران شوند و این عمل را برای خود گناه می‌دانستند.

این موضوع را از پیامبر خدا ص که سؤال کردند آیه فوق نازل شد و گفت: هیچ مانعی ندارد که آنها با شما هم غذا شوند^{۱۰۳}.

البته در تفسیر این جمله مفسران تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده‌اند از جمله اینکه آیه ناظر به استثنای این سه گروه از حکم جهاد است.

و یا اینکه منظور این است که شما مجازید این گونه افراد ناتوان را با خود به خانه‌های یازده‌گانه‌ای که در ذیل آیه به آن اشاره شده ببرید و آنها نیز از غذای آنها بخورند.

ولی این دو تفسیر بسیار بعید به نظر می‌رسد و با ظاهر آیه سازگار نیست (دقت کنید).

سپس قرآن مجید اضافه می‌کند: "بر خود شما نیز گناهی نیست که از این خانه‌ها بدون گرفتن اجازه غذا بخورید: خانه‌های خودتان" (منظور فرزندان یا همسران است که از آن تعبیر به خانه خود شده است) (وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ).

"یا خانه‌های پدرانتان" (أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ).

"یا خانه‌های مادرانتان" (أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ).

"یا خانه‌های برادرانتان" (أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ).

"یا خانه‌های خواهرانتان" (أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ).

"یا خانه‌های عموهایتان" (أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ).

"یا خانه‌های عمه‌هایتان" (أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ).

"یا خانه‌های دائیهایتان" (أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ).

"یا خانه‌های خاله‌هایتان" (أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ).

"یا خانه‌ای که کلیدش در اختیار شما است" (أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ).

^{۱۰۳} (۱) "تفسیر در المنثور" و همچنین "تفسیر نور الثقلین" ذیل آیه مورد بحث - گروه دیگری از مفسران نیز این روایت را در تفسیر خود آورده‌اند مانند "طبرسی" در "مجمع البیان" و مرحوم "فیض" در "تفسیر صافی" و "فخر رازی" در "تفسیر کبیر" و "شیخ طوسی" در "تبیان".

" یا خانه‌های دوستانتان " (أَوْ صَدِيقِكُمْ).

البته این حکم شرائط و توضیحاتی دارد که بعد از پایان تفسیر آیه خواهد آمد.

سپس ادامه می‌دهد: " بر شما گناهی نیست که به طور دستجمعی یا جداگانه غذا بخورید " (لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً).

گویا جمعی از مسلمانان در آغاز اسلام از غذا خوردن تنهایی، ابا داشتند و اگر کسی را برای هم غذا شدن نمی‌یافتند مدتی گرسنه می‌ماندند، قرآن به آنها تعلیم می‌دهد که غذا خوردن به صورت جمعی و فردی هر دو مجاز است.^{۱۰۴}

بعضی نیز گفته‌اند که گروهی از عرب مقید بودند که غذای مهمان را به عنوان احترام جداگانه ببرند و خود با او هم غذا نشوند (مبادا شرمنده یا مقید گردد) آیه این قیدها را از آنها برداشت و تعلیم داد که این یک سنت ستوده نیست.^{۱۰۵}

بعضی دیگر گفته‌اند که: جمعی مقید بودند که اغنیاء با فقیران غذا نخورند، و فاصله طبقاتی را حتی بر سر سفره حفظ کنند، قرآن این سنت غلط و ظالمانه را با عبارت فوق نفی کرد.^{۱۰۶}

مانعی ندارد که آیه ناظر به همه این امور باشد.

سپس به یک دستور اخلاقی دیگر اشاره کرده می‌گوید:

" هنگامی که وارد خانه‌ای شدید بر خویشان سلام کنید، سلام و تحیتی از نزد خداوند، سلام و تحیتی پر برکت و پاکیزه " (فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً).

و سر انجام با این جمله آیه را پایان می‌دهد: " این گونه خداوند آیات خویش را برای شما تبیین می‌کند، شاید اندیشه و تفکر کنید " (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

در اینکه منظور از این " بیوت " (خانه‌ها) چه خانه‌هایی است؟ بعضی از مفسران آن را اشاره به خانه‌های یازده گانه فوق می‌دانند.

و بعضی دیگر آن را مخصوص مساجد دانسته‌اند.

^{۱۰۴} (۱ و ۲ و ۳) تفسیر تبیان ذیل آیه مورد بحث.

^{۱۰۵} (۱ و ۲ و ۳) تفسیر تبیان ذیل آیه مورد بحث.

^{۱۰۶} (۱ و ۲ و ۳) تفسیر تبیان ذیل آیه مورد بحث.

ولی پیدا است که آیه مطلق است و همه خانه‌ها را شامل می‌شود، اعم از خانه‌های یازده‌گانه‌ای که انسان برای صرف طعام وارد آن می‌شود، و یا غیر آن از خانه‌های دوستان و خویشاوندان یا غیر آنها، زیرا هیچ دلیلی بر تقیید مفهوم وسیع آیه نیست.

و اما اینکه منظور از سلام کردن بر خویشتن چیست؟ باز در اینجا چند تفسیر دیده می‌شود:

بعضی آن را به معنی سلام کردن بعضی بر بعضی دیگر دانسته‌اند، همانگونه که در داستان بنی اسرائیل (سوره بقره آیه ۵۴) خواندیم **فَأْتُوا أَنفُسَكُمْ**: "بعضی از شما، بعضی دیگر را به عنوان مجازات باید بقتل برسانند".

بعضی از مفسران آن را به معنی سلام کردن بر همسر و فرزندان و خانواده دانسته‌اند، چرا که آنها به منزله خود انسانند، و لذا تعبیر به "انفس" شده است، در آیه مباحله (سوره آل عمران آیه ۶۱) نیز این تعبیر دیده می‌شود، و این نشان می‌دهد که گاه نزدیکی شدید یک فرد به دیگری سبب می‌شود که از او تعبیر به "نفس" (خود انسان) کنند، آن گونه که نزدیک بودن علی ع به پیامبر ص سبب این تعبیر شد.

بعضی از مفسران نیز آیه فوق را اشاره به خانه‌هایی می‌دانند که شخصی در آن ساکن نیست، انسان به هنگام ورود در آنجا با این عبارت بر خویشتن سلام می‌کند:

السلام علینا من قبل ربنا (درود بر ما از سوی پروردگار ما) - یا- السلام علینا و علی عباد الله الصالحین (درود بر ما و بر بندگان صالح خدا).

ما فکر می‌کنیم منافاتی در میان این تفسیرها نباشد، به هنگام ورود در هر خانه‌ای باید سلام کرد، مؤمنان بر یکدیگر، و اهل منزل بر یکدیگر، و اگر هم کسی نباشد، سلام کردن بر خویشتن، چرا که همه اینها در حقیقت باز گشت به سلام بر خویش دارد.

لذا در حدیثی از امام باقر ع می‌خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه سؤال کردند در جواب فرمود:

هو تسلیم الرجل علی اهل البیت حین یدخل ثم یردون علیه فهو سلامکم علی انفسکم:

"منظور سلام کردن انسان بر اهل خانه است، به هنگامی که وارد خانه می‌شود، آنها طبعا به او پاسخ می‌گویند، و سلام را به خود او باز می‌گردانند و این است سلام شما بر خودتان^{۱۰۷}.

و باز از همان امام ع می‌خوانیم که می‌فرمود:

^{۱۰۷} (۱) نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۶۲۷.

إذا دخل الرجل منكم بيته فان كان فيه احد يسلم عليه، و ان لم يكن فيه احد فليقل السلام علينا من عند ربنا
يقول الله عز و جل تَحِيَّةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ:

" هنگامی که کسی از شما وارد خانه‌اش می‌شود اگر در آنجا کسی باشد بر او سلام کند، و اگر کسی نباشد
بگوید: سلام بر ما از سوی پروردگار ما، همانگونه که خداوند در قرآن فرموده: تَحِيَّةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ.^{۱۰۸}

نکته‌ها:

۱- آیا خوردن غذای دیگران مشروط به اجازه آنها نیست؟

چنان که در آیه فوق دیدیم خداوند اجازه داده است که انسان از خانه‌های بستگان نزدیک و بعضی از دوستان و
مانند آنها- که مجموعاً یازده مورد می‌شود- غذا بخورد، و در آیه اجازه گرفتن از آنها شرط نشده بود، و مسلماً
مشروط به اجازه نیست چون با وجود اجازه از غذای هر کس می‌توان خورد و این یازده گروه خصوصیتی ندارد.

ولی آیا احراز رضایت باطنی (به اصطلاح از طریق شاهد حال) به خاطر خصوصیت و نزدیکی که میان طرفین
است شرط است؟

ظاهر اطلاق آیه این شرط را نیز نفی می‌کند، همین اندازه که احتمال رضایت او باشد (و غالباً رضایت حاصل
است) کافی می‌شمرد.

ولی اگر وضع طرفین به صورتی در آمده که یقین به عدم رضایت داشته باشند گر چه ظاهر آیه نیز از این نظر
اطلاق دارد اما بعید نیست که آیه از چنین صورتی منصرف باشد، به خصوص اینکه اینگونه افراد، نادرند و معمولاً
اطلاقات شامل این گونه افراد نادر نمی‌شود.

بنا بر این آیه فوق، در محدوده خاصی، آیات و روایاتی را که تصرف در اموال دیگران را مشروط به احراز رضایت
آنها کرده است تخصیص می‌زند، ولی تکرار می‌کنیم این تخصیص در محدوده معینی است، یعنی غذا خوردن به
مقدار نیاز، خالی از اسراف و تبذیر.

آنچه در بالا ذکر شد در میان فقهای ما مشهور است، و قسمتی از آن نیز صریحاً در روایات آمده.

در روایت معتبری از امام صادق ع می‌خوانیم هنگامی که از این آیه- جمله **أَوْ صَدِيقِكُمْ**- از آن حضرت سؤال
کردند فرمود:

^{۱۰۸} (۲) همان مدرک.

هو و الله الرجل يدخل بيت صديقه فياكل بغير اذنه:

" به خدا قسم منظور این است که انسان داخل خانه برادرش می‌شود و بدون اجازه غذا می‌خورد"^{۱۰۹}.

روایات متعدد دیگری نیز به همین مضمون نقل شده که در آنها آمده است اذن گرفتن در این موارد شرط نیست (البته اختلافی در میان فقهاء نیست که با نهی صریح یا علم به کراهت جایز نیست و آیه از آن انصراف دارد).

در مورد "عدم افساد" (و عدم اسراف) نیز در بعضی از روایات تصریح شده است^{۱۱۰}.

تنها چیزی که در اینجا باقی می‌ماند این است که روایتی که در همین باب وارد شده می‌خوانیم: تنها از مواد غذایی خاصی می‌توان استفاده کرد نه هر غذایی ولی از آنجا که این روایت مورد اعراض فقهاء است، سند آن معتبر نخواهد بود.

بعضی دیگر از فقهاء طعامهای نفیس و عالی که صاحب‌خانه احيانا برای خود یا مهمان محترمی و یا مواقع خاصی ذخیره کرده است استثناء کرده‌اند، و این استثناء به حکم انصراف آیه از این صورت بعید به نظر نمی‌رسد^{۱۱۱}.

*** ۲- فلسفه این حکم اسلامی

ممکن است این حکم اسلامی در مقایسه با احکام شدید و محکمی که در تحریم غضب در برنامه‌های اسلامی آمده سؤال‌انگیز باشد که چگونه اسلام با آن همه دقت و سخت‌گیری که در مساله تصرف در اموال دیگران نموده چنین امری را مجاز شمرده است؟!

ما فکر می‌کنیم این سؤال متناسب با محیط‌های صد در صد مادی همچون محیط اجتماعی غربی‌ها است که حتی فرزندان خود را کمی که بزرگ شوند از خانه بیرون می‌کنند! و عذر پدر و مادر را به هنگام پیری و از کار افتادگی می‌خواهند! و هرگز حاضر نیستند در برابر آنها حق‌شناسی و محبت کنند، چرا که تمام مسائل در آنجا بر محور روابط مادی و اقتصادی دور می‌زند، و از عواطف انسانی خبری نیست!

ولی این مساله با توجه به فرهنگ اسلامی و عواطف ریشه‌دار انسانی، مخصوصاً در زمینه نزدیکان و بستگان و دوستان خاص، که حاکم بر این فرهنگ است به هیچوجه جای تعجب نیست.

^{۱۰۹} (۱) وسائل الشیعه جلد ۱۶ صفحه ۴۳۴ کتاب اطعمه و اشریه ابواب آداب المائده باب ۲۴ حدیث ۱.

^{۱۱۰} (۲) همان مدرک حدیث ۴.

^{۱۱۱} (۳) برای توضیح بیشتر به جواهر الکلام جلد ۳۶ صفحه ۴۰۶ (کتاب الاطعمه و الاشریه) مراجعه فرمائید.

در حقیقت اسلام پیوندهای نزدیک خویشاوندی و دوستی را ما فوق این مسائل دانسته است، و این در حقیقت حاکی از نهایت صفا و صمیمیتی است که در جامعه اسلامی باید حاکم باشد، و تنگ‌نظری‌ها و انحصارطلبی‌ها و خودخواهی‌ها از آن دور گردد.

بدون شک احکام غصب در غیر این محدوده حاکم است، ولی اسلام در این محدوده خاص مسائل عاطفی و پیوندهای انسانی را مقدم شمرده، و در واقع الگویی است برای سایر روابط خویشاوندان و دوستان.

*** ۳- منظور از " صدیق " کیست؟

بدون شک صداقت و دوستی معنی وسیعی دارد و منظور از آن در اینجا مسلماً دوستان خاص و نزدیکند که رفت و آمد با یکدیگر دارند، و ارتباط میان آنها ایجاب می‌کند که به منزل یکدیگر بروند و از غذای هم بخورند، البته همانگونه که در اصل مساله یاد آور شدیم در این گونه موارد احراز رضایت شرط نیست همان اندازه که یقین به نارضایی نداشته باشد کافی است. لذا بعضی از مفسران در ذیل این جمله گفته‌اند: منظور دوستی است که در دوستیش صادقانه با تو رفتار می‌کند، و بعضی دیگر گفته‌اند: دوستی است که ظاهر و باطنش با تو یکی است، و ظاهراً همه اشاره به یک مطلب دارند.

ضمناً از این تعبیر اجمالاً روشن می‌شود آنها که تا این اندازه در برابر دوستانشان گذشت ندارند در واقع دوست نیستند! در اینجا مناسب است گسترش مفهوم دوستی و شرائط جامع آن را که در حدیثی از امام صادق ع نقل شده بشنویم: امام ع فرمود:

لا تكون الصداقة الا بحدودها، فمن كانت فيه هذه الحدود او شيء منها فانسبه الي الصداقة و من لم يكن فيه شيء منها فلا تنسبه الي شيء من الصداقة:

فاولها ان تكون سريره و علانيته لك واحده.

و الثاني ان يري زينك زينه و شينك شينه.

و الثالثه ان لا تغيره عليك ولايه و لا مال.

و الرابعه ان لا تمنعك شيئاً تناله مقدرته.

و الخامسة و هي تجمع هذه الخصال ان لا يسلمك عند النكبات:

" دوستی جز با حدود و شرائطش امکان پذیر نیست، کسی که این حدود و شرائط یا بخشی از آن در او باشد او را دوست بدان، و کسی که هیچیک از این شرائط در او نیست چیزی از دوستی در او نیست:

نخستین شرط دوستی آنست که باطن و ظاهرش برای تو یکی باشد.

دومین شرط این است که زینت و آبروی تو را زینت و آبروی خود بداند و عیب و زشتی تو را عیب و زشتی خود ببیند.

سوم این است که مقام و مال، وضع او را نسبت به تو تغییر ندهد! چهارم این که آنچه را در قدرت دارد از تو مضایقه ننماید! و پنجم که جامع همه این صفات است آنست که تو را به هنگام پشت کردن روزگار رها نکند!"^{۱۱۲}.

*** ۴- تفسیر " ما مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ "

در پاره‌ای از شان نزولها آمده است که در صدر اسلام هنگامی که مسلمانها به جهاد می‌رفتند گاهی کلید خانه خود را به افراد از کار افتاده‌ای که قادر بر جهاد نبودند داده، و حتی به آنها اجازه می‌دادند که از غذاهای موجود در خانه بخورند اما آنها احیانا از ترس اینکه مبدا گناهی باشد، از خوردن امتناع می‌ورزیدند.

طبق این روایت منظور از **ما مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ** (خانه‌هایی که مالک کلیدهای آنها شده‌اید) همین است^{۱۱۳}.

از "ابن عباس" نیز نقل شده که منظور وکیل انسان و نماینده او نسبت به آب و ملک و زراعت و چهارپایان است که به او اجازه داده شده است از میوه باغ به مقدار نیاز بخورد و از شیر حیوانات بنوشد، بعضی نیز آن را به "شخص انباردار" تفسیر کرده‌اند که حق دارد کمی از مواد غذایی تناول کند.

ولی با توجه به سایر گروه‌هایی که در این آیه، نام آنها برده شده، ظاهر این است که منظور از این جمله، کسانی است که کلید خانه خود را به خاطر ارتباط نزدیک و اعتماد، به دست دیگری می‌سپارند، ارتباط نزدیک میان این دو سبب شده که آنها نیز در ردیف بستگان و دوستان نزدیک باشند، خواه رسماً وکیل بوده باشد یا نه.

و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات این جمله به وکیلی که عهده‌دار سرپرستی اموال کسی است تفسیر شده در واقع از قبیل بیان مصداق است و منحصر به آن نیست.

۵- سلام و تحیت

^{۱۱۲} (۱) اصول کافی جلد ۲ صفحه ۴۶۷.

^{۱۱۳} (۲) تفسیر قرطبی ذیل آیه مورد بحث (در وسائل الشیعه جلد ۱۶ صفحه ۴۳۶ باب ۲۴ از ابواب مائده نیز حدیثی به این مضمون آمده است).

"تحیت" چنان که قبلا هم گفته‌ایم در اصل از ماده "حیات" است، و به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری می‌باشد، خواه این دعا به صورت "سلام علیکم" یا "السلام علینا" و یا مثلاً "حیاک الله" بوده باشد، ولی معمولاً هر نوع اظهار محبتی را که افراد در آغاز ملاقات نسبت به یکدیگر می‌کنند، "تحیت" می‌گویند.

منظور از "تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ" این است که تحیت را به نوعی با خدا ارتباط دهند، یعنی منظور از "سلام علیکم" این باشد که "سلام خدا بر تو باد" یا "سلامتی تو را از خدا می‌خواهم" چرا که از نظر یک فرد موحد، هر گونه دعائی بالآخره به خدا باز می‌گردد و از او تقاضا می‌شود و طبیعی است دعائی که چنین باشد، هم پر برکت (مبارک) و هم پاکیزه و "طیبه" است.

(درباره سلام و اهمیت آن و وجوب پاسخ دادن به هر گونه تحیت در جلد چهارم تفسیر نمونه صفحه ۴۱- ذیل آیه ۸۶ سوره نساء- بحث کرده‌ایم).

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۶۲) لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۳) أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يَرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۶۴)

ترجمه:

۶۲- مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش آورده‌اند و هنگامی که در کار مهمی با او باشند بدون اجازه او بجایی نمی‌روند، کسانی که از تو اجازه می‌گیرند آنها براستی ایمان به خدا و پیامبرش آورده‌اند، در این صورت هر گاه از تو برای بعضی از کارهای مهم خود اجازه بخواهند، هر کس از آنها را می‌خواهی (و صلاح می‌بینی) اجازه ده، و برای آنها استغفار کن که خداوند غفور و رحیم است.

۶۳- دعوت پیامبر را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر تلقی نکنید، خداوند کسانی را که از شما پشت سر دیگران پنهان می‌شوند و یکی پس از دیگری فرار می‌کند می‌داند، آنها که مخالفت فرمان او می‌کنند باید از این بترسند که فتنه‌ای دامنه‌شان را بگیرد، یا عذاب دردناک به آنها برسد.

۶۴- آگاه باشید که برای خدا است آنچه در آسمانها و زمین است، او می‌داند آنچه را که شما بر آن هستید، و روزی که به سوی او باز می‌گردند آنها را از اعمالی که انجام دادند آگاه می‌سازد، و خدا به هر چیزی آگاه است.

شان نزول:

درباره نخستین آیه مورد بحث شان نزولهای گوناگونی نقل کرده‌اند:

در بعضی از روایات می‌خوانیم که این آیه در مورد "حنظله بن ابي عیاش" نازل شده است که در همان شب که فردای آن جنگ احد در گرفت می‌خواست عروسی کند، پیامبر ص با اصحاب و یاران مشغول به مشورت درباره جنگ بود، او نزد پیامبر ص آمد و عرضه داشت که اگر پیامبر ص به او اجازه دهد آن شب را نزد همسر خود بماند، پیامبر ص به او اجازه داد.

صبحگاهان به قدری عجله برای شرکت در برنامه جهاد داشت که موفق به انجام غسل نشد، با همان حال وارد معرکه کارزار گردید، و سرانجام شربت شهادت نوشید.

پیامبر ص درباره او فرمود: "فرشتگان را دیدم که حنظله را در میان آسمان و زمین غسل می‌دهند!"، لذا بعد از آن حنظله به عنوان "غسیل الملائکه" نامیده شد.^{۱۱۴}

در شان نزول دیگری می‌خوانیم که آیه در داستان جنگ خندق نازل گردید، در آن هنگام که پیامبر ص با انبوه مسلمانان با سرعت مشغول کندن خندق در اطراف مدینه بودند گروهی از منافقین به ظاهر در صف آنها بودند ولی کمتر کار انجام می‌دادند، و تا چشم مسلمانان را غافل می‌دیدند بدون اجازه گرفتن از پیامبر ص آهسته به خانه‌های خود می‌آمدند، اما هنگامی که مسلمانان راستین مشکلی پیدا می‌کردند نزد پیامبر ص آمده اجازه می‌خواستند و به محض اینکه کار خود را انجام می‌دادند باز می‌گشتند و به حفر خندق ادامه می‌دادند، تا از این کار خیر و مهم عقب نمانند، آیه فوق گروه اول را مذمت و گروه دوم را ستایش می‌کند.^{۱۱۵}

*** تفسیر: پیامبر را تنها نگذارید!

در چگونگی ارتباط این آیات با آیات قبل بعضی از مفسران از جمله مرحوم طبرسی در مجمع البیان و نویسنده تفسیر فی ظلال گفته‌اند که چون در آیات گذشته بخشی از نحوه معاشرت افراد با دوستان و خویشاوندان مطرح شده بود، آیات مورد بحث کیفیت معاشرت مسلمانان را با پیشوایشان پیامبر مطرح نموده و لزوم انضباط را در برابر او تأکید می‌کند، تا در همه چیز گوش به فرمان پیامبر ص باشند و در کارهای مهم بدون ضرورت، و بدون اجازه او از جمعیت جدا نشوند.

این احتمال نیز وجود دارد که در چند آیه قبل، سخن از لزوم اطاعت خدا و پیامبر ص در میان بود و یکی از شئون اطاعت آن است که بدون اذن و فرمان او کاری نکنند، لذا در آیات مورد بحث از این مطلب سخن می‌گوید.

^{۱۱۴} (۱) تفسیر علی بن ابراهیم طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۶۲۸.

^{۱۱۵} (۲) تفسیر فی ظلال جلد ۶ صفحه ۱۲۶ ذیل آیات مورد بحث.

به هر حال در نخستین آیه می‌فرماید: "مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش آورده‌اند و هنگامی که در کار مهمی که حضور جمعیت را ایجاب می‌کند با او باشند، بدون اذن و اجازه او به جایی نمی‌روند" (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ).

منظور از "امر جامع" هر کار مهمی است که اجتماع مردم در آن لازم است و تعاون و همکاریشان ضرورت دارد، خواه مساله مهم مشورتی باشد، خواه مطلبی پیرامون جهاد و مبارزه با دشمن، و خواه نماز جمعه در شرائط فوق العاده، و مانند آن، بنا بر این اگر می‌بینیم بعضی از مفسران آن را به خصوص مشورت، یا خصوص مساله جهاد، یا خصوص نماز جمعه یا نماز عید تفسیر کرده‌اند باید گفت: بخشی از معنی آیه را منعکس ساخته‌اند، و شان نزولهای گذشته نیز مصداقهایی از این حکم کلی هستند.

در حقیقت این یک دستور انضباطی است که هیچ جمعیت و گروه متشکل و منسجم نمی‌تواند نسبت به آن بی‌اعتنا باشد، چرا که در این گونه مواقع گاهی حتی غیبت یک فرد گران تمام می‌شود و به هدف نهایی آسیب می‌رساند، مخصوصاً اگر رئیس جمعیت، فرستاده پروردگار و پیامبر خدا و رهبر روحانی نافذ الامر باشد.

توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از اجازه گرفتن این نیست که هر کس کاری دارد یک اجازه صوری بگیرد و به دنبال کار خود برود، بلکه براستی اجازه گیرد، یعنی اگر رهبر، غیبت او را مضر تشخیص نداد، به او اجازه می‌دهد و در غیر این صورت باید بماند و گاهی کار خصوصی خود را فدای هدف مهمتر کند.

لذا در دنبال این جمله اضافه می‌کند: "کسانی که از تو اجازه می‌گیرند آنها براستی ایمان به خدا و رسولش آورده‌اند" ایمانشان تنها با زبان نیست، بلکه با روح و جان مطیع فرمان تواند (إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ).

"در این صورت هر گاه از تو برای بعضی از کارهای مهم خود اجازه بخواهند به هر کس از آنها می‌خواهی

(و صلاح می‌بینی) اجازه ده" (فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ).

روشن است که اینگونه افراد با ایمان با توجه به اینکه برای امر مهمی اجتماع کرده‌اند هرگز برای یک کار جزئی اجازه نمی‌طلبند، و منظور از "شانهم" در آیه کارهای ضروری و قابل اهمیت است.

و از سوی دیگر، خواست پیامبر ص مفهومش این نیست که بدون در نظر گرفتن جوانب امر و اثرات حضور و غیاب افراد اجازه دهد، بلکه این تعبیر برای آنست که دست رهبر باز باشد و در هر مورد ضرورت حضور افراد را احساس می‌کند به آنها اجازه رفتن را ندهد.

شاهد این سخن اینکه در آیه ۴۳ سوره توبه، پیامبر ص را به خاطر اجازه دادن به بعضی از افراد مؤاخذه می‌کند و می‌گوید: **عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ**: "خداوند تو را عفو کرد چرا به آنها اجازه دادی پیش از آنکه راستگویان از دروغگویان برای تو شناخته شوند؟!".

این آیه نشان می‌دهد که حتی پیامبر ص در اجازه دادن افراد باید دقت کند و تمام جوانب کار را در نظر گیرد و در این امر مسئولیت الهی دارد.

و در پایان آیه می‌فرماید: هنگامی که به آنها اجازه می‌دهی " برای آنان استغفار کن که خداوند غفور و رحیم است " **(وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)**.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که این استغفار برای چیست؟ مگر آنها با اجازه گرفتن از پیامبر ص باز گنهکارند که نیاز به استغفار دارند؟!.

این سؤال را از دو راه می‌توان پاسخ گفت: نخست اینکه آنها گر چه ماذون و مجازند ولی بالآخره کار شخصی خود را بر کار جمعی مسلمین مقدم داشته‌اند و این خالی از یک نوع ترک اولی نیست^{۱۱۶} و لذا نیاز به استغفار دارند (همانند استغفار بر یک عمل مکروه).

ضمناً این تعبیر نشان می‌دهد که تا می‌توانند از گرفتن اجازه خودداری کنند و فداکاری و ایثار نمایند که حتی پس از اجازه باز عمل آنها ترک اولی است، مبادا حوادث جزئی را بهانه ترک گفتن این برنامه‌های مهم قرار دهد.

دیگر اینکه آنها به خاطر رعایت ادب در برابر رهبرشان درخور لطف الهی هستند و پیامبر ص به عنوان تشکر از این عمل برای آنها استغفار می‌کند^{۱۱۷}.

در عین حال این دو پاسخ با هم منافاتی ندارد و ممکن است هر دو منظور باشد.

البته این دستور انضباطی مهم اسلامی مخصوص پیامبر و یارانش نبوده است بلکه در برابر تمام رهبران و پیشوایان الهی اعم از پیامبر و امام و علمایی که جانشین آنها هستند رعایت آن لازم است، چرا که مساله سرنوشت مسلمین و نظام جامعه اسلامی در آن مطرح می‌باشد، و حتی علاوه بر دستور قرآن مجید، عقل و منطق نیز حاکم به آن است، زیرا اصولاً هیچ تشکیلاتی بدون رعایت این اصل پا بر جا نمی‌ماند، و مدیریت صحیح بدون آن امکان پذیر نیست.

^{۱۱۶} (۱) "تفسیر فخر رازی" و "روح المعانی" و "تفسیر قرطبی" ذیل آیات مورد بحث.

^{۱۱۷} (۲) "تفسیر فخر رازی" ذیل آیات مورد بحث.

عجب اینکه بعضی از مفسران معروف اهل سنت این آیه را دلیل بر جواز اجتهاد و واگذاری حکم به رای مجتهد دانسته‌اند، ولی ناگفته پیدا است آن اجتهادی که در مباحث اصول و فقه مطرح است مربوط به احکام شرع است نه مربوط به موضوعات، اجتهاد در موضوعات قابل انکار نیست، هر فرمانده لشکر، هر رئیس اداره و هر سرپرست گروهی به هنگام تصمیم‌گیری در مسائل اجرایی و موضوعات خارجی رأیش محترم است، این دلیل بر آن نیست که در احکام کلی شرع بتوان اجتهاد کرد و با مصلحت‌اندیشی، حکمی وضع یا حکمی را نفی نمود.

*** سپس دستور دیگری در ارتباط با فرمانهای پیامبر اسلام ص بیان کرده می‌گوید: "دعوت پیامبر ص را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر تلقی نکنید" (لَا تَجْعَلُوا دَعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدَعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا).

او هنگامی که شما را برای مسأله‌ای فرا می‌خواند حتماً یک موضوع مهم الهی و دینی است، باید آن را با اهمیت تلقی کنید، و به طور جدی روی آن بایستید، دعوتهای او را ساده نگیرید که فرمانش فرمان خدا و دعوتش دعوت پروردگار است.

سپس ادامه می‌دهد: "خداوند کسانی را که از شما برای جدا شدن از برنامه‌های مهم پیامبر ص پشت سر دیگران پنهان می‌شوند، و یکی پس از دیگری فرار می‌کنند می‌داند" و می‌بیند (قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا).

"اما آنها که مخالفت فرمان او می‌کنند باید از این بترسند که فتنه‌ای دامنه‌شان را بگیرد، یا عذاب دردناک به آنها برسد" (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

"یتسللون" از ماده "تسلل" در اصل به معنی بر کردن چیزی است (مثلاً گفته می‌شود "سل السیف من الغمد" یعنی شمشیر را از غلاف کشید) و معمولاً به کسانی که مخفیانه و به طور قاچاقی از جایی می‌گریزند، "متسللون" گفته می‌شود.

"لواذا" از "ملاوذه" به معنی استتار است، و در اینجا به معنی عمل کسانی است که پشت سر دیگری خود را پنهان می‌کنند یا در پشت دیواری قرار می‌گیرند و به اصطلاح افراد را خواب می‌کنند و فرار می‌کنند، این عملی بوده است که منافقین به هنگامی که پیامبر ص مردم را برای جهاد یا امر مهم دیگری فرا می‌خواند انجام می‌دادند.

قرآن مجید می‌گوید: این عمل زشت منافقانه شما اگر از مردم پنهان بماند از خدا هرگز پنهان نخواهد ماند، و این مخالفت‌های شما در برابر فرمان پیامبر ص مجازات دردناکی در دنیا و آخرت دارد.

در اینکه منظور از "فتنه" در اینجا چیست؟ بعضی از مفسران آن را به معنی قتل و بعضی به معنی گمراهی و بعضی به معنی تسلط سلطان ظالم، و سر انجام بعضی به معنی بلای نفاق که در قلب انسان آشکار می‌شود دانسته‌اند.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از فتنه، فتنه‌های اجتماعی و نابسامانیها و هرج و مرج و شکست و سایر آفت‌هایی است که بر اثر تخلف از فرمان رهبر دامنگیر جامعه می‌شود.

ولی به هر حال فتنه مفهوم وسیعی دارد که همه این امور و غیر اینها را شامل می‌شود. همانگونه که "عذاب الیم" ممکن است عذاب دنیا یا آخرت یا هر دو را در بر گیرد.

قابل توجه اینکه در تفسیر آیه فوق غیر از آنچه گفتیم دو احتمال دیگر ذکر کرده‌اند:

نخست اینکه: منظور از "لا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا" این است که هنگامی که پیامبر ص را صدا می‌زنید با ادب و احترامی که شایسته مقام او است وی را بخوانید، نه همچون صدا زدن یکدیگر، زیرا بعضی از کسانی که با ادب اسلامی آشنا نبودند خدمت پیامبر ص می‌رسیدند و در میان جمع یا تنهایی مرتب: یا محمد! یا محمد! ... می‌گفتند به گونه‌ای که شایسته یک رهبر بزرگ آسمانی نبود، هدف این است که او را با تعبیراتی مانند یا رسول الله و یا نبی الله و با لحنی معقول و مؤدبانه صدا بزنند.

در بعضی از روایات نیز این تفسیر وارد شده است، ولی با توجه به آیه گذشته و تعبیرات ذیل خود این آیه که سخن از اجابت دعوت پیامبر ص و غائب نشدن از محضر او بدون اذن می‌گوید این تفسیر با ظاهر آیه سازگار نیست، مگر اینکه بگوئیم هر دو مطلب مراد است، و تفسیر اول و دوم را در مفهوم آیه جمع بدانیم.

تفسیر سومی نیز برای آیه نقل شده که بسیار ضعیف به نظر می‌رسد و آن اینکه "دعا و نفرین‌های پیامبر ص را همچون نفرین خودتان در باره یکدیگر نگیرید"^{۱۱۸}.

چرا که دعا و نفرین او روی حساب است و برنامه الهی و مسلماً کارگر خواهد شد.

اما با توجه به اینکه این تفسیر تناسبی با صدر و ذیل آیه ندارد و روایتی نیز در باره آن نرسیده قابل قبول نیست.

ذکر این نکته نیز لازم است که علمای اصول از جمله **فَلْيَخْذِرِ الَّذِينَ يَخَالَفُونَ عَنْ أَمْرِهِ** ... چنین استفاده کرده‌اند که اوامر پیامبر ص دلالت بر وجوب دارد ولی این استدلال اشکالاتی دارد که در اصول به آن اشاره شده است.

^{۱۱۸} (۱) کلمه "دعاء" اگر بعد از آن لام باشد به معنی دعا است و اگر "علی" باشد به معنی نفرین است و اگر هیچکدام نباشد احتمال هر دو را دارد.

*** آخرین آیه مورد بحث که " آخرین آیه سوره نور" است اشاره لطیف و پر معنایی است به مساله مبدء و معاد که انگیزه انجام همه فرمانهای الهی است و در واقع ضامن (اجرای همه اوامر و نواهی می باشد، از جمله اوامر و نواهی مهمی که در سر تا سر این سوره آمده است، می فرماید:

آگاه باشید که برای خدا است آنچه که در آسمانها و زمین است " (أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

خدایی که علم و دانش او همه جهان را در بر می گیرد و " میداند آنچه را شما بر آن هستید " (روش شما، اعمال شما، عقیده و نیت شما، همه برای او آشکار است) (قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ). و تمام این امور بر صفحه علم او ثبت است " و آن روز که انسانها به سوی او باز می گردند آنها را از اعمالی که انجام دادند آگاه می سازد " و نتیجه آن را هر چه باشد به آنها می دهد (وَ يَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا).

" و خدا به هر چیز عالم و آگاه است " (وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

قابل توجه اینکه در این آیه سه بار بر روی علم خدا نسبت به اعمال انسانها تکیه شده است و این به خاطر آن است که انسان هنگامی که احساس کند، کسی به طور دائم مراقب او است، و ذره ای از پنهان و آشکارش بر او مخفی نمی ماند این اعتقاد و باور اثر تربیتی فوق العاده روی او می گذارد و ضامن کنترل انسان در برابر انحرافات و گناهان است.

*** بار الها! " مصباح قلب ما را به نور علم و ایمان روشن فرما، و " مشکاه " وجودمان را برای حفظ ایمان تقویت نما، تا " صراط مستقیم " پیامبرانت را به سوی رضای تو ره سپر شویم و به مصداق " لا شرقية و لا غربية " از هر گونه انحراف در سایه لطف مصون بمانیم.

بار الها! چشم ما را به نور عفت، قلب ما را به نور معرفت، روح ما را به نور تقوی، و تمام وجودمان را به نور هدایت روشن فرما و از سرگردانی و غفلت و گرفتاری در چنگال وسوسه های شیطان محفوظ دار.

خداوندا! پایه های حکومت عدل و داد اسلامی را برای اجرای حدودت محکم کن و جامعه ما را از سقوط در دامان بی عفتیها مصون دار (إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

پایان سوره نور پایان جلد ۱۴ تفسیر نمونه ۲۷ ربیع الاول ۱۴۰۳ برابر با ۲۲ / ۱۰ / ۶۱